

مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سَيِّدِ الْإِبْرَارِ عَلَى تَوْفِيقِ طَبِيعِ الرِّسَالَةِ الَّتِي
تَفَرَّجَهَا غَوَامِضُ الْأَزْمَانِ وَتَكَشَّفَتْ بِهَا دَقَائِقُ الْمَآدِيبِ وَالْإِسْتَادِاعِيِّ



سُرَافَاصَاتٌ مِنْ بَعْدِ الْفَيْضِ وَالْبَرَكَاتِ جَمِيعُ الْعِلْمِ وَالْكَلَامِاتِ أَسْوَدُ الْعِرْفِ أَعْدَمُ الْأَنْقَيَا
مَوْلَانَا الشَّاهِ مُحَمَّدِ هَدِي عَطْلَةِ لَا زَالَتْ شَمْوَازِدَكَارَةٌ وَاقْفَارَافَكَارَةٌ لَا مَعْنَى بِالْأَعْتَلَاءِ

لِلْمُطَعَّمِيِّ الْمَعْنَى الْمُشْنُوِّيِّ الْكَشْوَالْعَوْنَى الْكَفْنَى

کوچنای کوکو قصه خلایه وزان بیخون سعی میشان اند ولق همینها

گلدرسته از هار گلستان عرفت و ایهان شنبه‌ی دیگری را بین چشتستان حقیقت ایمان شمع
شبستان عباوت خضریابان هایت نقلح کنوز اسرار آنی غشور لاس النور عرفت گاهی هم سرمه



از تصیفات صاحب طالات سنتیه ایک مقامات علیه سنجیده تراائف یکیه عالم عدیم نظریه فی الرؤا
مولانا شاه محمد عطاء حسب فرائش جناب حاجی صدیق خواجهجنی تاجر کتب

در مطلع حی میشی کوش و امکان کش و منطق کوچنای کوکو قصه خلایه وزان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَوَّرَ قُلُوبَ بَنِي آدَمَ لَا كَوْمَانَدُ لَا دُكَارٌ
 وَجَعَلَ الْفِكْرَ فِي صِفَاتِهِ لَأَكْثَرِهِمْ أَفْضَلَ لَا فَكَارٌ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى
 سَيِّدِنَا وَمَوْلَانَا مُحَمَّدِنَ الْمُخْتَارِ : الَّذِي مَجَّبَتْ لَهُ وَأَبْشَأَهُ
 سَبَبَ لِلْوُصُولِ إِلَى أَقْصَى هَرَاتِبِ الْعِزِّ وَلَا فِتْنَاءٌ وَعَلَى
 أَلَهِ لَا كُطْهَارٌ وَأَصْحَاحٌ بِهِ لَا كُخَيَّارٌ وَأَوْلَيَّتْ عَامَّتْهُ لَا بَرَاءَ
 امَا بَعْدَ خَاسِرَ ذَرَّةٍ بَيْ مَقْدَارِ رَحْمَةِ مجَّبَتِهِ نَوَّا مُحَمَّدِي عَطَا كَرْمِي
 شَرْفِي اَوْصَنِي عَنْيِ عَنْ اَبْنِ حَضْرَتِ شِيخِ الْمَسَايِّخِ قَدوَةِ الْعَارِفِينَ حَضْرَتِ مَوْلَانَا شَاهِ
 پِيرِ مُحَمَّدِ حَسِينِ عَطَا صَاحِبِ تَخلُصِ بَاشْرَفِي قَدْسِ شَدَّسِهِ الرَّبِيعِ عَرْضَهِ مِيدَارِدِ كَاهِنِ رسَالَهِ
 اَسْتَشْتَلِبِرِ ذَكْرِ مَعْوِلَاتِ مَشْلَخِ كَرَامِ وَپِيرَانِ عَطَامِ وَطَلاقِ وَصُولِ الْإِشْتَعَالِ كَهَارِ طَنْفَاتِ
 وَمَكْتُوبَاتِ اِيشَانِ سَوا اَبْرَدَاشَتَهِ اَمْ تَاسِبَتْ سَقَادَهُ خَاصِ وَعَامِ گَرِدَ وَخَصُوصَانِيَّةِ الْعَابِنِ
 وَحَمَدَةِ الْطَالِبِينَ حَامِدَ عَلَى خَانِ صَاحِبِ رَئِسِ گُونَنِي رَاكِهِ پِيرِ اَبِي صَلَاحِ وَنَقْوَى اَرْسَتَهَا زَادَهَ

حَفَظَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَتَعَالَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَمَنْ يَتَّبِعْهُ فَأُولَئِكَ هُنَّ الظَّالِمُونَ
 وَمَنْ يَتَّبِعْهُ فَأُولَئِكَ هُنَّ الظَّالِمُونَ وَمَنْ يَتَّبِعْهُ فَأُولَئِكَ هُنَّ الظَّالِمُونَ
 وَمَنْ يَتَّبِعْهُ فَأُولَئِكَ هُنَّ الظَّالِمُونَ وَمَنْ يَتَّبِعْهُ فَأُولَئِكَ هُنَّ الظَّالِمُونَ
 وَمَنْ يَتَّبِعْهُ فَأُولَئِكَ هُنَّ الظَّالِمُونَ وَمَنْ يَتَّبِعْهُ فَأُولَئِكَ هُنَّ الظَّالِمُونَ

چنانچه باید راه طریقت نمایند و آین رساله بدهم پیغمبر حما مدریه و مکمله لولا کو اثر فی بیت ان
لولا دسرا دلولا ذکار نام کردم هر چند شایستگی اینگونه تایلیفات مقدسه دین احقر العبا و که
بدهمان نفس اماره هم بر وزن گار بسرمی هر دو دوز و نیم شب با انواع معماصی میگذارند کجا آما
نظر بودایی کر پیغمبر پیغمبر الحجی من الْهَمِیْتِ او وی چهل هی هنی یستا قتلی صهرا اطیعه
چون از قدرت و اور دادار در جست پروردگار چشمداشت آن بود که مرده ولی از نایفم
زندگشود و سرش راه پایه دفعا عالیش در حق فقیر بجا ای اکسپر افتاده است بین خبر پر بگنا شتم
والله المُوْفِقُ وَالْمُعْلِيْنَ مخفی و مستتر میباشد که شیخ العارفین امام الواصلین مخدوم الملک قطب
والله حقیقت حضرت شیخ المشائخ مخدوم شاه حسین اکرم پوری رضی اللہ تعالیٰ عنہ
و عن اسلافه الکرام و اخلاقیه العظام در اور او فخر نیمه خوارزمشی بخلاصتہ الا و را و است
میفرایند که اصل بین رله استقامت است ہر کراستقامت دادند تاچ سعادت دوچان
بر سر اونها دند و استقامت نباشد گرچه حفظ حق و حفظ نباشد مگر او لیا ای حق کما و دلولا بیان
معصومون دلولا ذکریا و حفظ طوون و استقامت بد لیل قطعی و حدیث ہوئی ثابت شدہ
کما قال اللہ تعالیٰ فَاسْتَقِمْ كَمَا أَمْرَتَ وَقَالَ الْبَنِي صَلَمْ لَكَ لِاستِقَامَةٍ حَسِيرٌ مِّنَ الْكَوَافِرَ
و قال المشائخ رحمهم اللہ کلا استقامة من الله علی کارکردا کے و لاؤ کے

و صیحت همین سنت جان برادر که او قات صنائع مکن تا تو از

دیست ترین عبادت آنست که دائمه بگیرند در سفر و حضرت ما موت نبوت نشود قال اللہ عزوجل
وَاَعْبُدُكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْحَقِيقَةُ ای الموت و قال النبي صلی اللہ عزوجل عَلَیْهِ السَّلَامُ حَبَّتْ لَهُ الْعَيْنَانِ
اکی الله او دو مها فران قل آپلین راه بربسته مجاہدہ آمد حق تعالیٰ مجاہدہ را مقدم ذکر کرد

وَرَايَتِ رَأْيُهُ فَرِكْلَا قَاتِلَ دَائِلَدِنْ جَاهَدُ وَفِي دِيَنَالْتَهَدِيَّةِ وَمُسْبِكَاتِ

نخ نابروه کی گنج نیا پرہیزات در کلام از ل جسد مقدم فرمود

حضرت رسالت پناه صلیم امر کرد و فرمودا قاتلوا انفوسکم و سیوف المُجَاهِدَاتِ والمخالقاتِ
و نیز آن پیشوای هر دو جهان شاه مرسلان بزرگ زید رحمه مخالفت کردند با نفس راجه داد که
خواند فرمود سر جعنا من امْجَهَا دُلَّا صَغِيرًا لَّا امْجَهَا دُلَّا كُبِرًا اخرجه اخطیب فی التاریخ
عن چاپر قال السیوطی فی الجامع الصغیر والدر المنشرة وقال المشائخ رحمة الله المشاهدة
علی قدس را امْجَهَا هَذَا وَقَالَ حَبِیْر رَحْمَةُ اللَّهِ تَعَالَى أَمْجَاهَكَ أَنْ تُؤْرِثُ الْمُشَاهَدَاتِ
عَ- تَأْسُونَى بِرَبِّي يَدِي بِرَبِّي عَوْدَهْ چون نفس سفلی هاشم پاخصت سوخته شود مقصور گردید
در روح غالب آیند بهم تن نور شود ما و ام که ذر و نفس ایست در وجود با قیست بی بی بست پرسنی
با قیست کما قال اللہ عز و جل اَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَقَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ
وَعَلَى آلِهِ الصَّلوةُ وَالسَّلَامُ اَعْدَدْتَ عَدْوَلَكَ نَفْسُكَ الِّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ وَقَالَ المشائخ
رحمة الله الْمَفْسُدُ هُوَ الْمَضْطَهُدُ لا كُبِرٌ وَلَمْ يَرَ كُلَّ گُرْسَهْ وَلَمْ يَرَ سَهْدَانَ آن
پلاکی نیند از ند که یک شیطان کند و صد هزار شیاطین آن نکند که یک هشتین بد کند و
صد هزار هشتین بد آن نکند که یک نفس کند چون نصل ام و مقصور گردید و از وساوس شیطان
خلاص پاید اهل جنت گرد کما قال اللہ عز و جل وَآمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى
النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى فَإِنَّ الْجِنَّةَ هُوَ هَيْئَةُ الْمَاءِ وَمَقْوِسَيَّ نَفْسِ اَنْ نَارَدِي اوست باشد که
خود را از هوا می نظر نگهدا و پدرانکه نفس راست صفت است اول صفت امار کی است و ا
آخر است که امر میکند په بدهی و سخواند بسوی دنکات اللہ عَلَى هِبَالِهِ مِنْ فَرَادِي اَنِّي النَّفْسَ لَكَ مَأْرُوه بالسُّوْءَ

وَمِنْ أَنْفُسِهِ وَمِنْ مَا يَرَى
وَمِنْ مَا لَا يَرَى إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ
عِزَّةٍ وَلَا يَخْافُ مَا يَصْنَعُ
إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْأَكْبَرُ

وَتُؤْمِن صفت لواگیست وَاوَآنست که ملامت میکند صاحب خود را براز کاب معصیت یعنی
چون معصیتی بوقوع می آید نداشت و بشیمانی حاصل می آید برخود ز جر بای میکند کما قال اللہ
تعالیٰ لَا أَقْسِمُ بِبَوْهِ الْيَقِيمَةِ وَلَا أَقْسِمُ بِالنَّفْسِ الْكَوَاكِبِ تَوْسُوم صفت مطمئنگیست
وَاوَآنست که الطینان گرفته باطاعت ائمہ تعالیٰ و هرگز مخالفت امر آنی میکند کما قال اللہ تعالیٰ
یَا أَيُّهَا النَّفْسُ إِذَا حَمِّلْتِ عِنْتَ أَثْرَ حِيَ إِلَى سَرِّكِ سَرِّ أَخْيَهَ فَمَنْ حَنِّيَهُ بَأْيَدِ دَوَانَتْ کَرْ
لنفس بنبیا علیهم السلام مطمئنگیست نفس ولیا الوامر است پدر بیح مطمئنگی میگردد نفس
عوام اماره است پس حیات خوب اگر میخواهی بالنفس مخالفت کن که مخالفت النفس را من
العیا و آت و مُمَوَّاقِفَةُ النَّفْسِ آسَاسُ الْكُفْرِتْ بد انگرم در تن فرعون یهین نفس دعوای
خدائی گرد و آن اس بیکم و لَا عَلَى گویا میگردان سالک نفس را بگرسنگی و تشنجی و انواع
ریاضت مرتاض گرداند بجال قرب و وصال دوست رسداهن سعادت بی ریاضت هرگز
دوست نمیگردان نفس را در بوره ریاضت غوطه نمود در کنار دوست نرسد چنانکه گفتہ اند

هر که بیش نفس خوی میکین شود	او بسان مهدان بی دین شود	رستمی گون نفس را گردان بزن
ن انگر او سالارست اند بدن	بی ریاضت که شنود این نفس ام	چاره و بگرندار و مسلمان

چون نفس باز لذات و شهوات مکولات و مشروبات سحر مده و لذ حرمس و هوانگیهار و حق تعالیٰ
اسرار و انوار و فیضان نامتناهی غذایی اذ گرداند از هی عاری بجهاد اصلحته لَا وَرَدِلِقدَرْ
الحضر و دَرْ پده انگرم لفظ نفس مشترک است کا و نفس گویند و ذاته و حقیقت شئ خواند
چنانچه در آیه کریمه تعلیم کاری نفسی و لَا اَعْلَمُ مَمَّا فِي نَفْسِكَ و کا و نفس گویند و روح
علومی خوانند و آن را نفس ناطقه گویند و کا و سخا ر لطیف خوانند که از جوف دل تبعید
حرارت غریبی متفاوت شود وزیر اه مباری عروق نجیع اعضاء و اجزاء بدن چارست

نمایند و بی خوار و سرمه لایق "لایق" لایق و میگویند "لایق" لایق و میگویند "لایق" لایق و میگویند "لایق"
یاد میگیرند و میگویند "لایق" میگویند "لایق" میگویند "لایق" میگویند "لایق" میگویند "لایق" میگویند "لایق"
ی میگویند "لایق"
ی میگویند "لایق" میگویند "لایق" میگویند "لایق" میگویند "لایق" میگویند "لایق" میگویند "لایق" میگویند "لایق"

واز فرق تا قدم در تمام بدن ساری چنانکه دو شخص متأثر باشند در قدر قائمت ولا غری و فربه کی ظاهر بد نست و یکی باطن که نفس است و مثال بدن پیراهنی است بر قوی مثال نفس محابیت کرد جمیع اجزاء پیراهن رسید و شکل پیراهن برآمده گویا یک آدمی بخاری و دتن هر آدمی فاکت و باید وانست که این آدمی بخاری جوانیست که حس و حرکت و حیات بدن بد وست و در حقیقت متحرک و حساس وست و جمیع و شجاع و حرص و هوا و جمع صفات نفسانیه بدو فاکت و قد عرف لصوف مراد از لفظ نفس یهانست حضرت میر سید عبدالاول رحمتہ اللہ علیہ که از خلفائی خاندان حضرت میر سید محمد گیسو در از رحمتہ اللہ علیہ اند رساله در تحقیق نفس نگاشته اند این چند سطور از انجام آورده ام بکه شائق زیاده فصیل باشد و ران رساله نظر کن نقل چند فصول آن رساله حضرت شیخ عبدالحق محدث و مولوی رحمتہ اللہ علیہ در اخبار الاخبار آورده اند باید وانست که اصل این کار منحالفت نفس است

کاف لفست چون بون تو شد	گر همه کفری همه ایمان شد می شد
او صاف ذمیمه چون بدل شد	هر عقدہ که در تو پوچشل شد

و سلوک عبارت از همین تبدیل صفات است چنانچه حضرت شیخ حسن طاہر ضیف حضرت حجۃ العاشقین راجی سید حامد شاہ قدس اللہ سره الفزیز خلیفہ رشید حضرت مخدوم الملک شاہ حسام ا الحق مانکپوری رضی اللہ عنہ در رسالہ مفتاح الفیض میر فرمایند که سلوک در لفست رفتن است و رفتن حسی انتقال است از مکانی به کانی و درین محل از سلوک رفتن معنوی و انتقال معنوی مراد است و این سلوک و انتقال را در مرتبه نفس تعریف کیه نامند و تزکیه نفس آنست که نفس ازا او صاف ذمیمه جوانی با او صاف حمیده ملکی و از امارگی بلوائلگی و مطمئنگی موصوف سازد و سلوک دل را تصفیه نامند و او آنست که آینه دل را از زنگاره جهوم و غموم و زیادی و میل بنایی او و حب دنیا و اندیشه ملاله عینی مصفاً گردد و تخلیه سر آنست که سر را اندیشه را مسوی اللہ و از طوغایی غیر حق اگرچه

بیهشت بود خالی وارد و پاسا می سرگند یعنی اندیشه اغیر حق را به سر خود راه نمذہ و اگر حیزی
یک گذر ذنبی آن کوشد این را تخلیه سر نامند و تخلیه روح آنست که بنور مشاهده حق
و بندوق و شوق محبت و اسراره و از این مشاهده روح را منجلی گرداند این را تخلیه روح
کویند پس حقیقت سلوک عبارت شد از تبدیل اخلاق حیوانی و خوبی از صفات بشری
و تخلق با اخلاق الله حضرت محمد و محدث شیخ نور الحکم قطب عالم بیگانی قدس الله سره العزیز
فرموده که مشائخ سایقین نوزاده منزل قرار دارد و امّت اسلام سلوک تمام گردد و بعد و اسمای
الله و پیران چشت اهل چشت پاکیزه هاشمی ما علیهم الرحمه پاکیزه منزل تعیین فرموده
این فیقر سه منزل اختیار گرد منزل اول حاصل بیوی اقبیل آن حسابو ا منزل دوم
من استوی یو ماه فی الدین فهوم متعبوون منزل سوم عیا که المفتقیر نفی و
الخواک طریبین عملها کار سالک تمام گردد انشاء الله تعالیٰ حضرت محمد و محدث العالم غوث
بنی آدم شیخ حسام الحق مانکیبوری که خلیفه اجل و جانشین منصب قطبیت حضرت
محمد و محدث شیخ نور الحکم بیگانی قدس الله سره العزیز امدو رمکتو بات شریفه سخیر فرموده
که طالب راسته کارت اول حساب با خود باید گرد که غیر مشرع و بیوای نفس قولی و فعلی
در وجود نیاید حسابو ایشان آن حسابو اینی حساب از خود بستایند پیش ازانگه از شما
حساب گرفته شود در آخرت طبق حساب آنست که از وقت بامداد تا وقت خفتان هر چه
میوید و بگند یاد و خواه بر کاغذ ثبت کند هر چه غیر مشرع و بیوای نفس باشد از خود دور وارد
چون پنید که چهل روز بین استقامت گرفت شکر حق تعالیٰ بجا آرد و مدم در کار دین
کوشش هند پادشاه نامه صوم و صلوٰۃ نفل و ملاوت فرآن و ذکر زبان و دل چند اینکه
عاقبت بشری و فاکنه باید که چهل روز بین استقامت گیرد شکر حق بجا آرد و مدم استوی

يَوْمَ أَفْتَنِ الظَّالِمِينَ فَهُوَ مَغْبُونٌ لَّمَّا سَمِعَ كَذَّابَهُ عَبَادَتْ كَذَّاكَهُ زَرْدَشَاجَ كَلَمَ وَزَرْدَشَاجَ
بَرَابَرَ گَزْشَنْ نَقْصَانَ سَتْ سَوْمَ تَكْلِيفَهُ بَاطِنَ بَعْنَى خَوَاطِرَ غَيْرَ حَقَّ أَكْرَجَ حَسَنَهُ بَاشَنَدَهُ ۚ ثَبَاتَ ذَكْرَ صَوْمَى
وَعَنْوَى بِرَوَامَمَ مَرَاقِبَهُ چَلَّ رَوْزَ بَدِينَ مَلَانَهُتَ گَرَدَ دَرَوْزَرَهُ طَالِبَانَ جَامَى گَيرَدَهُ
كَسَبَ طَالِبَ تَمايِنَهُتَ بَشَتَرَهُمَهُ فَضَلَ سَتَهُ إِنَّ اللَّهَ لَا يَكُونُ بُطْدِئُرًا حَرَجَ الْمُحْسِنِينَ ۖ

پاک شود را دستند او ندیگیر
کرچ چلپسند نماین پندگیر

حضرت قطب الاقطاب قدوة العارفین چناب شاہ پیر محمد سلوانی قدس شرہ اعزیز
در مکتب شریف رقم فرموده کہ براہی وصول بخدا طرق کثیر اند و افضل طرق مُؤْتَوْا قبِلَ
آن تَمُوتُوا است که جامع طرق سبب یاد کردیں کلام بلاغت نظام مدد ایت التیام
تمام نماید تا وصول بخدا ز دو رونماید مُؤْتَوْا قبِلَ آن تَمُوتُوا یعنی بمیرید بقدر داراده
خود با چنانکه خواهید هزو بگ مقدر که ضروریست مفرزان غیر ممکن است و این کلام شریف
مصدر ده چهلت اصل دل توبہ و آن رجوع بجانب خداست عزو جل باراده خود قبل
گز پر اکہ بعد مرگ رجوع بخدا ضروریست بغیر اراده إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ
دَارُجَيْرَالِتَّدِيقِ دال است بین مبنی اصل ثالث زہست و آن عبارت است از
برآمدن از حب دنیا و شهوات مطلع دنیا و حب مال و جاه چنانکه بہوت برآمدن از زینها
ضروریست بغیر اراده اصل ثالث توکل است و آن برآمدن است از حول و قوت خود
و تفویض امور بر خالق کارسان لکحول و لا فوٰة لَا إِلَهَ إِلَّا نَحْنُ متوکل است اف من
اَمْرِيْجِی ایک ایلله این عکیله خوب کیشان ستع خدا خود پیر سامانت ارباب توکل
اصل رابع فناعت است و آن عبارت است از ترک خواهش و شهوات چنانکه بہوت نزد
می شوند اصل خامس عزلت است و آن ترک مخالفت نجلیق است چنانکه بہوت مغل بادس
ملازمۃ الذکر و آن خروج است از ماسوی ایک چنانکه بہوت خواهد شد قال شد عزو جل

بستاند و بدر جهیز ییجھوئی کیتھمھر ساند ذلیق فضلی اللہ یوحی تیھے مئیتھے
وائللہ ذوالفضلی العظیم عز وجلہ بجزیع مجاہدہ و پیاضت چنانکہ افراد انسان کامل پداں
طريق سلوک نموده به قام عالی و منازل والا و اصل گشته اند و آن را هبہ بسته مجاہد
و پیاضت سنت کر چون طالب حق بآشوق آئی مردی پیدا ید و در طرق جستجو
قدم اس تواریخ و بروتھ پرست شیخ کمال و پیر و اصل توبہ نصوح کرد و بحمد و جمیع تابع
سلک مسالک مشائخ کرام بود و حفظ اوقات راسما پیچیات داند بزرگان هر خانزاده بروش
خود طالب را ارشاد و تلقین فرموده اند چنانچہ حضرات چشتیہ بہشتیہ اول امیری را بحفظ اوقات
و تلاوت قرآن و گزاردن نوافل و فرائت او را وزکوۃ اعمال و ظرات و اربعینات
مامور بیفرما پید و بعده لذت برکیت نفس بپاس لفاس و ذکر جهر مشغول می ساند و می فرمایند
که لا کار
بهر اقیمہ دوام را گاهی و حفظ قلب از خطرات لا یعنی و افکار بمعنی امر می کند و طالب را
حق می سپارند که حافظ حقیقی اوست و فتح ابواب غیوض نامتناہی منحصر بر فضائل وست وین را
مردانه وار قدم افسد تا بمقام نامرادی کر عین مراد عاشقانست بکرم حق رسید بزرگی الگفہ

بِزَانْجَنْ فَرَمَادَ

وست از طلب ندارم تا کار من برا آید
طالب آنست که در راد طلب جان پرده
این نگوید که بمقصود رسیم با نرسیم
طریقه این قدر خواجگان چفیتیه و پیران هشتیه عشق و انگسار و بذل و اینوار عمدتاً عین
خیاب احمد خنوار است صلی الله علیه و آله و صحبته و سلم چون در طلب حق مجاہدت و ریاست

جنین مدن ۲۳ متر
جبلکو در دریاچه اوسی
بزرگترین بحیره در آسیا
و اور ملکی یونان و آذربایجان

لکھاں دیکھاں کیوں نہیں
لکھاں دیکھاں کیوں نہیں

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَهَبْ لِي مُلْكَ حَجَتَكَ وَمَعْرِيقَكَ وَمَلْكِي
وَلِي عَسْقَلَكَ وَأَشْتِيَاقَ لِقَاعِدَكَ الْكَرِيمِ فِي الدُّنْيَا وَلَا خَوَةَ اللَّهُمَّ أَعْطِنِي مُلْكًا
أَمْسَيْتَهُ كَمُبَارَكًا أَبَدِيًّا بِلَا نَهَا وَإِلَيْكَ اللَّهُمَّ اجْعُلْنِي فِي جَنَّتِكَ حَجَتَكَ وَمَسْجِدَكَ
بَسْقَلَكَ وَمَصْرُونَ قَرْبَكَ وَمَجْنُونَ لِقَاعِدَكَ اللَّهُمَّ حَذِنْ عَاشِقًا وَأَمْسَيْتَنِي عَاشِقًا
فَاهْتَرْنِي مَعَ الْعَاشِقِينَ يَا مَطْلُوبَ الْعَاشِقِينَ وَصَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ
مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَصَحْبِهِ أَجْمَعِينَ بَعْدَهُ دُورَكُتُ اَدَكَنْدَرَ وَگَانْدَرَ اَوْلَ
خوانْدَه بَعْدَ سَلَامَ اَسْتَغْفَارَ وَدَرَدَ بَعْدَهُ دُورَكُتُ بَخْوانْدَه وَایْنَ دُعا بَاتِ سَمِيهِ بَخْوانْدَه
الْمَهْمِي بِحَقِّ وَحَدَّادِيَّتِكَ وَبِحَرْمَةِ قَرْدَانِيَّتِكَ وَبِعَرَةِ صَمَدَانِيَّتِكَ وَبِعَظَمَتِ
طَهَارَتِكَ وَبَسْبَعَاتِ ذَاتِكَ وَتَنْزُهَاتِ صَفَاتِكَ وَبِجَلَالِ قَدْسِكَ وَجَاهَلِيَّتِكَ
وَكَمَالِ لُطْفِكَ وَبِنَظَرِكَ إِلَيْكَ وَلِيَاعِدَكَ وَبِقُرْبَكَ إِلَيْكَ اَصْفِيَّاتِكَ وَبِمَجَتِكَ
لَطَكَالِيَّكَ وَبِسَقْرِكَ إِلَيْمُشَّاقيْكَ اَنْ تَجْعَلْنِي مِنْ اَهْلِ عِنَّاَتِكَ وَتَنْوِيرَ
قَلْبِي بِسُورِ هِدَاءِيَّتِكَ وَجَمَالِ مُشَاهَدَتِكَ وَبِحَقِّ قَلْبِي بِنَارِ شَعْرِكَ وَ
اَشْتِيَاقَ لِقَاعِدَكَ وَتَجَنَّلَ مَعْدُونَ اَسْكَلَوْلَه وَدَانَوَرَلَه يَا اَمْلَ المُشَّاقيْنَ
وَصَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَصَحْبِهِ اَجْمَعِينَ بَعْدَهُ دُورَكُتُ
دِیکَرْ بَنْدَارَ وَقَرَاتَهَانَ سَتَ کَرَدَوَگَانَه اَوْلَ خوانْدَه بَوْدَ بَعْدَ سَلَامَ اَسْتَغْفَارَ
وَدَرَدَ وَبَعْدَهُ دُورَكُتُ خوانْدَه وَایْنَ دُعا بَاتِ سَمِيهِ بَخْوانْدَه اَنْ رَاهِيَّتِكَ اَخْصَصَنِي بِمَجَتِكَ اللَّهُمَّ
اَخْصَصْنِي بِقَبُولِكَ اللَّهُمَّ اَخْصَصْنِي بِرِحْنَاكَ وَاللَّهُمَّ تَوَسِّرْ قَلْبِي بِسُورِكَ وَاجْبَرْنِي
هُنْ اَهْلِ حُصُورِكَ وَعِلْمِي عِلْمَمَانِ لَدُوكَ اللَّهُمَّ اَنْتَ الْعَزِيزُ الْرَّحِيمُ
وَأَنْتَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ لَكَ الْحَمْدُ حَمْدًا يَحْقِي وَلَا يَهْنِي وَأَنْتَ الْعَلِيُّ الْحَكِيمُ
اَسَاطِيكَ بِسُورِكَ وَجِهَلَكَ الْكَرِيمُ وَبِجَلَالِكَ الْزَّيْجُ لَا يَرَا هُوَ يَعْرِفُ تَدَقَ الْعَيْلَكَ اَنْتَ
اَنْ تُصْلِي عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَنْ تُغْفِرَ لِي وَمَرْحَمَتِي اِنْكَ اَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ

الرَّحْمَانِ وَرَحْمَةِ رَبِّ الْقُرْآنِ وَأَجْعَلْنِي مِنْ أَهْلِ الرِّضْوَانِ أَكْثَرَ مَا تَكَبَّرْتَ لَنَا مِنْ خَيْرٍ وَأَمْرَتَنَا بِالدُّعَاءِ وَضَمَّنْتَ الْإِجَابَةَ فَلَمْ يَعْلَمْنَا إِنَّكَ
 وَسَخَّنْتَ بِعِبَادَتِكَ وَجَعَلْتَنِي عَبَادَتِكَ وَلَمْ يَكُنْ أَعْمَالُ الْعِبَادَةِ مِنْكَ وَلَمْ يَغْبُ إِلَيْكَ كُلُّ مَا
 وَجَدْتَ أَوْرُسْ بُوْبِيَّتَ وَرَعَدَتِنِي يَاهْ وَصَنَعْتَ شَكُونَى السَّائِلِينَ وَيَا مُنْتَهَى حَاجَتِنِي
 الْأَغْرِيَّنَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَىٰ خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٌ وَاللَّهُ أَجْمَعِيْنَ بِهِ دُورَعَتْ دِيرِكَزَارَه
 وَقَرَارَتْ هَمَانَسَتْ كَرِدَوْكَانَهُ اولَ خَوانَهُ بُودَ بَعدَ سَلامَ زَرَوْدَوْ سَعْفَارَ بَخَوانَهُ
 وَأَيْنَ دُعا بِالْسَّمِيَّهِ بَخَوانَهُ اللَّهُمَّ كَبَقَ الْمَسْجِدَ لَأَرَكَ الْكَلَامَاتَ خَلَقْتَنِي وَلَهُ أَكْلُوْ شَبَقَهُ
 وَرَأَتْ قُسْرَتَنِي وَلَهُ أَكْمَلَتَنِي شَبَقَهُ وَعَلَمَتَنِي وَلَهُ أَعْلَمَتَنِي شَبَقَهُ أَرْتَكَتَنِي
 الْمُعَاصِي وَأَنَا مُهَرَّبٌ بِنَوْلَى إِنْ عَفَوْتَنِي فَلَا يَنْقُصُنِي وَمُكْلِفٌ شَبَقَهُ وَإِنْ عَذَّبْتَنِي
 فَلَكَ يَزِيدُ فِي سُلْطَانِكَ شَبَقَهُ تَحْمِلُهُ مَنْ نُعَذَّبَ شَبَقَهُ وَلَا أَحْدُ مَنْ يَرْجُهُ يُعَذَّبَ
 فَبَعْرَتْ تَلَقَّ وَجَلَّ لِكَ أَنْ تَغْفِرَنِي وَنَبَّ عَلَيْكَ أَنْتَ النَّوْبَ أَرْجِعْمِ اللَّهَمَّ أَجْعَلْهُ
 فَرَاغَيْ شُغْلًا وَرَسِيَّانِي ذِكْرًا وَسُلْكُونِي فَلَكَ وَلَطْفِي حِكْمَهُ وَحَرْكَتِي خِلْمَهُ وَوَهْلَهُ
 جَمِيعًا وَجَمِيعًا وَحَدَّهُ وَخَلَوْنِي جَلَوْهُ وَجَلَوْنِي خَلْوَهُ وَانْسُنِي وَحَسْنَهُ وَحَسْنَهُ
 أَنْسَا وَصَحْوَنِي سَكُونِي وَسَكُونِي صَحْوَنِي وَجَوْعَنِي شَبَقَهُ وَشَبَقَهُ جَوْعَادَنِي بَقْظَهُ
 وَيَقْطَنِي بِوَمَّا وَقَبَيْ سَلِيمَهُ وَلَكَ سَلِيمَهُ مُنْتَهَيَّا وَصَلَّى اللَّهُ عَلَىٰ خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٌ وَاللَّهُ
 أَجْمَعِيْنَ أَلِسْ سَرْسِجَدَهُ وَأَيْنَ دُعا بَخَوانَهُ الرَّهِيْ قَلْمَيْ بَجَوْنِي وَعَقْلَيْ مَعْلُونِي
 وَنَفْسِي مَعْيُوبَ وَسُوقِيْ عَالِمَهُ وَطَاعَتِيْ قَلْمَيْ وَمَعْوِسِيْ كَشْرَهُ وَلَسَارِي
 مُفْقَرَهُ بِالدُّنْوَيْ فَكَيْفَ حِيلَتِي يَا سَيَّارَ الْعِيْوَيْ وَيَا عَفَارَ الدُّنْوَيْ بِكَلَهُمَّ
 لَا مَحْكُلَتِي بِالْإِحْسَانِ مُسْكَدَرَ حِلَّيْ وَلَا يَا السَّبُورَ مَفْرُوْرَ حِلَّيْ وَلَا يَا الْقَعْدَ
 مَفْتُوْنَيْنَ اللَّهُمَّ إِنَّا نَحْبُ طَاعَتِكَ وَإِنْ قَصَرَنَا هَا وَنَكُرَهُ مَعْوِسِيَّتِكَ وَإِنْ
 شَرَكَنَا هَا اللَّهُمَّ تَفَضَّلْ عَلَيْنَا بِالْجَنَّةِ وَلَكَ لَهُ سَخَا هِلْهَا وَأَعِدْنَا

من الناس وَلَا نَسْتُوحِنُهَا اللَّهُمَّ اذْرِفْ فِي قَبْرِي سَرَّاجَاتِكَ وَاقْطِعْ لِجَانِ
عَذَابَكَ سِوَاكَ حَتَّى لَا أَرْجُوا حَدَّاً ثَمَّا تَرَكَ الْهَيْ ضَاقَتِ الْمَدَّا هِبَادِ الْمَيْدَكَ
وَخَابَتِ الْأَمَانَ الْأَنْدَيْكَ وَبَصَلَ السَّوَّلَهُ لَا عَلِيَّكَ وَانْقَطَعَ الرَّجَاعُ لَا
عَنْكَ لَا مَلْجَأٌ وَلَا مَنْجَادٌ لَا مَفْرَأٌ لَا بَعْدَكَ سَخَّدَتِ يَالْمَلَكِ الَّذِي لَكَ الْمُلْكُ
وَالْمَلْكُ لَكَ وَاعْتَصَمَتِ يَالْمَصْمَدِ الَّذِي لَكَ الْعِزَّةُ وَالْجَبَروَتُ وَتَوَكَّلَتِ
عَلَى الْحَنِيَّ الَّذِي لَا يَمْوِتُ يَدْعُونَاهُ يَا عَوْنَاهُ يَا عَوْنَاهُ وَأَغْشَيْتُ يَرْجُوكَ
يَا عَوْنَتُ الْمُؤْمِنِ فِي الدُّنْيَا وَلَا خَرَقَ يَا فَرِنْبَ يَا جُبَيْبَ يَا سَمِيدَرَ الْمَاءِ عَمَّا
يَا كَطِيفَ الْمَسَنُ لِيَسْأَلُهُ بَحْبَبَنَا الْهَدَى وَكَفَى الْمَسِيمَ إِنِّي أَتَعُوذُ بِكَ مِنْ ذَهَابِ الدَّوْلَةِ
وَتَغْيِيرِ النِّعَمَةِ وَتَحْوِيلِ الْعَافِيَّةِ وَغَلْبَتِ الشَّقاوَةِ عَلَى السَّعَادَةِ وَمِنْ خَيْرِ
الْمَلْكِيَّا وَلَا خَرَقَ يَا جُبَيْبَ دَعْوَةِ الْمُضْطَرِّينَ اللَّهُمَّ اجْعَلْ أَخْرُسُهُمْ نَارِ الْسَّعَادَةِ
وَاجْعَلْ أَخْرُكَ كَمِنَا بِالشَّهَادَةِ وَأَنْوَلْنَا مَنْزِلَ الشَّهَدَاءِ وَالصَّارِبِينَ وَحَسَنَ
وَالثِّلْكَ رَفِيقًا وَأَرْزَقْنَا سَعَادَةَ الدَّارِينَ اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا الْعَوْنَانَ عَلَى الطَّاعَةِ
وَالْعِصَمَةَ مِنَ الْمُعَصِيَّةِ وَأَفْرَعَ الصَّدَرِ فِي الْمَخْدُ مَتَرَدًا بَرَاعَ الشَّكُوفِ التَّقْمَكَهُ
وَاسْمَالُكَ حُسْنَ الْمَعْرِفَهُ وَاسْمَالُكَ حُسْنَ الْخَاتِمَهُ وَاسْمَالُكَ الْمَحَبَّهُ وَحُسْنَ
الْمَوْكِلِ عَلَيْكَ وَاسْمَالُكَ الرَّضِيَ وَحُسْنَ التَّقْرِيَّلَهُ وَاسْمَالُكَ الْلِقَاءَ وَحُسْنَ الْمُنْقَلَهُ
إِلَيْكَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى خَدْرِ حَلْقِهِ مُحَمَّدَ وَآلِهِ وَصَحْبِهِ أَجْمَعِينَ بِرَجْبِتِكَ يَا أَرْحَمَ
الْأَرْجَمِينَ پس سر برآرد و این مناجات بخواند پاوشان بانهظر رضا و رحمت بهانگر خدا و ندا
ظاهرلو باشان اراد رضاي خود جمعه اراد تغزير پر پيشاني و سرگردانی از راه ما و از راه همچو
مسلا نان دور دار و عفو و عافيت واقرین وقت ما کن رعایت و عنایت راسائی و قائم
ماگر دان مارا بدرست تفرقه مابازم مارا باماگذار مارا بس کمار مارا از شیر مانگهدار کارهای ما
و همه مسلمانان در در عافیت و در رضاي خویش باصلاح آرکرد و راه گذار و آینده را تکهدار

هر چه ه بند و خوشی دینی بخش با رضای خود قریب خواش مخدول مکن ما را
بغیر خویش مشغول مکن اگر پرسی حقیقی نداریم و اگر سوزی طاقتی نیاریم از بند خطا
مزالت و از تو عطا محدث ای قدریم لام نیل و ای غریب بی پدل الله یا صلح اخلاق و احترام
فساد همچوینها و اصله فساد آفغانها و اصله فساد آفغانها و اصله فساد
آخونها و اصله فساد صد و زنا و اصله قولایه اموزیها و اصله ذات بینها
و اصله آیه اصلحت به عبادک الصالحین یا مصلح الصالحین و یا اکرولا کروین
اخونها و خانه بنا تو فنا مسلمین و احیقنا بالصالحین و صلی الله تعالیٰ علی خیز
خلقه محمد وآلہ و صحیحه اجمعین بعده صد بار بگوید یا اسمع الساعین و یا ابصر
المبصرین و یا ارحم الراحمین بعده وده بار بگوید الله افتح آجودیت من حنیق الدین
و من حنیق یکوی القیامت حوت تعالی او را از تنگ دنیا و آخرت نگهدا راه چون فارغ شود
با سخفا مشغول گرد و تا حق تعالی بیا مرز دخواه بذکر مشغول گرد و دخواه بتلاوت قرآن
و آضح باد که در نیاز تجد اسرار بسیار و فضل بیشمار اند و مایه مشایع کبار است و بهتر است
از دنیا دانخود دنیا است و توفیق این نازنیا بدگرام سعادت و ازین نازنیا فان نباید بود

شب هورج سالکان راه است | شب جاذب قربت آن است

بایدک وقت صبح را نیمیت داند که آن وقت جابت دعوات است

چ خوش ملکیت ملک بجهت خواهی | دان کشور بیا بیه چیز خواهی

چون صبح دید پیش از سنت سه آیا اول سوره النام بخواند الحمد لله الذي خلق
السموات والارض وجعل الظلمات والاورثتم الذین کفر وابرکهم بعد لدن
هو الذي خلقکم من طین ثم قضی اجل واجل مسیح عصدا ثم اندتم
تمترون وهو الله في السموات وفي الارض کعلم سر کفر وجهه کفر ویعلم
ما تکسبون ط بعد سنت فبرا اکند بود ادای سنت فخر صدر ربه بگویی ستحسان الله

وَبِحُمَدِهِ سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ سَبَبِي مِنْ كُلِّ ذَنْبٍ وَ
 أَقْرَبُ الْيَقِينَ بِعِزْمِهِ وَلِكِبَارِ اِيَّنْ دُعَاءِ بُخُواندِيَا حَسَنِيَا قَبِيْلِيَا بَدِيْلِيَا بَدِيْلِيَا
 يَا ذَا الْمَجَالِ وَلَا تُثْرِيْلِيَا لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ أَسْأَلُكَ أَنْ تُحْمِيَ قَلْبِيْ بِنِعْمَتِكَ فَتَلِكَ يَا
 اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا بَرِّيْنْ دُعَاءِ مَدَا وَمَتْ نَمَا يَدِكَ وَرَاحِيَا بَيْ قَلْبِ اِيَّنْ دُعَاءِ اَشْرِيْ تَهَامِ دَارِ دَاهِمِ اَحْمَدِ
 حَنْبِيلِ وَخَوَاجَهِ حَكِيمِ تَرْمِذِيِّ عَلَيْهِ الرَّحْمَهُ فَرِمُودَهَا نَدِكَهُ هَزَارَ بَارِ حَضْرَتِ رَبِّ الْعَزْتِ رَبِّ الْجَنَابَاتِ
 دَيْدِمِ دَهْرَ بَارِ عَرْضَهُ دَاشْتَمِ كَهْ اَنْزَهَهُ اَلِ اِيَّانِ حَمِيِّ تَهْسِمِ فَرْمَانِ شَدِكَهُ اِيَّنْ دُعَاءِ جَهَنَّمِ وَلِكِبَارِ
 درِمِيَانِ سَنَتِ وَفَرْضِ فَجَرِيِّ خَوَانِدَهَا بَاشِ بَعْدَهُ فَرِيْضَهُ بَجَمَاعَتِ اَداَكِنِ كَهْ نَمَازِ بَاجَمَاعَتِ اَزِ
 نَمَازِ فَرِدَبَسَتِ وَبَهْفَتِ دَرِجَهِ اَفْضَلِ سَتِ وَتَامَكَانِ خُودِ نَمَازِ پَنْجِلَهَا نَبِيجَمَاعَتِ اَكْذَارِ كَهْ فَضِيلَتِ
 جَمَاعَتِ اَزِ اَحَادِيثِ صَحِيحَهَا بَهْتَ سَتِ باَيِّدِكَهُ بَعْدِ هَرِنَازِ فَرْضِ آيَتِ الْكَرْسِيِّ لِكِبَارِ دَهْرَ دَهْرَ جَهَنَّمِ
 يَادِ باَشَدَدَهَا بَارِ وَسُورَهَا اَخْلَاصَ دَهَا بَارِ وَاسْتَغْفَارَ سَهَا بَارِ وَسُبْحَانَ اَسْدِسِيِّ دَسَهَا بَارِ
 وَالْحَمْدُ لِهِ دَسَهَا بَارِ وَالْهَدَى اَكْبَرِسِيِّ وَجَهَارَ بَارِ وَلِكِبَارِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ
 كَهْ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَلَهُ الْحُمْرَى وَلَهُ الْمُهْمَيْتُ وَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ يَهْدُو وَالْخَيْرُ وَهُوَ عَلَى
 كُلِّ شَيْئٍ قَدِيرٌ كَمَامِ خَوَانِدَهَا باَشَدَهَا بَعْدَ فَرَاغِ نَمَازِ فَجَرِيِّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ الْمُبِينُ
 صَدِ بَارِ وَيَا سَرَ حَمِيدَهُ صَدِ بَارِ وَسِقَادَهَا بَارِ يَا سَرَ زَاقُ وَبَاهِيدِكَهُ قَبْلِ طَلْوعِ اَنْتَابِ وَقَبْلِ غَرْبَ
 سَبْعَاتِ عَشَرِ خَوَانِدَهَا باَشَدَهَا بَعْدَ حَضْرَتِ صَلَوةِ حَضْرَتِ خَضْرَاءِ بُخُواندِنَ آنِ نَامُورِ فَرِمُودَهَا اَيْشَانِ
 بَهْشَانِ كَرَامِ رسِيدَهَا اَسْتَ مَسْبِعَاتِ عَشَرِ اَنْمَى سَوْرَهَا بُنَاحِهِ سَوْرَهَا النَّاسِ سَوْرَهَا الْفَلْقِ سَوْرَهَا
 اَخْلَاصِ سَوْرَهَا كَافِرُونَ آيَتِ الْكَرْسِيِّ هَرِيَّكَهِ بَهْفَتِ بَارِ بَاهِيَهِ بَهْفَتِ بَارِ خَوَانِدَهَا باَشَدَهَا بَعْدَ اَزَانِ
 سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّهُ إِلَّا بِاللَّهِ يَا مَاهِيَهِ
 الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ بَا تَسْمِيهِ بَهْفَتِ بَارِ وَابِنِ دَرِودِ كَلَّهُمَّ صَلَّى عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدِ عَبْدِكَهِ
 وَبَنِيَّتِكَهِ وَجَهِيَّكَهِ وَسَرَ سُولَكَهِ الشَّيْئِيِّ لَا رُقِيِّ وَعَلَى اَلِهِ وَبَارِكَهِ وَسَلِّمَهُ بَا تَسْمِيهِ
 بَهْفَتِ بَارِ فَانِ وَعَا اَلَّهُمَّ اَعْفُرْلِيِّ وَلِوَالِدَتِيِّ وَلِمَنْ تَوَكَّدَ كَمَارَهِيَّ كَمَارَهِيَّ صَدِيقَهِ اَوْ اَغْفَرْ

اللَّهُمَّ بِحَمْدِكَ مُؤْمِنُونَ وَلَمْ يَرْجِعُ مِنَاتِ وَالْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ لَا يَحْسَبُكَ
 هُنَّ مُهْمَرُ كَمَا تَقَاتِ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ هَفْتَ بِاَرْبَعَةِ دِينٍ عَاهَفْتَ بِاَرْبَعَةِ
 دِينٍ اَرْبَعَةِ دِينٍ وَبِهِمْ تَاحِلُّ وَاحِلُّ فِي الدِّينِ وَالدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ مَا اَنْتَ لَهُ اَهْلٌ
 وَلَا اَنْتَ هُنْ اَنْتَ يَا مَنْعِلُ كَمَا مَانَعْنَ لَهُ اَهْلٌ اِنْكَ جَوَادُ حَلِيمٍ كَرِيمٍ عَفْوٍ وَكَبِيرٍ
 رَّوْفٍ رَّاحِيمٍ بَعْدَهُ سَهْرَتْهُ كَوْدَرَمَابْ نَعَافَتْهُ مُسْلِمًا وَالْحَقِيقَى بِالصَّالِحِينَ وَسَهْرَهُ بَارِ
 اللَّهُمَّ اَهْدِنِي بِرَغْبَتِكَ يَا اَرْفَعَتْهُ دِينَ وَكِبَارَ يَا جَبَارَ خَوَانِرَ بَاشِدْجُونَ آقْتَابَ
 مَقْدَارِ يَكْ بَيْزَهُ خَواهَ دَنِيزَهُ بَلَندَ شُودَ نَازَ اَشْرَاقَ اوَالْكَنْدَ جَنَابَ مَخْدُومَ الْمَلَكَ حَفْرَتَ شَاهَ
 حَسَامَ الْحَقِيقَى اَنْكِبُورِى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَخَلاصَةُ الْاوْرَادِ وَهُوكُوتَ رَقْمَ فَرْمُودَهُ اَنْدَ مَگْرَچَارَکُوتَ
 ضَرُورَتْ نَاغَهَ نَكَنْدَارَولَ دَوْرَكُوتَ بَگْذَارَوَدَوْرَكُوتَ اوَلى آقِ الْكَرْسِى نَاخَالَدَوَنَ دَوْرَكُوتَ
 ثَانِيَهَ آمِنَ الرَّسُولَ تَآخِرَ سُورَهُ بَخَوَانِرَ بَعْدَ سَلامَ تَسْمِيهِ كَوْدَرَ دَرَدَ بَخَوَانِرَهُ سَهْرَتْهُ وَاَيْنَ دِيْعَانِهَ
 اللَّهُمَّ اَنِي اَصْحَحْتُ لَا اَسْتَحْدِي وَدَفْعَهُ مَا اَكْرَهَ وَلَا اَمْلَأَتْ نَفْعَهُ مَا رَجَحَ اَصْبَحْتُ
 مُرْدَهُنَا بِعَمَلِي وَاصْبَحْهُ اَمْرِي بِسَدِرَغَيْرِي فَلَكَ فَعِيرَافَرَهُ مِنْيَ الْمُهُومَ لَا اَشْهَدُ
 بِي عَدُوِّي وَلَا سُوْئِي صَدَرِي قَيْرَ وَلَا بَجْعَلَ مُصِيَّسِي في دِينِي وَلَا بَجْعَلَ الدُّنْيَا
 اَكْبَرَهُجَيْرَ وَلَا مَكْلَهَ عَلِيَّيِّ وَلَا سُلْطَهُ عَلَيَّهِ مَنْ لَا يَرْحَمُهُ يَا اِنْكَ عَفْوُرَ رَحِيمُهُ
 اللَّهُمَّ اَعُوذُ بِكَ مِنَ الدُّنْيَا بِالَّتِي تُزِيلُ بِهَا التَّعَمَّدَ وَاعُوذُ بِذِلْكَ مِنَ الدُّنْيَا
 الَّتِي تُوْجِبُ بِهَا التَّعَمَّدَ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَى خَيْرِ
 خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَصَحْبِهِ اَجْمَعِينَ بَعْدَهُ دَوْرَكُوتَ صَلَوةً اسْعَادَهُ بَگْذَارَ دَوْرَكُوتَ
 اوَلى بَعْدَ اَحْمَرَ سُورَهُ فَلَقَ دَوْرَكُوتَ ثَانِيَهَ بَعْدَ اَحْمَرَ سُورَهُ نَاسَ بَخَوَانِرَ بَعْدَ سَلامَ تَسْمِيهِ كَوْدَرَ دَرَدَ
 سَهْرَهُ بَارِ بَخَوَانِرَ دِينَ دِعَا بَخَوَانِرَ اللَّهُمَّ اَنِي اَغْوَذُ بِكَ وَبِاسِيكَ لَا اَعْظَمُهُ وَكَلِمَتِكَ التَّائِمَةِ
 اِنْ شَرِ السَّامَهُ وَالْهَامَهُ وَاسْتَوْذُ بِكَ وَبِاسِيكَ لَا اَعْظَمُهُ وَكَلِمَتِكَ التَّائِمَهُ مَا يَجْرِي
 بِهِ الْكَيْلُ وَالنَّهَا مُرَانَ سَارِيَهُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَقْسِيَتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ

اللهُمَّ إِنَّكَ سَلَطْتَ عَلَيَّ عَدَّاً وَأَبْصَرْتَ
نَارًا هُنَّةً اللَّهُمَّ فَإِيْسَكَ لَمَا أَيْسَتَهُ مِنْ سَاحِرَاتِ
وَأَبْعَدْتَ بَيْنَنَا وَبَيْنَ جَنَّتِكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ فَكَلِّيْتَ
وَحَسْلَيْتَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى حَسْلَيْ حَسْلَقَهُ مُحَمَّدٌ دَاهِهُ وَصَحْبُهُ آجَمَّعِينَ بِسْرَ حَمَّاتِكَ
بِيَا أَرْجَعَهُ الرَّأْيَ حَمَّيْقَ وَرَهْبَرِيْتَ آهَدَهُ كَمَرْ نَرْمَوْدَهْ بَعْضَعُمْ هَرَكَهُ نَازَ فَخَرْ بَاجَاعَتَ كَنْدَارَدَهْ بَرْ صَلَامَ
بِرْ شَيْنَدَتَ آفَابَ بَرَآيَدَسَ بَگَذَارَدَنَازَ اشْرَاقَ رَاحَامَگَرَدَانَدَهْ غَزَوْجَلَتَنَ اورَادَ
زَآتَشَ دَوْنَخَ چَوَنَ وَقَتَ چَاشَتَ آپَرَیْعَنَیْ رَبَعَ رَوْزَدَوَازَدَهْ رَكَعَتَ اَدَكَندَ وَاَگَرْ نَوَانَدَهْ بَرْ جَهَارَ
هَرَادَهْ كَهَرَدَهْ دَرَرَكَعَتَ اوَلَى بَعْدَ قَمَرَهْ بَشَسَ وَرَهْنَانَیْهَ وَالْسَّلِيلَ وَرَهْشَدَهْ اَضْحَى دَرَرَابَهْ
الْمَشْحَقَ وَاَگَرْ اَنْ سَوَرَتَهْ بَانَدَهْ بَسَ دَرَهْ رَكَعَتَ آپَهْ كَرْسَيَ وَسَهَ بَارَانَلاَصَ خَوَانَهْ بَاهَشَدَ
بَعْدَ سَلَامَ تَسْمِيَهْ كَوَيدَهْ دَرَرَ وَسَهَ بَارَخَوَانَهْ دَاهِنَ وَغَانَهْ بَجَوَانَهْ اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ شُكْرًا وَلَكَ الْمَنَّ
فَضْلًا وَأَنْتَ سَرْبَهَا حَقًا وَكَنْجَنَ عَيْدَلُوكَسِرِقَا وَأَنْتَ لِذِلِكَ آهَلُ اللَّهُمَّ
يَا مُهَبَّسِرَهْ كُلِّ عَسِيرَهْ وَيَا جَاهِرَهْ كَسِيرَهْ وَيَا مُونَسَهْ كُلِّ وَصِيدَهْ وَيَا صَاحِبَهْ
كُلِّ غَرَبَهْ يَسِيرَهْ عَلَيْنَا كُلِّ عَسِيرَهْ فَإِنْ تَسِيرَهْ عَسِيرَهْ عَلَيْكَ يَسِيرَهْ وَأَنْتَ
عَلَى كُلِّ شَيْءٍ فَكَلِّيْهْ بَرْتَسَهْ مَرْبِسِيَهْ نَهَدَهْ هَفَتَ بَارَ بَکَوَيدَهْ اللَّهُمَّ اَغْنِنِي بِجَلَالِ لَكَ عَنْ
كَحْرَامَلَكَ وَبِطَأْعَنَلَكَ عَنْ مَعْصِيَتِكَ وَبِفَضْلِكَ عَمَّ؟ سَوَاكَ وَمَفْتَ بَارَ يَا وَهَابَ
در سَجَدَهْ بَکَوَيدَهْ حقَ تَعَالَى اَزْخَاقَ اَرَابَيْ بَنَازَگَرَدَهْ بَسَرَازَسَجَدَهْ بَرَدارَدَهْ صَدَ بَارَ بَکَوَيدَهْ
لَهُمَّ اَغْفِرْ لِي بَارَ حَمَّيْهِ وَتُبَّعَ عَلَيَّ اِنَّكَ اَنْتَ الْقَابُ الْمَرْجِيْهْ فَرَسَوْدَهْ بَعْضَيْرَهْ مَاصَلَعَهْ كَهَرَ
سَهْ بَیْزَهْ بَاتَهْ جَیْزَهْ تَحْمَلَهْ دَارَلَهْ كَنَاهَ بَاتَوَهْ بَعْنَیْ چَوَنَ توَبَهْ نَصُوحَ كَرَوْگَناَهَ مَحْمِسَهْ بَکَوَيدَهْ
وَبَاقِيْهِيْ مَانَدَهْ دَهْ تَوَانَگَرَهِيْ بَازَنَا سَوَمَ در دَشِيْ وَمَهَاجِيْ بَانَازَ چَاشَتَ خَوَاجَهَ اَبَا الْفَالَّهَ
حَکِيمَهْ تَرْمَذِيْهْ بَلَهِرَجَسَهْ فَرَسَوْدَهْ كَهَنَجَهْ جَیْزَهْ در بَنَجَهْ جَیْزَهْ بَانَفَتَمَ اَولَ صَحَتَتَهْ تَنَ در صَوَمَهْ دَوْمَهْ غَفَلتَ
در بَسَارَخَورَهْ دَنَ سَوَمَهْ عَلَمَهْ وَحَكَمَتَ دَشِلَمَهْ تَهِيْ دَاشْتَقَنَ چَهَارَمَهْ رَضَامَهْ خَدَادَهْ خَدَادَهْ خَالَفَتَهْ بَهَا

آنچه بود که در روزه دی در نماز چاوشت اینکه متأسف خلاصه کارکاره بقدوره
 در خبرست که حضرت رسالت بناء علیه وعلی آل الصّفوة والسلام شیطان لعین را پرسید
 که کدام عمل نزدیک تو شمن است گفت نماز چاوشت و روزه ایام بیض کذا فی خلاصه
 الا و لا وجناه مخدوم الملک قطب العالم حضرت محمد مخدوم شاه حسام الحق مانکپوری
 رضی السر تھالی عنده در خلایصه الا و لا و نوافل بسیار مشتمل فی کفر وال و دیگر نوافل نوشتند
 چون که بنای این رساله به اختصار نهاده ام لذانوافل ضروری با اختصاری نگارم چون
 وقت طهر در آید نماز ظهر با جماعت او کند بعد ه تلاوت قرآن مجید و دلائل الخیرات کند
 چون وقت عصر در آید نماز عصر با جماعت او کند دسبعت عشر بخواند و باستغفار
 مشغول ماندو و عای حزب البحر اگر باد و اشته باشد و اگر کسی مجاز باشد بخواند چون وقت
 مغرب در آید نماز مغرب با جماعت گزار و نماز را این و حفظ ایمان و صلوة العصمة
 گزار و نماز او این این سنت ششم رکعت به سلام گزار و در هر رکعت بعد الحمد
 اخلاص سه بار بعد فراغ سر بسجده نهاده این و عابخواند اللہم اسْتَغْفِرُكَ لِمَا تَحْبَبُ
 نَعَذِّبَ بِهَا فَجَبَتِكَ يَا مُحَمَّدَ النَّبِيُّ اسْتَغْفِرُكَ اللَّهُمَّ احْصُصْنِي بِمَا حَبَبْتَ
 نماز حفظ ایمان این سنت دور رکعت بگزار و در رکعت اوی بعد فاتحه اخلاص هفت
 بار و سوره الفرقان یکبار و در رکعت ثانیه بعد فاتحه اخلاص هفت بار و سوره الناس
 یکبار و بعد نماز سر بسجده نهاده و بار گوید یا احمد یا فیض و بِرَحْمَتِكَ اسْتَغْفِرُ
 نَسْتَغْفِرُكَ لَا تَنْهَانِ و در رکعت نماز عصمت باین طور بگزار و در هر دور رکعت
 بعد فاتحه آید و اتفاقاً حنْ اَمْرُكَ رَأَى اللَّهُ اَنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ وَهُوَ بِارْجَانِهِ وقت
 عشان نماز با جماعت او کند و بعد در رکعت سنت و قبل از وزیر چهار رکعت نماز قدر نفس بگز
 اسلام بگزار و در رکعت اوی بعد فاتحه آیة الکرسی سه بار و در رکعت ثانیه بعد فاتحه اخلاص
 و مسعود بن ہرزلی یکسیکبار و در رکعت ثالثه آیة الکرسی سه بار و در رابعه سوره اخلاص

و معاودتین ہر کلیک یک بار بعد سلام سر بسجدہ نہ دوچار مرتبہ این دعا بخواند سُبْحَانَ
**الْقَدِيرِمُ الَّذِي كَمْ يَرِزَلُ وَسُبْحَانَ الْعَلِيُّمُ الَّذِي لَا يَكْجَلُ وَسُبْحَانَ الْحَوَادِ الَّذِي
 لَا يَنْجَلُ وَسُبْحَانَ الْحَلَّافِ الَّذِي لَا يَكْجَلُ وَبَسْتُ وَكِيمْبَارِیا سَرَحِیدِمُ گُوبِیدِ بعد و سران سجدہ
 بردار و بعد و ترسورہ المک بخواند اگر صورہ یعنی یا و باشد آن را نیز بخواند و اضف باد
 که بکمال اختصار این قدر را دعیہ و نوافل و خلاصتہ الاور اونقل کرد و ام عمل قلیل اگر چیزیں
 بوقوع آید بہترست ازان کثیر کر گا ہی کند و گا ہی نہ کند آخبت الاعمال الی اللہ ادوہمہ
 و این فلک اکتوان چند طریقہ او کار که بسند مشائخ کبار باین فقیر سیدہ می نگارہم بیان
 اسن شدَ لَكَ اللَّهُ تَعَالَى فِي الدَّارَاتِ مِنْ كَرَمِ اللَّهِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَلَا فَضْلَ لِلَّهِ عَلَيْهِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ حَدِيثٌ صَحِحٌ سَمِعَتْ فَضْلَكَ فَكَرَازْ قُرْآنْ مُجِيد و فرقانْ حَمِيد ثابت سَمِعَتْ و
 احادیث کثیرہ در فضائل ذکر وارد شده اند مشائخ کرام و پیران عظام علمیون ذکر بانداز
 مقرر فرموده اند و آداب و احتیاط آن و طریق طبعہ و شد و مد منفصل ایمان فرموده اند
 طالب را باید که بطریقی که از مرشد ما مورگرد بجا آورده بوسی نکند و طریقہ رچشتیہ
 سفیتیہ اولاً ذکر بھری نکند طریقیش غیرت کا اول اچھا راز اذنشستہ رک گیماں را کہ زیر ازوی
 چشت از رانگشته پر سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ رَبِّ الْعِزَّةِ وَرَبِّ الْعِزَّةِ بخواند بعد و آیہ کوہمہ
 فَإِنْ تَوَلَّ مِنْ قُلُّ حَسِيبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبِّ الْعِزَّةِ الْعَظِيمِ
 بعدہ کلمہ طبیبہ لَأَللَّهِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ گوید سوم کرت خواه وهم مرتبہ خواه صدم و فوجہ چمک رسول اللہ
 گوید یا و راز اذنشستہ چنانکہ مد نماز و درگرفتن رک گیماں دو فائدہ ہت یکی نفی خطرات
 درم حرارت قلب و این ہر و مطلوب ہست و سرانداختہ از ناف خواه از قلب کر زیر پستان
 جسپ واقع ہست لَأَللَّهِ بَمَدْدَرَانَ كَشَدَ وَنَفَقَ مَسْوَى الْعَصْدِ كَمْ نَسْتَعْلِمُ میچ معجزہ و متوسط**

سلیمان اعمال نزدیک خدا کے وہ ہی جو بھیشہ ہو اگرچہ کم ہوں ۱۷

۱۸ را دکھا کے تجھوں اسد دنون جہان کی ۱۹

اراده خواص کند یعنی نیست پنج مقصودی و مشتی اراده اخصل الخواص کند که نیست پنج
موجودی حتی که خود را نفی کند و تاکتف راست رساند که آن اشارت میکند که غیر حق از دل
کشیدم و پس از شیرینی اندانم و بازدم جدید گرفته ضرب **بِاللَّهِ تَعَالَى اللَّهُ أَكْبَرُ** بجهوت تمام برداشی
از خداشناک بخوبی شکسته گردید و نتیجتاً اثبات مطلوب را با خود داند بلکه یافته تصور کند
بلکه رقبین کشند که هون اثبات میکند و خود را از میان بکشد باید که صورت مرشد را بجا سے
استاد پیش خود تصور کرده ذکر کند **الرِّفِيقُ تُهْمَ الطَّرِيقَ** در حق ایشان است و برای نفی
خواطر اثر رئے تمام دارد بلکه سلطان الموحدین بر بان العاشقین شیخ جلال الحق و الشرع
والدین مخدوم مولانا فاضل خان یوسف ناصحی قدس القدر الشریف میفرماید که صورت
استاد طریقت که ظاهر دیده حی شود مشاهده حق است در پرده آب و گل و آما در خلوت
که نمودار شود مشاهده حق است بی پرده آب و گل که ان **اللهُ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُنْوَرِ رَأْيِهِ** و مجن **رَأَيَ نَفْسَهُ فَكُلَّ رَأْيٍ يَحْتَقِنُ** در حق او درست است

گرشان ذات خواهی بورت انسان بین | **ذات حق را غشکارانند و خداوند بین**
الذانی رسالت الامباب فی سلاسل اولیاء الله للشيخ المحدث الشاہ ولی اللہ الدلہوی علیہ
رحمۃ اللہ الولی مخفی مباود که ذات باری تعالی شانه از طول و انتقام و حسم و صورت بریست
تعالی شانه عن ذیلک علیکیم کیم کراما و مشائخ رحمتم اللذانین کلام آنست که قدری
از مشغول بودن به صورت پیر چاره نیست زیرا که اوقاتی شانه را دیدن و دین عالم
محسن نیست و صورت انسان کامل مظہر کمالات حق است چنانکه لفته اند

منظیر تمام غیر انسان نیست | **اگر همه کون را مسخر کرد**

الانسان سترایی و صرفی کلام قدسی است هر صاحب دولتی و سعادتمندی که با ایشان

میگذرد **بلکه باید از انسان ایشان ایمانی داشت** **لهم ایمانی باید ایشان ایمانی** **لهم ایمانی باید ایشان ایمانی**

متوجه شود و متابعت ایشان قوای و فعلای و حالاً کند نور جمال ایشان در صرأت دل نے
بتاید و بواسطہ صفا - سے وجہ ایشان خود را عین ایشان یا بدلا جرم فرضی و عطا یکرہ ایشان
میرسد با فیز رسدو دو قی و حالی کہ از ایشان ظاہر شود از دنیز ظاہر شود چنانچہ حضرت
رسالت آب صلی اللہ علیہ و آله و اصحابہ وسلم در باب افضل انبیاء بعد الانبیاء علی التحقیق
امیر المؤمنین حضرت ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ فرمودند مَا حَكَى اللَّهُ فِي صَلَوةِ مَسِيْحٍ شَكِيعًا
لَا وَقَدْ صَبَبَ تُهْرِفَ فِي صَلَوةِ رَبِّنِي آئِي قَحَافَةَ وَدَرِبَابَ حَضْرَتِ شِيرَ خَدَّا صَلَوةِ الْأَوْلَيَا
امیر المؤمنین مولی المسلمين یعقوب الدین علی مرضی علیہ و علی اولادہ السلام فرمودہ آنَا هَذِهِ
الْعِلْمُ وَ عَلَيَّ بَابُهَا بَهْرَ حَالٍ از دیدان انسان کامل خدا یاد می آید در علامت اولیاء راشد
وار و شده که اِذَا سَمِعْتُ مُحَمَّدًا ذُكِرَ كَلَّهُ حَضْرَتِ شِيخِ عَبْدِ الرَّزَاقِ حَجَّهَا نُوْمِي حَمْسَتْهُ اللَّهُ عَلِيهِ فِرْمَوْدَه زنگ
که مشاهدہ صورت شیخ آنچنان بر من غالب بود که غیر از وجہ مبارک ایشان پنج جنیز در دیده ام
نمی آید اگر مرد رخت یا برد پوار بھر جانب که نظر سکردم جمال حضرت ایشان مشاهدہ نشد
در ہر چیز نظر کردم غیر از تو نے نے بنیم غیر از تو کسی باشد حقاً کہ محال است این
جانب قدرۃ العارفین شاہ پیر محمد سلوانی کریمی اڈھنی حمسه اتمدھیہ بیفرماند کہ در بدایت
حال چون نظر بر صورت می گما ششم بھر صورتی و طرفی و مقامی حاضر می یا فتحم ازان بیتا بلی
رو میداد می گر سیختم و در برجی می افتادم آنجا ہم اگر حشتم و اسیکردم حاضر می یا فتحم تا برین
حال کے سیدم کہ اگر حشتم بہم زخم حاضر و اگر کتبائیم حاضر پاسیم و در امواج کریمیہ ملفوظ
آنحضرت مرقومست کرتا ابھی بروست حق پرست آنحضرت بعیت نمود شغل بر نیخ اور انلیم
فرمود ہما نوقت آن شغل چنان بر سو می منکفت شد کہ چون آنحضرت از انجابر خاستہ کہ بجاست
ویگر تشریف بردا آن طالب صادق تصور صورت شریف ہما نجانشستہ ما ندر دماں گفتہ

لی رفیق اندو غمہ نہیں بخواں
دیگر دیکھ پڑیں فریاد
اویل عنیل کے سارے اسے
لی ایکی کوہ دار میں میں اب تو قذیکیں
لی ایکی کوہ دار میں میں اب تو قذیکیں
لی ایکی کوہ دار میں میں اب تو قذیکیں

اک حضرت از نیجا بخاسته رفت است شاههم بر خیز پید گفت کجا رفته اند اینکه پیش می شرمند
بسجات اللہ تعالیٰ کامل و مکمل چه قدر تماشی دارد بزرگانی که از مشرب فنا فی الشیخ به رهوا فی
سیدارند ولغره کے موجوں دلکش شیخ ہے آواز بلند میر نند جام فنا فی الرسوی فنا فی اللہ
هم درین منزل نوش میفرمایند قطب العارفین جانب شاه پیر محمد سلوان رحمتہ اللہ علیہ
میپھر مود که شاه من کریم من ماہ من کریم من معبد من کریم من مقصود من کریم من
پیر من کریم من رسول من کریم من آلام آنکه مشغولی بصورت پیر درین راه اصلی
بزرگ است و صلحت بخدای عز و جل

ہر کس کے کمال او لیا را نشاخت
پس شکر نگفت و حب ایشان نگزید

وین نعمت خاص بے بھارا نشاخت
میدان بہ یقین کے او خدا را نشاخت

مولانا جلال الدین تھانیسری رحمۃ اللہ در ایشاد الطالبین میفرمایند کے مرض والہ پیغمبرت
یکی حدیث نفس کے ہمیشہ تقدیم و اختیار و رد حدیث میکند خواہ در خلا خواہ در ملا خواہ
در نماز باشد خواہ در غیر نماند و مخطره و آن بغیر قصد و دل می آید و میرود سو ستم
نظر دل کے بغیرست و آن علم اشیاست پس ان باین امراض ثلاثة خراب گشته و آن
یاد حق تعالیٰ دور افتاده و خود را بیاد داده چون طالب طالب صادق است تو یقین
در بیادر و بخدمت مرشد کامل شتابد تا آن کامل آن مرض را بصفت بدی گرداند تا بدان
حست دل او بینا و دانای حق گرد و در مشاہد حق بودا اصل این کار و عمدہ این اسرار
شغف باطن است و آن اسم اعظم اسم ذات است که در محل حدیث نفس بنشاند و آن
بلندیست که از عالم علومی ترقی دہو اسما و صفات آللہ را در مقام خطرہ پیشاند و آن آتشیت
که خاتما ک غیر ایسوز و آن آتش محبت حق تعالیٰ است که در محل افرند از نیجا است که گفوان
العشق ناری محروم مایوسی الحبوبی و نظر دل بحال مرشد دارد تا بوسطہ جمال مرشد

سلہ نہیں ہو موجود سو ایشان کے ۱۲۰۰ عشق ایک آگ ہو کہ جلا دیتی ہو بہر شکو سو ایشان کے ۱۲

که در عالم شهادت سنت جمال حق تعالی که در عالم قیامت است تو اندر دیوار آنست که جمال شیخ را این خوانند کلام بلا غلط نظام حضرت والدی و مرشدی قدس اللہ سرہ العزیز ہم این معنی خبرید ہے
و دل حقیقت امر ربی سے ہمین ثابت ہوا روح ہر کامل کی ہے شان خدا کی رشتنی
و ہم از نیجاست که گفتہ اند که صدیق اکبر رضی اللہ عنہ خدارا در جمال حضرت محمد صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم وید اگر طالب صادق تبلقین مرشد بدان طریق مشغول شود امید ہست کہ اپنے
اخیار و اپارسا درستین بسیار حاصل شده این را در ابتدائی حال بعونة تعالی حاصل گردد
وَالْمُؤْفِقُ وَالْمُتَّيَّسُ هُوَا اللَّهُ الْكَرِيمُ باید که بعد نماز تتجدد ذکر لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَصَدِيقُكُنَد
بعد اذان کل رطیبه تباہ ما گفته فقط ضرب لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ چهار صد بار بعدہ کلم رطیبه تباہ ما گفته اسم ذات یعنی
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَشَرِشْ صد بار جملہ کیز اسود و صد بار شدن زوجہ و مشائخ کبار و ایسا ہی نامدار ہمین
طریق معمول سنت جانب قدرۃ العارفین تطلب لاقطاب حضرت شاہ پیر کریم عطاسلوانی و حنا ب
شریعت پناہ فاضی شاہ عبد الکریم بریلوی نگرامی و محمدہ الموحدین جانب مولانا شاہ عبدالرحمان
سندھی الحنوی وزیرہ المفسرین و المحدثین حضرت مولانا شاہ عبد العزیز دہلوی قدس اللہ
اسراہم نظر بقصورہت طالبین فرمودہ ہمین مقدار اصریکردن و قبل زمامن ایشان و در عمد
کرامت مهد جانب شاہ پیر محمد سلوانی قدس اللہ سرہ العزیز طالبان صادق ہشت ہزار بار ذکر چور
میکردن و جانب مخدوم العالم شاہ حسام الحق مانکپوری رضی اللہ عنہ ہفتاد ہزار بار ذکر لفظی و ایات
ہر روزہ معمول داشت چون از ذکر جہر در ماذہ شود پاس انفاس کند طریق شناسیت که ہر دمی
که خارج میشود لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بگوید پدل و ہر دمی که داخل میشود لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ میتصور کند خواہ بہر دوم یعنی
داخل و خارج اسم ذات بگوید خواہ در دم داخل هُو گوید در خارج اسم ذات گوید
و این دم را بطبیعت سنت و بسبب آن دم ذات کرمی گرد فردامی قیامت پرسید و خواہ شد
که دھما را کجا خرج کردی پس اگر در کریم جل شانہ خرج کرده باشد خلاص یابد

سلوک اور توفیق دیجئے والا احمد اسان کرنے والا ائمہ ہی ۱۷

حضرت ابو علی و تاق رحمۃ اللہ علیہ میکو پید کر ذکر منشور ولا بیت است ہرگز تو فیق ذکر فاوند
بدرستی کر منشور ولا بیت بد و دادند مشائخ کبار فرموده اند که ذکر خدا شیع آبدار است
چون ہبت بر ہلاک دشمن گمار خدو پادفع بلیہ خوا نند و دشمن ہلاک شود و بیاد دفع گرد و
قال اللہ الکریم وَإِذْ كُرْسِيَّتْ رَأَى النَّبِيَّتْ أَمِّيَّتْ كَفَّارَ لَقَ وَمَا دُوَيْ اللَّهُ
یعنی یادگان پروردگار خود را قیمت یکہ فراموش سازی نفس خود را و ما سوا اللہ را و فراموشی
نفس مخالفت اوست و مخالفت بالنفس سر جمہ عبادت ہاست قال اللہ عز وجل قد اکتیر من
نکاشا بعدہ مرافقہ کند مرافقہ ما خود از قیب است معنی قیب نکاح ہیان است یعنی پس بیان
دل کند و غیر حق را در دل آمدن ندید

پرستانه دل شود اندرون کلی طال
هر خیال غیر محقق را درزد و آن
آن را پایان دهد هر سیچ دزد آنها مجده
این را با صفت سالم کان را فرض دان

پس ہل انہ پسند کر آئی اللہ حَمَّا حَضَرَ یٰ اَللَّهُ نَا ظِرْبَیٰ اَللَّهُ شَاهِدٌ یٰ اَللَّهُ مَسْعِیٰ
حق تعالیٰ را با خود و اندر قال اللہ تعالیٰ وَقَوْمٌ اَنْفَسَكُلَّهُ اَفَلَا يَبْصُرُونَ یٰ بُشْرَیٰ دِر
والہما سے شاہنشاہ نہما سے قدرت سنت پس جرا منی بینید حق تعالیٰ بطبیعت مطلق سنت ہر چیز
کے لطافت بیشتر احاطت بیشتر کلارائے ربِیں شیع چیخ طباطبی حضرت عمرۃ المحدثین پیدہ المفریں
مولانا شاہ عبد العزیز دہلوی علیہ رحمۃ الرحمۃ اندر القوی در تفسیر پارہ بست وہم در سورہ مرثیل
وہ بیان آیہ کریمہ قاً ذ کو اَسْمَهُمْ رَبِّ الْمُلْكَ وَنَبَّأَتْنَاهُمْ رَبِّ الْمُلْكِ فی

وَالْمَغْرِبِ كَأَلَّا هُوَ فَائِحٌ هُوَ كَيْلَادِ خَامِهِ مَلَاغَتْ خَامِهِ رَاچِنِينْ كَهْرِيزِدِهِنْ قَطْلَانْ
قَرْسُودِهِ اندَّ وَادَّ كَرِاسِحَمَهِ رَكَابِكَ يَعْنِي يَا دَكَنْ هَسْمَهِ پَرَورَدِگَارِخَودِهِ بَرِسْبِيلْ دَوَامِ دَهْرِهِ قَصَتْ
وَهَرَشَلْ وَهَرَاهِهِ عِبَادَتْ خَواهِ دَرَاثَنَاهِي آَنْ خَواهِ دَرَأَولْ وَآخَرَ آَنْ خَواهِ بَزَبَانْ دَخَواهِ
بَقَلَبْ دَخَواهِ دَهْرِيَعَ خَواهِ بَهْرِهِ دَخَواهِ بَجْفَنِي دَخَواهِ بَاخْفَنِي دَخَواهِ بَجْفَنِي دَخَواهِ بَهْنَسْ دَخَواهِ
دَرَرُوزِ دَخَواهِ دَرَشَبْ ذَكَرِ لَسَانِي خَواهِ بَهْرِهِ بَاشَدِ دَخَواهِ بَجْفَيْرِهِ وَنَامِهِ پَرَورَدِگَارِهِمِ خَواهِ
اَسْمَ زَاتِ بَاشَدِ يَا اَسْمَ اَشَارَتْ كَهْهَوَاستِ يَا اَسْمَيِ اَزَاسَمَاهِي حَسْنَيِ كَهْ اوَرَامَنَاسِبَتِ بَاشَنْسِ
سَاكِكِ دَوَقَتْ دَهَالِ اوَدَبِيشِرِهِ بَاشَدِ چَنَاهِنْجَمِ اَذَ حَضَرَتْ شِيخِ ابو الْجَيْشِ سَهْرِرِهِ بَعْنَسَدِ دَادِيِ
رَحْمَةِ اَشَدِ عَلَيْهِ مَنْقُولِهِ سَتْ كَهْ بَهْرِگَاهِ طَالِبِهِ اِينِ رَاهِبِيشِ اِيشَانِ مَيِ اَمَدَ اَولِي دَرَابِيكِهِ بَعْنِينِ
يَا دَهَارِ بَعْنِينِ اَمِيرِ فَرِسْدَنِدِهِنِ بَعْدَ اوَرَاهِ بَجَضْنُورِهِ دَخَوَنَشَانِدَهِ نَوَدَونَهِ نَامِ بَارِهِمِي تَعَالِي بَرَدَسِهِ
بَيْحَوَانَدَنِدِ وَنَظَرِ خَوَدِهِ بَرِچَرَهِ اوَمِي دَوَضَنَدِ كَرِبَهِمِي اَزَاسَمَاهِي اَوَرَاهِتَغِيرِهِ دَرِچَرَهِ
وَانْزَعَاجِي پَيدَاهِي شَدِ مَيْفَرِهِ دَوَنَدَهِ كَهْ فَتَحَ تَوْبِرِينِ هَسْمَهِ خَواهِ بَهْ دَوَاطِهِ كَرَآنِ هَسْمَهِ تَلْقَيْنِ
هِيِ نَمُونَدَهِ دَأَگَزِ بَسِيجِ كَدَاهِي اَزَينِ اَسْمَاهِي اوَرَاهِتَغِيرِهِ دَرِچَرَهِ وَانْزَعَاعِهِ هِيِ دَهَدا
هَنِيِ شَدِ مَيْفَرِهِ دَوَنَدَهِ كَهْ رَاهِ اَهْهَارِ بَيْشِرِهِ كَيْرِهِ وَبَكَارِهِ تَجَارَتْ دَوَرَاعَتْ دَهَرَفَتْ مَشْغُولِهِ بَاشَنِ كَهْ
اَسْتَعِدَهِ دَسْلُوكِ رَاهِ قَرَبِهِ وَهَذَبِهِ دَهَارِهِمِي دَخَواهِ هَسْمَهِ پَرَورَدِگَارِهِ مَحْضُلِهِ تَنَاهِي بَاشَدِ يَا دَهَرِهِمِ
تَهْلِيلِهِ كَهْ نَفِي وَاهِئَاتِهِ سَتْ يَا دَرِصَمِنِ تَسِيجِهِ وَتَحْمِيدِهِ وَتَكْبِيرِهِ دَلَالِهِ حَوْلِهِ دَلَيْرِهِ دَأَذِ كَهْ بَسْنَوَنَهِ بَاشَدِ
دَخَواهِ بَكِيفِيتِ ذَكَرِ يَكِ ضَرَبِي بَاشَدِ دَخَواهِ دَوَضَرِهِي فَضَاعَدَهِ دَخَواهِ بَاحِبَسِ دَقَمِ دَخَواهِ بَهِ عَبِرِهِ دَهِ
دَخَولِهِ بَدَوَنِ بَهْرِنَخِ دَخَواهِ بَهْرِنَخِ دَخَواهِ تَسَهِهِ كَهْنِي دَخَواهِ بَاهِشَرِهِ اَنَطِ
عَشَرَهِ كَهْ سَتَهِ دَهَدَهِ سَخَتَهِ دَفَوقِهِ دَفَوقِهِ وَفَحَارِهِ دَهَرَأَقَبَهِ وَسَحَابَهِ دَهَوَاعَنَهِهِ دَهَعَنَهِهِ دَهَرَهِ
اسَتِ دَخَواهِ بَدَوَنِ اِينِ خَرَالَطَالِي عَيْرِهِ ذَلِكَ مِنَ الْحَصُو وَصَيَّاَتِ اَلَّيِ اَشَتَكَبَهِ
الْمَاهِرُهُ دَنِ صِنِ اَهْلِ الْهَرِيْقِ وَتَعْيِينِ اَعْدَالَشَقِيقِنِ اِزَينِ خَصَوَصِيَّاتِ دَكَورَهِ مَفَوَضِلَصِبَدَهِ

سلف اور سوا ملک کے خصوصیات سے جسکو ہستینگز لکھا ہوا، ایل طریق کے ماہروں نے ۱۶

لشیخ و مرشد است که بحسب حال هرچه را اصلاح داند تلقین فرماید و از خصوصیتی بخصوصیتی فضل و تحول کند چنانچه در آن دیگر فرموده اند **قَسْمَةُ عَلَيْهَا أَهْلُكَ لِذِكْرِ إِنْ كُنْتُمْ كَآتِعَةً لِكَوْنِكُمْ مُؤْمِنِينَ** اهم المفاتیح آنست که پیچ لمح و پیچ دم غافل بباشد و پیچ شغل و عمل زین یاد باز نمایند چنانچه دور آن دیگر فرموده اند **أَنَّهُمْ لَهُمْ بِمَا رَأَوْا لَا يَبْيَعُونَ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِنْ خَوْفَ أَنْ يَاشِيهِ كَمْ يَبْيَعُوا إِلَيْهِ الظَّرِيفَ وَلَهُ دَسْرٌ يَعْلَمُ بِهِ خُوشَ لَفْتَةً أَنْ وَرَسْفَتَهُ وَمَعْنَى مِرْاقِبَتِهِ آنست که نگاه میانی دل کند از یاد غیر حق چنانکه گفته اند**

پاسبان دل شواندر کل ححال

و معنی مکاری آنست که بر حکم حاکمیتی قبیل آن تحسیب نمایند نفس خود را از قول و فعل و حرکت و سکون که در وجود آید حساب کنند اگر خیر باشد شکر حق بجا آرد و اگر شر باشد نفس را بابت کند و بدیل تدارک مازد و به نداشت واستغفار مشغول شود و معنی مواعظ آنست که نفس خود را و عناط کند و خوبیت و نیک خواهی نماید و بگوید که در یاد حق باش و در بندگی غیر حق باش جزوی از حق هرچه کنی صنایع است و معنی محابیت آنکه او تو پر نصوح حاصل کند و به نداشت و استغفار مشغول شود و ظهارت ظاهری و باطنی بجا آرد ظهارت ظاهر معلوم است و ظهارت باطن آنکه دل را از کدو رات ندویات و سینه را از غل و غش خالی کند و با خلاص کوشد و خطر غیر حق در دل نیارد و مکار به ما خود از حرب است یعنی جنگ کردن بالنفس و آن بزرد و نوعی است صنیع و بکسر صنیع آنست که طالب و هنر بسته و دم بسته هم ذات را بدیل باعث است ملاحظه بر نیخ و شد و مد و سخت و فوق گوید و چنان کوشد که بچهل ذکر دریک دم رسید چون به یکم از چهل ذکر زیادت نشود آن با محابی بکسر گویند چنان کوشد که تا حد و بست ذکر دریک دم ملئ سی سو لک کرد تم اهل ذکر بے اگر تم نهیں چانه بیو.

سلیمان نویسنده اولی ائمتو تجارت اور زیع ذکر ایشان بیو

بما لاحظه وبرهنخ وشروع تحت وفوق رسد هکذا اقیم اسر شاد الطالبین لیصو کان الشیخ
جلال الدین تھا نیسیر ہی خدیغۃ الشیخ ہا کیم مولانا الشیخ عبید القدد وس
لکن گھی رحیمۃ اللہ علیہمما درکتو بات لطیفہ و لمفوظات شریفہ حضرت
محمد و م العالم مولانا شاہ حسام الحق مانکپوری رضی اللہ تعالیٰ عنہ مرقوم است کہ
ما شغلک عن الحق فھو عنک شعر

بہ کمشغولت کرنے دا ذکر و گار	بت بو در خاک افکن زینہار
------------------------------	--------------------------

و حضرت مولانا قدرۃ المفسرین والحمدلین عبد الغزیز قدس اللہ سرہ العزیز و تفسیر تبییل کہ در
و بتبییل علیکہ تبییل ملا ڈاعی است میصر مانند کہ بعضی صوفیہ تبییل رابر لفی ماسوی اللہ در وقت
و کر جل نمودہ اندر طرق این تبییل آئت کہ در خانہ تاریک نشیند و سرخو را پہ تیجد و چشم ان
خود را ہند کند و زبان را مانکت دار دا ذکر خیز ذکر در وقت خلو معدہ و کر سنگی
نماید اما بے افراط و پیدار ماندن اختیار کند و تقلیل طعام لازم شمار دکہ این ہر دو را در تنویر
تکب و خلی تمام است زیرا کہ تقلیل طعام خون دل کم کند و پیدار ماندن بیہ دل رامیگداز د شخصی
ستعوید خود گرداند کہ ضروریات قوت و پوشش لا سرا نجام دہو در قوت اصیاط کند کہ ازو جہ
حلال پاشد و با دای فرائض در و است ب دو کروائی مشغول شود باستقبال قبلہ و طهارت و
حضور علیاً ول بزرگان ذکر گوید تا آنکہ حرکت زبان ساقط شود و دل بی اختیار بذکر جاری
گرد و بعد ازان بنجیل دل ذکر گوید تا آنکہ حرکت ہم رہ میان نماند و محض معنی در ذہن راسخ
گرد و بعد ازان شمار منقطع شود و ذکر طالقی گرد و از حالات دورین وقت محبت قوبہ حادث
شو و وند کو را اصلاح فرموش کر دن متواتر باز بیہت از جمیع اشیا طاہراً و بالطفاً و آرد تا آنکہ
از نفس و صفات نفس خود نیز خا سب شود این مرتبہ را قرب نامندہ باز نوبت بآن رسد کلان

۱۵۔ شیخ جلال الدین تھا نیسیری خلیفہ مولانا شیخ عبید القدد میں گھنگو ہی نے ایسا ہی لکھا ہوا اشتاد الطالبین میں ۲۷

۱۶۔ جو بے پرواہ کرے تجویح سے پس وہ بت تیرا ہو ہے

ذکر نیز غیر بہت رو دید و محض خود را کوئی باقی نمایند و این سرحد قیامت بعد از آن القاصی ای تکبیر
و بے نیام با محبوب خود حاصل شود و پیغام بین است و درین مرتبه اور اشاده و ولی وو صل
خطاب تو ان واد و سایه ازان طالب و مریض و شائی و جو پایا تو ان گفت انتقی بعده
الحاچی ذکر ستر پا پیچشی به و این را شه رکن است یعنی آسم ذات دوم نظائر صفات
یعنی علی و سید و میر و سوم واسطه که آن را بر زمیح گویند و شیر الط این نوکر

هفت سنت کما قال الشاعر

بمناخ و ذات و صفات و شرود و سخت فوق
بمناخ عبارت از واسطه عینی مرشد است و ذات عبارت از اسم ذات است و صفات
عبارت از صفات آئمیه که مسمیع و مصیروف و عملکرده است و شرود عبارت از شرید و لغایظ
الله است و مدعا عبارت از تهدید الله است و سخت عبارت از اشتعله هزارا دله را
از زیر نان شروع کند با قوت فوق عبارت از انت است که در دماغ تمام کند طبق حضرت
شاه کلیم الشہر جهان آبادی رحمة اللہ علیہ در کشکول لقمه باین طور است فرموده اند که هزاره
آله را کن سخت نان بقوت برکشید و تمام دهم بسوی سینه بگیر و قبض و دم کشید و بدیل
الله بگوید و با قوی مسمیع بگوید با تصویر معنیش باز آله بگوید و با قوی بصیر بگوید با تصویر معنیش
باز آله بگوید و با قوی علیهم بگوید با تصویر معنیش و این را عرض کویند شر العکلیم
شر البصیر و شر الشمیع و این را نزول گویند شر الشمیع و شر البصیر و شر العکلیم
و این را عرض نمایی گویند و سرین آنست که احاطه سمع کسر انا هاطر بجهت و احاطه
بجهت کسر انا هاطر علم است پس سالک در اول حال در مرتبه عقل و شهادت است که مرتبه
پیش نگاه تراز همه مراتب پس تقدیم سمع نماید و چون این ترقی کند بمرتبه غیب و سر
آن مرتبه البست و سمع تقدیم بعیر می نماید و چون این ترقی کند بمرتبه غیب بالغیب رسید
آن ترسیم است و سمع تقدیم بعیر می نماید و چون این ترقی کند بمرتبه غیب رسید

۱۰۔ احمد سنتے دالا و اشد دلخے دالا ہوا شد جانے والا تو۔

باین ترتیب سه مرتبه کند بعد از آن از میان هر دو زانو سر اندازی کرده آنکه کشیده باشود
سمیع بصیر علیهم برسینه زیرا گلور رساند و از انجا عَلِيِّمْ بَصِيرْ سَمِيعْ در میان هر دو زانو برو
و از انجا با سمیع بصیر علیهم سر کشیده دم بر سینه آرد و باین طور سه مرتبه کند بعد از آن از
زانوی راسته آنکه کشیده سر بدوش چپ رساند و بطریق ذکور کلمات مسطوره گفته باشد
وقت گذاشتمن سر مقابل سینه با هستگی بدم بینی هم بر سینه گذارد حسوم دوزانو شست
بی حرکت لب و دم سَمِيعْ بَصِيرْ عَلِيِّمْ هُوْ فَرَدَل تصور منوره ملاحظه کند که سمیع و بصیر
و علیهم و همون حق است و در وقت گذاشتمن دم بر سینه بدم بینی آهسته هو گذارد و چنان
آنکه خلیسه ذکوره نشسته آنکه سَمِيعْ بَصِيرْ عَلِيِّمْ بی حرکت لب هنگام برآمدن دم
تصور کند و هنگام فرود آمدن لفظ هُوْ را با تصور آنکه سَمِيعْ بَصِيرْ عَلِيِّمْ حق است
بجانب ول گفته باشد شغل یک پایه بد و طریق است آول آنکه دوزانو شسته سر اندازی
کرده آنکه از زانوی چپ کشیده بدوش راست رساند و انجا با عَلِيِّمْ بَصِيرْ سَمِيعْ
سر برداشته بد ماغ رساند همین طور تا تو اندکرده باشد و وقت گذاشتمن دم بدم بینی آهسته
هو بر سینه گزار و دم آنکه جلبه مربع سه پاین شسته سر اندازی کرده از زانوی راست
سَمِيعْ بَصِيرْ عَلِيِّمْ کشیده بر سینه رساند و با هستگی دم تصور عَلِيِّمْ کرده باشد و دم
بطریق اول گزار و شغل دو پایه آن است که مربع تشینه و سر اندازی کرده از زانوی چپ
سَمِيعْ بَصِيرْ عَلِيِّمْ تا سینه رساند بعد از آن با سر اندازی عَلِيِّمْ بَصِيرْ سَمِيعْ
از زانوی راست تا پسینه رساند همین طور کرده باشد و دم بطریق یک پایه گزار و ذکر جاری
که آن را سوهنی نیز گویند پنج طریق دارد آول آنکه دوزانو شسته هر دو دست بر دوزانو
نماده با او از بینی آنکه کشیده سر بردوش راست گرداند و از انجا با سر اندازی با او می طور
هُوْ بر سینه زند دم آنکه پیکیب ذکور شسته با سر اندازی از میان هر دو زانو کله باوان
بینی کشیده درست نشسته برعهت سر اندازی هو را با او نذکور بر سینه زند سوم آنکه ب

از میان وزانو سر اندازی کرد و آنکه با آواز مسطور کشیده نیم استاده شده بسرعت در شسته
با سرگوئی هو با آواز بینی بر سینه زند چهارم آنکه شسته هر وزان را در دوست محلم گرفته
سیمیعه بصیر علیهم بدم از دل کشیده سر بجانب راست آورده لفظ هو را با آواز
بینی بر دل ضرب کند تصور آنکه آنکه سیمیعه و بصیر و علیهم است پنج هم آنکه اول نیم
استاده شود بعد از پدرستور طرق چهارم او اکنده طریق ذکر از معمولات حضرت مخدوم شیخ
من اند عرف شیخ اذ صن جونپوری حجتیه اند علیه که از اجداد کرام فقیر اند ایست که وزانو
شسته از هر دوست هر دوز این گرفته با سر اند از همی از نایت کلا کشیده درست نشیند
و بخوبی سازد و بسرعت سر بجانب دوش راست گردانید و ای گوید و باز بسرعت بجانب
ابتدا ای یعنی از جانب راست کشیده ضرب لای آنکه تمام کند حجتیه قدوة العالیین شیخ المشائخ
شاه پیر محمد سلوانی رحمة اند علیه و لیعنی از نکاتی که براحت اسالیب خود را فرموده اند
که تصور مرشد با حضوری دل چشم بسته صورت مرشد را در دل تصور کند بجد کی تمام اعضا ای و
اعضا ای مرشد گردد و خود عین صورت مرشد شود هر فعلی و قوای که ازین سر زند
نیست بر شد کند پسچ و وجه خیال و شعور خود نماز ثمرت این عمل را عمل معلوم و چویدا
خواهد شد و کام حضرت امیر خسرو علیه الرحمه ازین باست

من شدم تو هستی من تن شدم تو جان شدی [تا سن نماید اجداد ازین هن و گیرم تو دیگری]
شغل کیشه آنکه آینه را از پیش خود در شسته بزیست ظل خود که با خودست کاظم کند یعنی خود را
ظل موجود حقیقی تصور کند تا آنکه تابع عین تیمور شود و تیجه این شغل فنا فی الافعال است
و این شغل هنوس طان است چنانچه جانب کرامت آب حضرت قدوة الکاملین پیر محمد بن امام
سلوی این حضرت شاه پیر محمد اشرف سلوی این حضرت شاه پیر محمد سلوانی قدس الله
سرار چهره حالت تو سط شغل آینه بیار سپکرد و اندوشی کیشه آلات در مکان خاص نصب
گرد و بودند روزی در داشتی صاحب نعمت بزرگی خلاقت او در عفلی مد رسما رعی در راده بودند

در ویش ایشان را گفت که چشم بند کرد و داغر مایس داشت خضرت همچنان کرد و پیدا کرد پر پر طلاق صورت آن در ویش پیدا و ہوید است آن خضرت پار ویش تواضع نمود و فرمود که شما هم چشم نموده کشا کید چون چشم و اکرد و ره را نہ بیند از مکان وضحن و زمین و آسمان صورت معنی سیرت عارف با شاهزاده محمد پناہ علیہ رضوان اللہ تعالیٰ یا ان بود در ویش سر بر قدم نهاد و گفت که بدوان ما پر کا ندارمی روزانی پذیر دهن فقط کا ندارمی تصویر نموده بودم تقصیر معااف فرمائند مبتدی را باید که نبھی و اثبات کوشش بین کند تا مشوق در ویش پیدا آید او اگر را جاعت ذکر کند بتر بامشد که حضرات چشتیه علیہ الرحمۃ ذکر نبھی و اثبات در حلقة جاعت کرده اند حضرت قطب الاقطاب شاه پیر محمد سلوانی رحمۃ اللہ علیہ فرموده اند که از زانوی چپ سرفرو آورده لفظ کارا باقوت بدمام بگیر و در دل خیال کند که لا معبود الا اللہ لا مطلقاً بِلَا اللَّهِ لَا مَقْصُوداً بِلَا اللَّهِ لَا حَجَبٌ بِلَا اللَّهِ لَا مَوْجُودٌ
الا اللہ تاکت ف راست رساند و با سراندازی لا اللہ را بروی که جانب چپ است ضرب شدید و پر دیگر آنکه بوقت کشیدن لا اللہ تصویر کند که من نیستم و بگفتن لا اللہ بگوید که تو نی و صورت مرشد در نظردار و باید وانست که از مرداولت اسم ذات جذبه پیدا می آید و بدون جذبه اه سلوک طی نمی گرد و جذبہ من جذبات الحق تعالیٰ پی عتمان الشقلیخ قول شایخ کبار و پیران نامدار است و جذبه یک ساعت و یک روز و سه روز هم درین راه معتبر است و اگر نایک ماه و یادو سه ماه جذبه در را باید بعد از آن بمنزل سلوک فرد آید برای طالبان حکم کبریت احمر دار و عالم مثال پر وجه اتم کشوف گرد و کذا حقیقت جدی و شیخ شیخی تاجر العلما المحققین موقلاً نابغ الفضل طهیم الدین شاه پیر محمد پناه عطا المعروف ہے جو میان اصحاب قدم سَ اللَّهُ مُرْؤَه

۱۷ ایک جذبه جذبات حق سے برابر علی جن و انس کے ۱۲۵

۱۸ جیسا کہ اسکی تحقیق کی ہے مولانا ابو الفضل خلیر الدین حضرت شاه پیر پناہ عطا صاحب نے جو عذر مولفہ میں ۱۲

وَأَوْصَلَ الْكِتَابَ فُتُوحَهُ عَالَمَ مَثَلًا باطِنَ عَالَمِ نَاسَتْ سَتَ كَرَ عَالَمِ شَهَادَتْ سَتَ
بَعْدَ ازَانِ عَالَمِ شَكُوتْ مَكْشُوفَ، مَيْكَرَ دَوْدَوْ دَرَانْكَشَافَ اِينِ عَالَمِ عَجَابَ سَبَبَ بِسَيَارَه
معَا شَرَه اَفْتَرَه غَرَابَ عَلَوْهَ مَنْكَشَفَ گَرَدَوْسَيْكَرَه دَرِينِ عَالَمِ تَهَا شَاشَه شَغَولَ شَدَرَه پَامَي
خَوْدَتَشَه زَرَدَه اَزَرَتَه بَازَه مَانَه حَضَرَتْ قَطَبَه وَحَدَّتْ تَاجَ الْاَوْلَيَا خَيَابَه شَاهَه بَيرَه مُحَمَّدَ عَصَطا
اعَونَ حَضَرَتْ بَيرَه عَطَا صَهَاحَه بَنَه اَكْبَرَ حَضَرَتْ شَاهَه بَيرَه مُحَمَّدَ اَشَرَه فَنَه اِينَه تَعَزَّزَتْ شَاهَه بَيرَه مُحَمَّدَ
سَلَوَنِي قَدَسَه شَدَه سَرَه رَاجَونَ اِينِ عَالَمِ مَنْكَشَفَه گَرَدَه دَرَه اَسَهَه اِيجَاهَيِه مَوَّتِي اَنَه اَخَنْحَضَرَتْ
بَطْهُورَه آمَدَه بَظَرَه اَفَرَه خَاهَه رَازَه فَرَسَودَه دَهْرَه آَبَه وَهَوَاهَرَه فَرَسَودَه دَهْرَه دَهْرَه خَاهَه کَه هَرَيدَه اَنَه
آخَنْحَضَرَتْ بَهْرَاهه نَوَابَه مَرَشَدَه قَلْيَهَه بَهْرَاهه دَهْرَه لَكَه بَهْرَاهه بَهْرَاهه بَهْرَاهه بَهْرَاهه بَهْرَاهه بَهْرَاهه بَهْرَاهه
آخَنْحَضَرَتْ مَعَا شَهَه مَيْكَرَه بَهْرَاهه
گَوشَه عَافِيَه بَاهِرَه
لَاهُوتَه وَلَاهُوتَه قَارَه گَرفَتْ سَرَحَمَهُ اللَّهُ وَسَرَحَمَهُ وَسَرَحَمَهُ وَسَرَحَمَهُ وَسَرَحَمَهُ خَوارِقَه عَادَاتَ
آخَنْحَضَرَتْ وَرَكَّبَه خَانَه اَنَه فَقِيرَه بَسِيَارَه مَرَقَومَه اَنَه وَفَصِيلَه عَوَالَمِ اَرْبعَه مَذَكُورَه بَالَّا اوَرَه کَتَبَه شَائِخَه طَرِيقَه
بَهْرَاهه
پَيشَواهِي عَارِفَانِ شَيخَه المَشَائِخَه شَاهَه حَسَامَه اَحْمَقَه اَنَکَپُورِي قَدَسَه شَهَه سَرَه الْاَنَدَسَه مَيْفَرَه بَاهِه
کَه جَهْلَه بَيرَه قَلْبَه سَتَه چَوَنَه خَواهِدَه کَه سَيرَه قَلْبَه کَه دَنَه لَقَشَه اَقْهَدَه اَبَرَه دَلَه بَحْشَمَه خَيَالَه تَصَوَّرَه کَه شَدَه
شَبَه دَرَوَزَه دَرِينَه خَيَالَه مَانَه پَيَه خَطَرَه رَاجِه خَوَدَه آهَه دَهْه چَوَنَه مدَّه بَرِينَه بَلَه دَرَه الفَه آله
غَاسَبَه خَواهِدَه شَدَه بازَه بَهْرَاهه بَاهِه لَامَه اَنَه اللهَه غَاسَبَه خَواهِدَه شَدَه طَقَهه خَواهِدَه مَانَه آهَه حَلَقهَه
آهَه شَهَه سَيَهَه دَهْرَگَه خَواهِدَه شَدَه چَهَا نَكَهَا لَاهَه حَلَقهَه دَاهِهه پَيدَهه خَواهِدَه شَهَه وَاهَه دَاهِهه

بر اینکه صفات حقیقی پسندیده شود
خاطر نمودن میتوانست. بجز پدر و شود

لئے جسکو زیادہ بسط متنظر ہو پس وہ اگر میر جو عکس کرے ۔

گردن دل بذر کر حق بکشانی
بر بام فلک هرچه بود دیده شود

مخفی مباد که چون لطیفه تلب بیدار شود و سیر قلب پس آید همه لطائف بیدار خواهند شد
اگر نون چون ذکر لطائف صیان آنحضرورت واقع شد که در بیان لطائف بسطی و تفصیله
داده شود واضح باو که حضرت سید عبدالadol رحمۃ اللہ علیہ در سال معرفت نفس میفرمایند
که چون روح علوی مدّت در جوار موثر تام و مبعع بر کمال جملت قدس رحمۃ اللہ علیہ بود تا پیز کوره
وانوشت مناسب و بود و روح سفلی چون در مقام بعد و تاثر واقع است متاثر شدن
وانوشت و ذکوره لائق او آمده پس از دو اوج روچین مولودی حاصل شده که نام فی
قلب است و می ذی الوجین مقلوب است و جهی به پرداز و وجہی با در فقیر مؤلف گوید که
تفصیل این مقال و توضیح این اجمال چنانکه در عوارف است آنست که روح انسانی علوی
سماوی است از عالم امر و محل اور روح حیوانی بشریت که از عالم خلق است اپنے از عالم ابریت
از گیفت و کم منزه باشد و اپنے از عالم خلق است بگیفت و کم موصوف بود و روح حیوانی جنبهای
لطیف که حامل است قوت حس و حرکت را از جوف دل تبعید حرارت غربنده بینجیزد و در
سوراخ رگهای جهنده منتشر می شود و این روح در سائر حیوانات می باشد چون روح انسانی
بر روح حیوانی وارد می شود روح حیوانی همچنان دمی گرد و از روح سائر حیوانات معاییر
می باشد و از عجائب است صفتی دیگر کسب کند پس نفس می گردد که محل نطق و الہام است
کما قال اللہ تعالیٰ وَنَفْسٌ لِّهِ وَمَا سُوِّيَ لَهَا فَاللَّهُمَّ هَمَا فِيهَا وَتَقُولُ لَهَا
پس تکون نفس آدمی از روح انسانی مثل تکون حوا از آدم است و چنانکه فیها بین آدم
و حوا پا ہم عشق والفت بود بخیان فیها بین روح و نفس نیز عشق افزود لہذا ہر کیم از نہاد
بمخالفت ہدم خود شکر آب جات راسکرات سوت می پندار و از آرمیدن روح انسانی
بجانب نفس تلب بیدار می شود و این قلب نہ آن بارہ گوش است بل لطیفه است که

سلوک اور قسم ہو نفس کی اور جب اسکو تمیک بنایا ہے رکھ لایا اسکو سکی برائی اور اچھائی ۱۲

مخلوق آن پاره گوشت است تپس روح انسانی در تکون مثل آدم گردید و نفس مثل حوا بین چنانکه حوا از بهلوی آدم مخلوق گشت تا چنین نفس از روح انسانی پیدا آمد و قلب بمنزله ذریت آدم ہو پیدا گشت و تا ساکنت فیما بین روحیں که روح انسانی و نفس باشد خواهد شد تکون قلب که مثل ذریت است صورت خواهد نمود و باید دانست که در ک محسوسات نفس است و در ک معقولات روح و در ک محسوسات و معقولات قلب است پس باید که در ک شیائی که محسوس باشد و معمول آن ذات و صفات خدا و ندست تعالیٰ شکاره چیزی و گیر باشد پس بجهت شامل لطیفه و گیر فرستاد اعلیٰ و اصفی و بقلب تعلق دارد و از نراسخ خواهد داشت و لطیفه و گیر اصفی از همه فرستاد و پیرا بستعلق ساخت و آنرا خفی نامند کشافت ذات متعالی بچشم خنی شود چنانچه در حدیث قدسی وارد است و في المخفی آنما و این لطائف احوال دارند که همراه روح علوی در هر فرد انسانی موجود باشند و بسبب حجب ظلامی نفس و صفات مستور مانند و بعد ترکیب نفس و تصفیه قلب و تجلیه روح بظهور آیند و احوال دارند که بعد تجلیه روح مهر را فابرو شوند و همچو علیٰ سُلْطَنِ شَجَعَ قدری مکمل و باید دانست که تصرف و هستی حق بسیار تعالیٰ بجهت ذات عالم علی السویه است و هر ذرہ آینده و مظہر حال با کمال آنحضرت است جل شاند و مذکور وقت نداود خطاب تو جه بدل صنوبی کردن نباشد آنست که دل عمدان روح جو نیست و باقی لطائف بر روح حیوانی متعلق اند تپس تو جه بقلب موجب توجه بجمع لطائف باشد و با تجلیه توجه بقلب موجب فتح بآبست و مقدمه کشف لطائف است ثُمَّ فَكَمَ عَلَى التَّكْرِيْبِ إِلَى إِنَّهَا يَةٌ لَا كِرْمٌ مَكَاشِفَهُ الْأَوَارِ قَدْ سَيِّهَ ذات و صفات حضرت حق همان زین طریق باشد و لهد الگفه اند در قلب صنوبی روزگرت که با آن روزگار کشفیه عزم غیره

و مشاهده مرتب جهودت و لاهوت گردید

لشکر حسن	لشکر حسن	جیرتی	دارم که اندر سینه چون جا کرده
لشکر حسن	لشکر حسن	من چون	ادیگر نه کنم

درین مقام تطیفه سخا طر سیده که ملوک راسه مقامه می باشد آول عمارتی و سیع و عالی
که همه اشکر در دی عاضر شوند وزرا و دکار کنان و عمال در پرگو غره وزاره پیشینه داده
و عقد و رفع و فتح و عزل و نصب و عطا و منع و غرض عساکر و محااسبه اعمال نایند و خود
ستهای متواتر میتوسط که پادشاه با جماعت مختصر آنچه مجلس مسیده دارد و عوام الناس و سائر مردم اشکر را
آنچه بدل نیست و اصحاب مجلس در انجا حقوق خدمت حضور قیام می نمایند و با نوع عطیات
و اشخاص مختلفه شوند و بخلاف دلت اذت قرب متمدن ذمی گردند سوم عمارتی مختصر که
حرم حرم عزت و سرادق خلوت و عصمت است که پادشاه در انجا خلوت میفرماید و پیچ از
خاص و عام و بیگانه و آشنا را بمال و مساعی لشی باشد پس بر حکم الطاطا هر عنوان اذباطن
پادشاه پادشاهان را جلت عظمه نیز که مقام است اول عرش عظیم که محل فیض خواص
و عوام است و دیوان رزق مومن و کافر و خوش و طیور و ماوه وجود و بقای جمیع موجودات
از حیوانات و بیانات و معاون و سائر لطف و بساط و مرکبات است چون عرش با
همه عالم است و مطالب عموم خلائق از عرش فائز می شوند لا جرم به احتیله به اطمینان
آدمیان بجهت فوق متوجه باشند و وقت دعا و سوال سر برآسان کشید مقام دوم که به مشرف
است که چزوستان خاص و مومنان مخلص ها آنجا بدخل نیست و ایشان را در انجا با نوع عطاها
نفیب شود و بشرف غفران کنایان ماتقدم و فضیلت قرب ذوالجلال والاکرام مشرف
و سرفراز گردند و کفار را آنجا نفیب نیست مقام سوم قلب بندۀ مومن است قال اللہ تعالیٰ
لَا يَسْعَنِي أَرْضٌ حَتَّىٰ وَلَا سَمَاءٌ حَتَّىٰ وَلَكِنْ يَسْعَنِي قَلْبٌ عَبْدًا مُؤْمِنًا وَدَرْهَمٍ كَوْنَمْ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ را شاهدی برین سه مقام است و تاویل آن برین نجاست

الله عز وجله بنده می باشم و این دو ایام ایامی همان می باشد زبانه ایان نیز باشند
البیان علیهم السلام و دوستی فخر بزم ایان و این دو ایام ایامی همان می باشد زبانه ایان نیز باشند
الغایی ایان و دوستی فخر بزم ایان و این دو ایام ایامی همان می باشد زبانه ایان نیز باشند

بِسْمِ اللَّهِ الْمُجَلِّي عَلَى عَرْشِ قَلْبِ الْمُؤْمِنِ بِالْعِزَّةِ وَالْوَحْدَةِ الرَّحْمَنِ الْمُجَلِّي
عَلَى عَرْشِ الْعَظِيمِ بِالرَّحْمَةِ الْعَامَّةِ الشَّامِلَةِ الرَّحِيمِ الْمُجَلِّي عَلَى عَرْشِ
الْكَعْبَةِ الْمُشَرَّفَةِ بِالرَّحْمَةِ الْخَاصَّةِ الْمُخْصَّةِ بِالْمُؤْمِنِينَ اسْجُونَ ذَكْرَتِهِ كُنْيَتِهِ مُشْهُورَهِ
سَتْ كَمْ تَوَجَّهُ قَبْلَ نَشْرَتْ سَهْ بَارَهُ أَللَّهُ مِيكَوِينَدَ دَاشَارَتْ بِفَوْقِ وَقْدَ اَمَ وَقْلَبَ مِيَ لَكَنَدَ
مِرَادَهِمِينَ عَرْوَشَ ثَلَاثَهِ اَسَتْ وَأَللَّهُ مُسْتَحِنَهَا نَهَأَ اَعْلَمَهُ بَنَدَگِي حَضْرَتْ شِيخُ عَبْدِ الْاَحْدَبِنَ حَضْرَتْ
شِيخُ مُحَمَّدِ سَعِيدِ بْنِ حَضْرَتْ شِيخُ اَحْمَدِ سَهْمَدِيِّ مُجَدِّدِ الْفَ ثَانِي رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَرَبِّعِيهِ مُكْتَوِبَاتْ خُوشِ
اقْلَمِي فَرْمُودَهُ اَنْدَکَهُ لِطَائِفَ نَچْگَاهَهُ اَنْسَانِي کَقْلَبُ وَرُوحُ وَسُرُوخِي وَاخْفِي بَاشَدَانَ عَالَمَ اَصْرَانَدَ
وَمَقَامَ آهَنَفُوقَ الْعَرْشِ سَتْ كَهْ بَلَامَكَانِيَتْ مُوصَوفَتْ حَنْ جَلْ وَعَلَاهِ بَكَالَ قَدَرَتْ
خُوشِ آنَ لِطَائِفَ رَاعْلَقَ بَهْدَانَ اَنْسَانِي وَادَهُ اَنْ اَنْجَاهُ فَرُودَهُ وَرُودَهُ هَرَهُمَکِي رَامِبوَضَعْ خَاصَ
اَزْبَدَنَ كَرَمَنَسَبَ آنَ بَوْدَهَادَهُ اَسَتْ قَلْبُ رَاجَانِبَ چَپَ زَسِنَهُ جَادَادَهُ وَرُوحَ رَاكَهُ
لَطِيفَ تَرَازَ قَلْبَ سَتْ مَقَابِلَ آنَ بَجاَنِبَ رَاسَتْ جَادَادَهُ وَاخْفِي کَلَطِيفَ وَاحْسَنَ
اللِّطَائِفَ سَتْ وَرَصِيَانَ سَيِّنَهُ وَسِرَارِدِيَانَ قَلْبُ وَاخْفِي وَخَفِي رَادِرِيَانَ رَوْحَ وَاخْفِي
لَهْجَهُ وَجَهْزَ شَانِجَ مَقَامَاتْ لِطَائِفَ رَابَيَنَ طُورَنَوْشَتَهُ اَنْدَکَهُ لَطِيفَهُ قَلْبُ مَقَامَ اوَدَوْنَگَشَتَ
فَرُوتَرَزِيرِ پِستانَ چَپَ سَتْ وَلَطِيفَهُ رَوْحَی مَقَامَ اوَدَوْنَگَشَتَ فَرُوتَرَزِيرِ پِستانَ رَهَسَتَ
وَلَطِيفَهُ رَصِرِی مَقَامَ اوَدَانَنَ سَيِّنَهُ وَلَطِيفَهُ لَخَفِی مَقَامَ آنَ بَالَاسِی اَبَرَوَ وَلَطِيفَهُ اَخْفِی
سَقَامَ اوَامَ الدِّيَانَغَ سَتَ وَرَانَوَارَ لِطَائِفَهُ شَانِجَ رَانِیَرَ اَخَلَافَ سَتَ چَنَانِچَهَ حَضْرَتْ شَاهَ
عَبْدِ الْاَحْدَبِ صَاحَبَ قَدِسَ اللَّهُ سَرَهُ مِيقَرَ ماَنِدَکَهُ هَرَکَسَ موَافِقَ كَشَفَ وَدِیدَ خَوَدَ گَفَتَهُ وَ
نَوْشَتَهُ اَسَتَ وَبَعْدَ اَنَانَ مِيقَرَ ماَنِدَکَهُ نُورَ لَطِيفَهُ قَلْبَ زَبَ دَسَتَ وَنُورَ لَطِيفَهُ رَوْحَ سَرَخَهُ

۱۷ سَاقَهَ نَامَ اللَّهِ كَهْ جَوْتَجَلِي كَرَنَهُ دَالَالَهِ اوَپِرَ عَرْشَ قَلْبُ مُؤْمِنَ کَسَاطَهَ عَزَتَ کَ اوَرِدَهَ دَتَ کَ اِيسَا التَّبَرِ کَهْ جَمِنَهُ اَهِی
اوَرِتَجَلِی هَرَی اوَپِرَ عَرْشَ عَظِيمَ کَسَاطَهَ حَمَتَ شَاملَهُ کَ اِيسَا اَشَدَ کَ رَحِيمَ هَرَی بَلِی هَرَی اوَپِرَ عَرْشَ عَبَّهَهُ مَشَفَرَ کَسَاطَهَ حَمَتَ خَالِدَ مُجَتَّهَ مَلِئَهَنَبَنَکَ^{۱۲}

۱۸ اَورِ اَشَدَ پَاکَ جَانَتَهَی ۱۲

و نور لطیفه سر سفید است و نور لطیفه اخفی سیاه است و نور لطیفه اخفی بی بزرت
 تمر کلامه اشیر یعنی بقدر احاجة و نزد بعضی نور لطیفه قلب سُرخ است
 و نور لطیفه روح سفید است و نور لطیفه سر بزرت و نور لطیفه اخفی نیکوون
 و نور لطیفه اخفی سیاه است واضح با وکه محل نفس زیر ناف است و مجددی حضرت
 شیخ عبدالاحد سیفی نیمکه نفس خبیث از عالم خلقت و محل وی دامغ است بالذات
 بخیاثت و شرارت متصرف است و خود را در زگ لطف تصرفات فاسده نموده و با غواصی ابلیس بهار لطف را
 با وصف ذمیمه خود متصرف ساخته است و از توجه بخیاثت آنی محروم و هشیة بخیارت
 ابدی و میاندست سرمهی رسانیده هر کرا عنایت از لی رهمنوی نمود و بر شرارت خیاثت
 و می اطلاع یافته و از مکائد و مفاسد وی روی تافته متوجه بارگاه قدس شریه بسعاوت
 ابدی پیوسته و چون نفس زرگی و مطلع گرد و از اوصاف رذیله خود بالکلیه بیرون آمد هر آنکه
 بفضلله تعالیٰ بپرتبه عظیمه از ولایت و تقرب و مشاهده و مقام رضامشرف مشود و از جمیع لطف
 انسانی بالادست میگردد و سپرده از همه بلند میرود و دوی را بعد حصول کمال پر صدر رجا
 میدهد و برای است لطف و برآمی بخشند عجب سریست غامض که اخبت الا شیاء بعد
 از تطهیر و تنویر اشرفت الا شیاء میگردد و **أَوْلَى الْعِلَمَ كُلُّهُ لِلَّهِ سَيِّدِ الْعِظَمَ حَسَنَاتُ**
 ظاهر گرد و قول آنحضرت علیہ السلام بخیاثت کفر فی الجاہلیّة بخیاثت کفر فی
 الا سلَّامِ إِذَا فَقَهُوا جلوه پذیرد و درگیر شایخ کرام بیشتر نیمکه چون نفس صفا پایه
 آن را قلب خوانند غیر قلب نمی پرسی که مضمون گوشت است و چیز و بیرون چون قابعه فایما بر
 آن را روح گویند و چون روح صفا پایه آن را سر بر گویند و چون سر خواهد گذاشت آن را اخفی گویند

لئے وہ لوگ میں کہ بدل دنیا ہر اقدام کی برا چون کو جلا یوں سے ۱۷

۱۷۔ بہتر تھا راجہ میت میں بہتر تھا اسی اسلام میں جب نتیجہ ہو۔

و این نیز گویند چون این مراتب طی شوند قالب نیز صفا یا بد و حکم روح پیدا کند چنانکه لفته اند
آجستادن آسرا و احنا این را بعض مشائخ کرام اطوار سبعه گویند و اقتباس داشته که فرموده
و قد خلائق که آنکه این مراتب ماعدا می قائل باتفاق شه نامند جمیع گمان برند که این
اتفاق شه جواهر متعدد و متفاوت با ذات اند و نه به و گیران آنست که این امور شه جواهر
و اند و تفاوت با هم که چیز است والذات و این هدایت این چیزین ثم فرموده اند عذر
زبدة المشائخ الکرام عده العلما الرعظام سوالانا شاهزاده ترابی علی صاحب فلسفه کاکور و مقدمہ سره
در کتاب مطالب خسیدی و قیلیک حضرت حاج احمد بن الشیخین غوث الدین غیاث الدارین
حضرت سید زارنوسی حضرت شاد عبدالکریم مانکپوری قدر امداد حضرت العزیز بقصده زیارت حضرت
غوث الشیلین محبوب بیگانی سیدنا الحسن الدین ابو محمد شیخ عبدالشاد حسینی سیدی جیلانی رضی الدینی
متوجه وارانا سلام نجد او شدند یک ربعین آنچه اتفاق است و زیدند و چله کشیدند بعد ازان از
حضرت غوث شمارت یافت که فرزند سید محمد قادری در هی سکونت دارد آنچه هر دو نعمت
سلسله را از و گیران حضرت حسب ارشاد جانب غوثیت آبده عازم و هی اگر شهجه بعد قطع مرابل
وطی مسازیل پریلی رسیده مژده با همیت با برگت حضرت سید محمد قادری گردید حضرت سید
ارشد فرمود که من از مدّتی ارشاد بد امجد منتظر تو بودم احمد شد که نعمت این دو دو دو متبیر که
نیمی پشمای خواهد شد بعد ازان فرمود که ذکر لفظی و اثبات بمحضوره اکن پنجم که تا کجا رسانیده حضرت
شاه عبدالکریم علیہ رضوان اللہ الرحمہم بلکه در آمد چند که در حال استغراق لفظی نمودی اما
فی الجمله باقی ماندی بعده ازان حضرت سید ذکر آغاز کرد چون لا الہ میگفت از نظر حضرت پیر
کریم صاحب غائب می شد و چون لا الہ میگفت میگفت از نظر حضرت شهید میرزا علی
عبدالکریم صاحب را با این ترتیب رسانید فران مثل فرمود سلسله تواریخ چهلان نیز در نعمت و زیر نعمت
در حال است ذکر خود را و جمله باسی اتمد را لفظی با پیدا کردن و گستاخید و از خود و بقا اینست میگفت
لکن جسم ہمارے مثل ہماری روحون کے ہیں نظافتیں اتمدند و نیز چون پیدا کیا اس نامکوئی نور را انتخاب کرد زیر نعمت پیدا کردی

تا توئے از خدا نیانے بو خود نامن خدا نیا پرزو

حضرت قطب العارفین محبوب حق خاپ شاہ پیر محمد اشرف سلوانی کرمی ادھرنی ابن حضرت
شاہ پیر محمد سلوانی رحمۃ اللہ علیہما میفرما بندے

خودی کر خود بیو آن خود نا بیست خودی کبز بخود دے آید خدا بیست

حضرت والدمی و مرشدی از خدا بھر خود پس در تبہ شنبید ان بن شہر مشرف شد وانہ

تو مباش اصلاح کمال ابیست و بس تو در و کم شو وصال ابیست و بس

فنا عبارت ست از نهایت سیرالی اللہ و بقیاعبارت ست از پایات سیر فی اللہ سیرالی اللہ

عبارت ست از غایت پرستی به سخو یک در نظر سالک مصنوعات والی برخانع باشد و مخلوقی

والی بر خالق باشد کلھا قبیل دے

ہرگز در خان سبز دل نظر ہو شیارا ہرگز در قیامت معرفت کر دگارے

و حمد للہ لاشریک لہ گویم ہرگیا ہے کہ از ز میں رو بد

این مقام ثمریت ست چنانچہ معنی لفظ خود والی سرت برین کہ از ہمہ یک سو شود و

بطری خدار و آرد بعد ازان سیر مع اللہ سث و سیر مع اللہ عبارت ست از انک سالک

ست غرق باشد براقبہ و مھو معلکہ آبیما کذ کھڑ و سیر فی اللہ کنایت ست از انک خود را

چون جاپ در بحر نا پیدا کنار و ان من حیث التین خیرو من حیث التحق و احصول صین

و این را پایان نیست اول راشریت و ثانی راطریت و ثالث راحیقت گویند و سیرالی اللہ

وقتی انہا پرداز کہ باوریہ وجود را بقدم صدق یکبارگی قطع کند و سیر فی اللہ انگاہ محقق شود

کہ بندہ را بعد از فنا می مطلق وجودی ارزانی گرد و تاہدان در عالم اتصاف باوصاف افتد

ترقی کند تخلقوا بآخلاقِ اللہ طور پر در بیان فنا قول اند بعضی گفتہ اند کہ مراد

نادون اندر کر کر دعا کی اور دہ سلاہ بجزائی ملکیوں نکاد من از ز نہود از ز از ز نہ بیان الملا

۱۲

لخاکی ملکیوں دلخواز از ز نہود از ز از ز نہ بیان الملا

از فتاویٰ مخالفات و بقاوی موافقات است و این معنی از لوانیم تر پر نسوج می باشد
و بعضی گفته اند که فناز وال خطوط دنیوی و آخر دلیست و بقا بقاوی محبت حضرت عزت
الله جل جلاله می باشد و بعضی گفته اند که فناز وال اوصاف ذمیمه است و بقا بقاوی اوصاف حمیمه
و آن بمقتضای تزکیه و تحبلیه نفس باشد و بعضی گفته اند که فنا غمیست سنت از اشیا زیارتیانه
است با خالق ارض و ساروزی حضرت قطب عالم شاه عبدالکریم بانگبوری قدس الله عز وجل
الشریف از حضرت شیخ المشائخ شاه پیر محمد سلوانی قدس شد سره العزیز ارشاد فرمود که
شما از مدت دراز و صحبت ما هستید بیان کنید که مراتب ذکر چندان بعرض کردند که صد قمه
پیر و سنتگیر از چه معاوی است اینست که اول استیلای ذا کرست که بسبب مشغولی ذکر غیر راقم مش
کند و دوم استیلاست که ذکر که بسبب مشغولی کمال ذکر غیر راقم خود را ذکر رایم فراموش کند اما هوش ذکر
با قیمت سوم استیلای ذکر که بسبب مشغولی خود را ذکر رایم فراموش که حضرت شاه ایوب بیان
خوش شده ببر پیش ای بوسه و اندگد ای ام واجه الکریمی تکریم نجمس شطاطیم اینست که
و من برسیم غیر کرد لا مَعْبُودٌ لَا إِلَهٌ كَمَّ طَأَ وَكَبَدَ لَا إِلَهٌ كَمَّ حَوَّبَ وَلَا إِلَهٌ
لَا مَقْحُومٌ وَلَا إِلَهٌ كَمَّ حَوَّدَ لَا مَوْجُودٌ لَا إِلَهٌ كَمَّ دَرَّ وَلَا إِلَهٌ كَمَّ دَرَّ
یعنی لَا مَعْبُودٌ لَا إِلَهٌ از ناف کشیده برسینه حبس کند و این کلمات مسطوره در دل گفته
باشد چون دم تنگی کند بدم بنی آهسته برسینه کلمه اخیره بگزارد و همین شغل را بامن طلاق
نیز را بست کروه اند که بخلیه اولی دم کشیده در پیچانه دوش را است گردانیده از طرف پیش ایوانی
بمخر ساندویچین پنج کلمه ترتیب مذکور گفته باشد و وقت گذاشت دم روی مقابله رسینه
بدم بنی کلمه اخیره هسته بگزارد و حضرات سلسله عالیه قادر به ذکر نفی و اثبات بانی طلو بمشیر ایوان
که لازماً از زانوی چپ کشیده بزانوی راست رسانند و الله را بدش را است برند و ضرب
شدید لَا إِلَهٌ بردل کند هر که بین صورت و سن و بحیح عمل ناید انبهاث شوق آنی و دوق

لله بر تهی قدرت ایشکی ۱۲

نا تقىا هى درول خود پیدا سازد لاکن می اجازت مرشد پیچ ذکر و شغل مفید نمی شود اول حاصل
عمال و اشغال از مرشد لذت کند بعد درین راه قدم نهاد که آن را فیق نہاد طبیری و الموقوف
و
وَكَمْوُصِلُ الْمَسْلُوْبُ هُوَ اللَّهُ الْكَرِيمُ

جسم پوشیده تو اندر فتن

حضرت شاه پیر محمد سلوانی رحمۃ اللہ علیہ میفرماید کہ گویا می که بذکر شفیع است اهوست و خاموشی
که بذکر شفیع است و قیمتی بذکر کریم و و قیمتی بذکر کریم بسیار کند که فیض حق ناگاہ رسید
لیکن بر دل آگاہ رسید

پک چشم زون غافل زان ماہ نباشیم اترسم که نگاہی کند آگاہ نباشیم
و نیز میفرمایند که مرشد از حال مریم آگاہ شد و بہر چہ مناسب اور اندر فرماید کہ هم انسان غلی قدیم
معقول نیهم آمد است و نیز می فرمایند که آینه دل را چار چیز شرط است ناعکسر جمال مطلوب
و رناظ آید یعنی آنکه آینه دل از رنگارا غیار ملیع جوانی و خدا را تو مشجع طلاقی ضرکی و مصنوعی دارد
و دو قم کمالات محبوب و معروف شفیع حاصل کند سوم آینه دل را مشغایل جمال محبوب باشد داشت
چهارم غیر محبوب درول چانیا بد و نظر بر احاطت دار و ایشان اللہ یکی شیعیج و عجیط چهار
بسیار اندام چهارم مهل اندول چابه لفسانی و دوم شیطانی هر قم حب و نیای فانی چهارم خلق ایشان
طالب انجو داشتند هر که این ہر چهار چابه قطع کند بمقام مشاہدہ رسید از دریش اذ کار و اشغال
که بخند صحیح از پیران کرام رسیده باشد کیفیتی عارض میشود که لازم باطن سالک می شود آن را
نسبت گویند و تحریر نسبت که رعایت آن در سلاسل مشائخ بکرام محفوظ است و مابه الامتیاز آن ملاں
است برین و چهارم که بمحظا مشائخ قادر به رحمتم افتخار تعالیٰ تصقیل و تصفیہ باطن است از اتفاقات
حاصلی اشدو اذ از الواث قوت بعیشه و سبیعیه و سبیعی طایبیه یعنی میفرمایند که جو ہر فوج از عالم است
سلوک اور توفیق دینے والا اور پونیا ائے والا اطرف مطلوب کے اندک کریم ہی ۱۲

۱۲ بات کرو گون سے موافق امکن عقدوں سکے

قابلیت دارد که اشتعه تجلیات در وی منعکس شوند مگر این الواش و کدو رات افع این انوکاس
بہستند پناکه زنگ برا آینه مانع انتظام صورت مریم بر مرآت میگرد و دهرگاه آینه صاف خواهد شد
خود بخود صورت مقابله آن در و خواهد افتاد و اگر آینه ا مقابل آینه خواهد بود هر دوچیز
در این آینه هشت در و مم منعکس خواهد شد و همین است مثال انوکاس نسبت از دل خوش
بر دل طالب فتح سعدی علیہ الرحمه میفرمایند

سعدی حجا به نیست تو آینه صاف دارا از فکار خورده کے نباید جمال یار
و منظور نظر متن این نقشبندیه رحیم اللهم انت تعالیٰ تصویر و تشکیل است میفرمایند که جو هر روح فی صرافات
خالی از صور پیدا شده و هر صورت که اور اپر کند بحمدیکه جامی صور و میگر نهاده باش که نیفیت میگیرد
که ذی صورت دار و پس بر جو هر روح صورت مطلوب را تصور باید کرد و ادراک و خجال از هم
بهر طالعه آن صورت متوجه باید ساخت و حواس ظاهر و باطنیه از اعمال خود بند باید کرد تا
انفاقی صور محبوسات نموده قراری باطنیه خصوصاً قوت و همیه و خیال پر را نشویش نمایند لهذا
ذکر چه رو سایع را منع میفرمایند که این همه غائب بازیست مقصد و در خود دیدن است
نه نیاست که حضرت خواجه غریب علیہ الرحمه در رساله نور وحدت فرموده اند که دوستی صحیح
خیال است بزرگی فرموده است شهر

نقشبندیه عجیب قافل سالار اند اکه برند از ره پنهان بجسم قافله را
و درین باب نسک میگزند بحدیث صحیح که در مشکوہ مذکور است حاصل میشانند اند از خضرت صلح ائمه
علییه وسلم خضرت ابن عباس رضی اللهم عنہ را فرمودند یا علکم احمد حفظ اللہ علیہ
یا علکم احمد حفظ اللہ علیہ تجدید تمجید اند و میفرمایند که اصل ربال ذات یا در اشسته از نماه
و عشق همه در ضمن آن خواهد شد و منظور نظر پیران حاشیه بخشیده قل عسل اللہ اسما ار هم
و افاض علیکم اتفاق او هم اسلامی محبت و شوق بجناب احادیث است میفرمایند که چون
له از طریق نگاه در که ائمہ کو اقتداری حفاظت کریم کا ای رکن که نگاه در که ائمہ کو پایگذاشت اسکو مقابله نمایند

بر دل شخصی محبت کسی غالب می شود استیلامی نماید همان شخص در هر مقام و هر محل در حال خلوه می کند و اراده مم شوق زالم می شود برای احداث این محبت ذکر جهر که مورث حرارت قلب است با نوع مختلفه بحسب ذواق خود عین فرموده و ساعت مشروط بغیر از که چند که در ازره اباحت باشد شنیده و آند و صریان را امر شنیدن فرموده اند و حکایات عشق مجازی مثل لیلی و مجنون و دیگران می شنوند و ذوق امامی بردارند و محبت عاشقان خدا و ذکر محبان صادق که در محبت حق تعالیٰ مشقتها کشیده و رنجها چشیده مقرر فرموده اند دیگو نیز که **أَفْضُلُ الْعِمَالِ الْحُبُّ، فِي اللَّهِ وَالْمُعْصَمُ فِي اللَّهِ وَهُنَّا كَوْنُوا حُبُّ اللَّهِ وَلَا يَعْقِلُونَ فِي أَنَّهُمْ أَفْضُلُ الْعِمَالِ** و آن افضل الصلوات و اکمل التحیات برای تعلیم این طریق این دعا با مرست تعلیم فرموده **اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكُ عَذْنَبَكَ وَحْبَكَ وَحْبَتَ مَنْ يُحِبُّكَ وَحْبَكَ عَمَلٌ مُجَرَّدٌ بِسْمِكَ إِلَيْكَ هَذَا** حقیقت پیغمبر اکمل المعرف شاهزاده پیر محمد بن احمد عطا المعروف به جی میان صاحب قدس سرہ العزیز روزی این خواه هنگان عالی شان غالب کردن محبت آنکی است بر مساوا خواه بزرگ باشد خواه هنوانل و دیگر طاعات خواه هی ساعت مباح خواه بصحبت پیر و دیدن الموار او اصاله تا حد یک نوبت بفنانی الشیخ رسید بعد ازان نوبت بفنانی الرسول و فنا فی الشد خواهد رسید حضرت سید عبدالستار خلیفہ جانب شاه پیر محمد سلوانی میفرمایند که به طور یک پاشرد در حال کند در در ازهند وی گو نیز پیر می توان بی در درابی پیر گفت

و خواهه فرید الدین عطار میفرماید

کفر کافر را دین دیند از را	ذر که در دت دل عط از را
ز آنکه در تو همه در مان تست	ز در را باش لے برادر در در را
در ملغوظ شریعت جانب مخدوم شاه حسام الحق مانکپوری رضی اللہ عنہ مرقومست	در مسلح عشق جزو کوران نگاشند
لا غرض قستان زشت خور نگشند	

گر عاشق صادقی ز کشتن مکریز | مردار بود هر آنکه ادر انگشته

مکانیب و ملفوظات حضرت چشتیه بهشتیه از مصنا میں عشق و محبت درد و ذوق و شوق مکلو و شحون اند بر ناظرا مین کتب مخفی نیست حضرت خواجه بند و نواز میر سید محمد گیسو در راز چشتی علیہ الرحمہ مپھر مانید که شیخ شہاب الدین سهروردی و ایمان ایشان عارف و واصل بوده اند و پیران چشت ما عاشق بوده اند و عشق جهانی دیگرست

ب فراغ دل زمانی نظرے بخوبی | به از انگکه چتر شاهی چمه عمر بامی و بیوی

مولوی معنوی رحمی فرماید

شاد باش امی عشق خوش سودا می ما

لے دو اے نخوت نا موس ما | لے دو اے نخوت نا موس ما
جسم خاک از عشق بر افلک شد

مولانا احمد جامع رحمے فرماید

عاشقان خاندان چشت را | از قدم تا مسر نشانی دیگرست

و حضرت مولانا شاہ نیاز احمد بریلوی رحمے فرماید

سوز میں چشت کی آب و ہوا کچھ اور ہی | دین و دنیا سے نرالا اور ہی کچھ طور ہی

شغل صد کہ بند ہی آن را بند ہی گوئید افیست کہ دم بستہ ھو کشیدہ بمغز رساند اور اسی

است کہ میشندو بہ ہو تصور نمودہ باشد حتی کہ ہمہ آواز بگوش او بہ ھکھ نمود پذیرد و بہ نفی

وجود دہمی و ثبوت وجود حقیقی دل را منور دار و باید و انست کہ این آواز ہمیشہ

جاریست دین شغل سویا خ ہر دو گوش از سباتین محکم بند کنخ شغل نصیر آنکه نظر ہر دیشیم نداہ

یک چشم بند کردہ بچشم دیگرہ رپڑہ بینی خود دار دی آنکہ پاک زندو بلاد خطر انواع غیر معین یا میں

مشل نور چرانغ یا نور ستارہ رخستان کند چنان شنگوں گرد که مستغرق و محو شود در ابتدا

چشم در دخواہ کر دو آب از وقار می خواهد شد در چند مدت در درفع خواهد شد و نظر

برقراره خواهد آمد شغل محمود آنکه نظر خود را در میان هر دو ابرودار و ملاحظه اشکل آن قتاب
کند غمرات این اشغال از عمل ہویدا خواهد شد و این هر دو شغل نصیر او محمود اور خطوه بزرگ
ایشی تمام وارد ذکر صدای حی پیشیه آنکه استاده شده هر دو دست مثل نماز بسته سر اندازی کرده
سر تیغها برد و باز با سر اندازی **الله** را بر سینه ضرب و هر جه و خفی هر دو آمده است صدای
شطراری هر دو طبق چشت یکی آنکه دوزار شسته از هر دو دست هر دو زانو گرفته سرنگون شاخته
از میان دوزانو **الله** را کشیده درست شسته سرتیغها برد و باز از اینجا با سر اندازی **الله** را
بر سینه ضرب و هر دو هم آنکه آین طبیه سر اندازی کرده از میان دوزانو **الله** را کشیده هم
استاده شده سرتیغها کشیده **الله** را بر سینه ضرب و هر مولانا شاه عجبد الحق محمد شفیق اور می
رحمتة القده علیہ در صبح البحرین می فرماید که در معرفت و شناخت باری تھا لی و در صول بند و بخاب
اد داشت ہمیں دو طبق چشت ذکر است یا فکر یعنی فکر اصل نہاده اند که **نَفَلُ سَاعَةٍ خَيْرٌ مِّنْ**
عَيْنَادِيَسَنَةٍ تَهْنِي وَجَاهِي دِيْكَرْ فَرْمُودَه مِنْ عَيْنَادِيَه سِتْيَنَه این نقاوت بجهت بیانات
فکر است تا فکر ہر کس در کجا بود مولانا میر رومنی علیہ الرحمہ می فرماید :

اين نشد لفظتيم باقی فکر کن ، افکر اگر حب امد بودرو ذکر کن

و مشابه لفته اند که از ذکر عاشق گرد و از فکر عارف گرد و طائفه دیگر ذکر را افضل
و اشرف داشته اند زیرا که آن صفت حق تعالی است فاذ گروئی اذ کو کھرو فکر غفت
بنده است والا پر ہر چه صفت مولاناشد افضل باشد از اپنے صفت بنده است و نیز ذکر متعلق
بنیات حق باشد که اذ کر **الله** ذکر اکثیر و فکر و صفات حق رو دکه **نَفَلُ وَارِي الْأَسْعَهِ**
و صفاتی پر و لا نفل واری ذائقه و با جملہ راه بی فکر کشاده نگر و پس باید کہ چون از
ذکر و سایر شود بکرا تپه در آید یعنی هر کلمہ و هر آنچی که دلالت کند یعنی توحید آنرا در باطن

می داشت از این میگذرد ایضاً میگذرد که این میگذرد ایضاً میگذرد که این میگذرد ایضاً میگذرد

وہم کند و خیال را مجمع نماید چنانچہ مراقبہ معیت از آئیہ کریمہ ق ۹۷ هُوَ مَعْكُرٌ أَيْمَانًا كَمَكْتُبٍ
فہم کند و ذات احمدیت را با خود تصور کند معیت او سعادت و تعالیٰ با هر فرد از ذراتِ عالم
یقینی است کیفیت معیت مذکور کیست متکلمین معیت علمی می گیرند و صویان معیت
ذاتی اعتماد می کنند بلطف حجۃ الاراء که بخلاف دامنگی بر شد ازین شد که خود را از شرف معیت حق
دور داشته باشند و بی ادب دار قدم جبر اوه خلاف فرضی ای او نهادند و مراقبہ اقربیت از آئیہ کریمہ
خون اقرب الیہ میں حبیل المؤس پیش فہم کند و خود را درین خیال غرق کند مراقبہ احاطت
از آئیہ کریمہ اللہ بیکل شیعہ فیضیط فہم کند و علی ہذا القیاس از دیگر آیات که مرقوم
می شوند فہم معاشری آن کند و جمعیت خاطر بہم رساند مثلاً آنکہ یعلو بآن اللہ برائی قریب
آنفسیکو افلاک بصیرت و نَوْمٌ ایتْهَا نَوْمٌ لَّمَّا افْتَرَقَ حُجَّةُ اللَّهِ بَايِدَ کہ نفس اللہ
بخط زر پر قلب صنوبری تصور کند و ہر وقت ازین خیال عالی غافل نماید و تصور نماید کہ کسی
با اسم خود در دل من است باشد که درین تصور مظلمه حلول نکند زیرا کہ با تعالیٰ از حلول بہت
تعکلی شانہ کعن ذریعہ علیکم اکبیر ازین تصور ذریعہ باشد و بجز محبت او اتحاد
چیزے را در دل بھائے ندیده صدر عزیز یا صانعه جائی بخت بود یا خیال دوست
روح خوبی از نقش غیر پاک دارد انسداد قلب محل اسرار و انوار آنکی گرد و سر

دینی نظریت را باز کنید و خواسته
آنچه دیگر اجتنب نمی‌دانید

قالَ رَسُولُهُ أَنَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ الْمُؤْمِنُ حَسْنًا اللَّهُ وَحْدَهُ أَكْثَرُ أَمْرٍ عَلَى
صَاحِبِ الْأَمْرِ أَنْ يَعْلَمَهُ وَالْمُؤْمِنُ حَسْنًا اللَّهُ وَحْدَهُ أَكْثَرُ أَمْرٍ عَلَى
صَاحِبِ الْأَمْرِ أَنْ يَعْلَمَهُ وَالْمُؤْمِنُ حَسْنًا اللَّهُ وَحْدَهُ أَكْثَرُ أَمْرٍ عَلَى
صَاحِبِ الْأَمْرِ أَنْ يَعْلَمَهُ وَالْمُؤْمِنُ حَسْنًا اللَّهُ وَحْدَهُ أَكْثَرُ أَمْرٍ عَلَى

میرزه شریعت و شفیع مل فرزاد پسر کو

فَلَمَّا دَعَهُ مُحَمَّدٌ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ فَقَالَ
لَهُ قَاتِلُهُ لَكَ مُؤْمِنٌ وَلَكَ مُؤْمِنٌ
لَكَ مُؤْمِنٌ وَلَكَ مُؤْمِنٌ
لَكَ مُؤْمِنٌ وَلَكَ مُؤْمِنٌ

و میفرمایند که چون بمراقبہ شنید اول شجره پیران بخواند و در مراقبہ رو و تیغه را میند که بعد نماز با مراد و نماز دیگر مراقبہ کند آنها قبیله هی الخروج عن التفسیں یعنی مراقبہ پیرون آمد نیست از خود و قیل مطالعه المخیبات یعنی دیدن انجه در غیب است خباب خود و مر العالم ارشاد میفرمایند که در مراقبہ که از خود بپیرون آید آن و دونوع است یعنی آنست که آنکی از خود بپیرون آید یعنی آشیانی که تعلق بدیمان غدارند آن را فراموش کند چنان باشد نظر آید دو مر آنکه در دور یا ای دل غوطه زند و غرق شود و از خود بپیرون آید او را تجلیات و مشاهده است پیغمبر کرد و یقظی اللہ و کمال کی ویه عرف من عرف فاذاق مئذ دافت و پیغمبر ارشاد میفرمایند که هدیت قدسی است که تعبیدی طهرت منظر الخلاصی سینین حسن طیبیش و تنه منظمه مسکن عسله فیروز آفتابیت عمرانی ای بندہ من پاک و داشتی جای نظر کردن خلاائق را سالما یعنی آر استه کردی ظاهر خود را بعمل جواح آیا گاهی پاک و داشتی مشترک من یعنی دل خود را بعمل باطن پس بچه فنا کردی عمر خود را اگر شخص دعوت پاوه شاه کند و بر سر کان خود آرد و مکان خود را آر استه کند اما جایی که نشستگاه شاهی باشد آنچه خس و خاشاک و شسته باشد چون پیوه شاه آید و اینچهین بنده چه قدر عتاب خواهد فرمود و عزم بعمل جواح در آر استگی ظاهر کو شندر و خواص بھارت باطن و تصویب دل چند بلطف می نمایند و لشی سهروردی و صفت حضرت شاه سراج الحجۃ عثمان او دھمی آینه هندوستان خلیفه حضرت سلطان المشائخ محبوب الکی خواجہ نظام الدین او بیاد ہلوی رضی اللہ عنہا ایضاً شد شب هم آنچا بسر کرد نماز عشا با حضرت شیخ او کرد بعد فراغ حضرت شیخ استراحت فرمود و آن دو ولیش تمام شب بنوافل مشغول باند چون صبح دید حضرت شیخ برقا است هم بحضوری عشا نماز فجر او اکرد در ویش ظاہرین پیش آمد و گفت ای شیخ محب است که تمام شب در خود ب

بودی و نماز فجری و صنوگزاری حضرت شیخ بسیار تغظیم فرمودند تو اضع منودند و گفتن
که شما بزرگستید تمام شب نماز گزار وید و ما کالا نی دارم که دژ دان ندپی آن کالا استند
مانگهایی آن کالا میکردم در ویش هر پایی آنحضرت افتاد و معذرت نهاد کرد احق لذا اصادت
المعاملات فی القلوب بدل است رحیح الحج و این مخ کدای فی سر فیق العسافین

روزی حضرت حاج الحیرین الشریفین حضرت شاه عبدالکریم مانکپوری قدس اسلام سره
الغیر بپرسی تشریف بردن حضرت شاه پیر محمد سلوانی قدس اسلام سره الشریف رشغولے
بووند همچنان نشسته مانند مذچون حضرت پیر کریم صاحب آبان دیه رسیدند ایشان را یاد
فرمودند حاضرین عرض کردند که فلاں باز راهی ادبی هم رکاب نزیدار شاد شد که هب
په بپرس او را گردانیده حاضر آرید چون اسپ از حکم حضرت پیر کریم صاحب رسید ایشان
با آنند که اسپ فرمودند که عنان اسپ گرفته پیش من رو ان گردانی که همین آمد که است
و پس اسپ خود روان شدند تا بدآن مقام رسیدند آنجاییز در همان مشغولی مانند مردمان را
گمان شد که در خواب است چون وقت نماز رسید حضرت حاج الحیرین برای نماز برخاستند
و بحضرت شیخ پیر محمد سلوانی حکم امامت فرمودند همان طور برخاسته با امامت رو آوردند حسما و
ازین سر جیران مانند که این چه بود آری چشم خفته دول بیدار کار تقریبی خود را دلیلی
خدار ابرکت اتباع جناب سرور عالم فخر بني آدم صلی الله علیہ و آله و سلم غفت خوان ^{تَنَاهُ عَنِّيْنَ}
وقایت نامه قتلی میرسد شاعری در نعمت بنوی دین مح مصطفوی چه خوش گفته که در سفره سر

بیدار آبیت عذر بر بی	بشار و لایام قتلی
----------------------	-------------------

در سلسله عالیه حسما میکردمیه اشرفیه سهاربعین معمول انداز لبیت و یکم جادی الآخر
تمام ماه ربیع یک چله است در آن چله طالب را بمحوری او قات شب و روز باوراد

لئے رفیق همارفین میں کلمه است که جب معاملات دلی ہو جلتے ہیں شب ہاتھ پانوں وغیرہ کام نہیں رہتا۔^{۱۷}

لئے انکھیں صیری سوقی میں آور دل نہیں سوتا فرسودہ رسار ہے ۱۸

و زن افلاطونی میگفتند و آن بیان تا تمام ماه مبارک رمضان چهاردهم سنت
در آن چه طالب را بمحوری اوقات شباروزی باز کار جهربه و خفیه ارشاد میکردند
و آن را بگم ذی قعده و تادهیم ذی الحجه که ایام عکوف حضرت موسی علی بنینا و علیه السلام بر کوه طوراند
چهاردهم سنت در آن چه طالب را بمحوری اوقات حکم میدهند و پس از بینایت متواتر طالب صادق را
قابلیت و صلاحیت پیدا خواهد شد انشاء اللہ تعالیٰ کما جاء فی الحدیث مَنْ أَخْلَصَ لِلّهِ
ذِبْحَنَ صَبَّاكَ حَظَهَا كَمَّا يَنْتَجُ الْحِكْمَةُ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى إِيمَانِهِ وَنِزَارَةُ هُنْدَهُ
آن بیان میگفتند که اندیشه اندیشه و چهل را در این بیان را اعدیار جا اعدیار است بچه اندیشه و دشکم مادر در همین مقدار داشت
از حال بحالی انتقال میگند تا چهل روز نطفه می باشد و تا چهل روز دیگر خون بسته و تا اربعین
دیگر گوشت پاره بعد از آن قابل نفع روح سیگردو و صوفیه هم قاطبیه چله را برای ریاضت
و خلوت فرار داده اند نیز را که از قصه حضرت موسی علی بنینا و علیه السلام معلوم شد که تا این
حدت ریاضت کردن موجب ترقی است از حال بحالی اعلیٰ کذا فی التفسیر العزیز نویی
و اینها علیهم السلام نیز در چهل سالگی بخلعت بیوت ممتاز شده اند که در آن وقت عقل
بهم میسرد خلاصه اینکه عدد چهل را در تکمیل اعتماد را تمام سنت حضرت شاه محمد عاشق صاحب
خطیبه حضرت شاه ولی اللہ محدث و ہموئی علیہما الرحمۃ در سیمیل ارشاد میفرمایند که سالک را
ماخ از سلوک و شغل احادیث نفس سنت و حضرات لا یعنی و تشویش خاطر معاجمات آن
که مشایخ طریقت فرموده اند آنست که اگر در در زمان نسبت و اشغال قلب بسویه و فکری
پیدا شود بجهالت آن شخص که این نسبت از دگرفته است البته ناید فقیر مؤلف گوید
حضرت شیخ عبدالحق محدث و ہموئی قادری رحمۃ اللہ علیہ در بعض مکاتیب خوبیش روش
فرموده اند که چون دل شیخ مجازی و مقابل دل شیخ اشیخ سنت تا حضرت بیویه علیہ

لی از می بود و نهاده بود و نهاده بود و نهاده بود
لی از می بود و نهاده بود و نهاده بود و نهاده بود
لی از می بود و نهاده بود و نهاده بود و نهاده بود

وعلی آلہ الصلوٰۃ والتجییہ ودلیل القدس منزل آن رسول کریم علیہ وعلیٰ آلہ الصلوٰۃ والتجییہ
وائمه التوجہ است بحضرت اللہ تعالیٰ جل شانہ و ہمیشہ رومی دل او بدان سو است پس
ذاکر چون صورت شیخ در دل اپست و از نور در لایت او مد و حضت میر یار و بروہا از حضرت
الامیہ بر دل شریف حضرت صاحب المعرفتین مصلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ علیہم السلام وائز دل بر کر
آن سید العالمین بر دل ای مشائخ تھا انکہ میر سعد پر دل شیخ این کس که ذاکر است
تو حکم کاملاً الشیخ یعنی امام احمد بن حنبل حضرت شیخ ہائی فاقی معاوی مشائخ تائیہ می غلطیم وارد وو سمجھ
یا فعیال تصور معنی اگر چند بار پر قلب خود ضرب کند و دفع و ساوساں صلی کلی دار و داگر
باہم چیز با دفع تشویش نکر و سه بار
چیز سے از دماغ می افشا نہ بعد ازان پورے سش نسبت مشغول شود و اگر ہمچنان خواطر
عواد کمند پاید کہ دل وزبان موانع و اس شدید سه بار استغفار اللہ من جمیع واکرہ اللہ
حق لا واقع لا و خاک طرا اوق سکایم عقاوی کاظم اکاظم اکاظم اکاظم اکاظم و کاخوں کل کفوہ لا اکاظم کوید اگر ازین
بزر دفع خطرات نشود جمکان الحجج را بر دل خود ضرب کند و گردن خود را بطرف راست
کروا نیدہ ز هق الباطن بیوی و چنان خیال کند کہ باطل را از دل خود بیرون انداخته
اگر باہم بزر دفع خطرات نشود چند بار اسم اللہ بلا حظر را معنی کہ عبارت از ذات چیز چون
ہست با از اندر ک که غیری مطلع نشود بروں ضرب کند و اگر بیچ و چہ خطرات از ساحت
قلب سالک دفع نشود چند بار لا الہ الا اللہ بکار خطر کا مفہود را کہ اللہ بر دل ضرب
کند و یقین و اندر ک کہ این ہمہ خطرات و ساوساں کہ از موجودات نہ ہیں ہستہ فاهم کنیت از
بلکہ عین حق اندر بکہ باطل نیز از بعضی نہ مواد حق است نزدیک اپست
حضرت ابن عباس رضی اللہ عنہ ابو زمیل را رسما دشنود و قال آئو بر سیمی قلت کیون

عَبَّاسٌ مَا شَئْتُ أَحِدَّهُ فِي صَدَرِي قَاتَلَ مَا هُوَ قُدْسٌ وَاللهُ لَكَ بِكَلْمَبِ
بِهِ فَقَاتَلَ لِي شَئْعَ منْ شَدِّي وَصَحَافَ تَوْقَاتَ مَا جَاءَ مِنْ ذَالِكَ أَحَدُهُ حَتَّى أَنْزَلَ
اللهُ فَرَانَ كَتَتَ فِي شَلِّي مِثْمَةً آنْزَلَنَا الْيَدُ فَسَأَلَ الَّذِينَ يَقْرَئُونَ
الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ تَوْقَاتَ لَادَّا وَجَدَتْ شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ فِي صَدَرِكَ
فَقُلْ هُوَ لَا دَلِيلٌ وَالْأَخْرَى وَالظَّاهِرَى وَالبَاطِنُ وَهُوَ يَكُلُّ شَيْئَ عَلَيْهِ أَخْرَجَهُ أَبُودَاؤُدَّ
وَنَيْرَ خَنَابَ شَاهَ ولِي الْمَدِّ صَاحِبَ مَحْدُثَ دَلِيلِي رَحْمَتَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ رَسَالَةُ هُمَّاتُ نُوشَةُ اندَّ
كَهْ خَلْوَتِي روْ وَغَسلَ كَنْدَوْ جَامِهُ نُوْ پَشَدَ وَدَوْ رَكَعَتْ بَخْوانَدَوْ رَاجِيَا الْلَّهُمَّ نَسْعَى مِنَ النَّطَائِيَا
كَمَا يَسْعَى الْقَوْبَ الْأَبْيَضَ مِنَ الدَّنَسِ الْلَّهُمَّ إِنِّي بَدِئْتُ بِيَنِي وَبَيْلَى خَطَائِيَا
كَمَا يَأْتِيَنَدِيَتْ بَيْنَ الْمَشْرِقِيِّ وَالْمَغْرِبِ الْلَّهُمَّ اغْفِلْ خَطَائِيَا بِيَنِي
وَالشَّرْجَ وَالْبَرْدَ الْلَّهُمَّ اجْعَلْ فِي فَتَلِيَيِّ نُوْ سَرَّا وَفِي بَصَرِيِّ نُوْ سَرَّا فَقَيْ فِي سَمْعِيِّ نُوْ
وَفِي لِسَانِي نُوْ سَرَّا وَفِي عَصِيِّ نُوْ سَرَّا فَقَيْ فِي دَهْنِي نُوْ سَرَّا وَفِي شَعْرِي
نُوْ سَرَّا فِي بَنَشِيِّ نُوْ سَرَّا فَجَعَلْ فِي ذَنَبِيِّ نُوْ سَرَّا وَعَنْ يَتَمِيَّتِيِّ نُوْ سَرَّا وَعَنْ
شَمَالِيِّ نُوْ سَرَّا وَمِنْ فَوْرِيِّ نُوْ سَرَّا وَمِنْ تَحْتِيِّ نُوْ سَرَّا فَقَيْ مِنْ آمَانِيِّ نُوْ سَرَّا وَمِنْ
خَلْفِيِّ نُوْ سَرَّا الْلَّهُمَّ أَعْطِيَ نُوْ سَرَّا فَجَعَلْ لِي نُوْ سَرَّا وَأَعْظَمْ لِي نُوْ سَرَّا وَأَجْعَلْنِي نُوْ سَرَّا
هَرْ قَدْرَ كَهْ تَوَانَدَ بَگُويَدَ وَبَعْدَ نَمَازَ بَذَرَيَا فَچَهَارَ ضَرَبَيَا يَاسَهَ ضَرَبَيَا مَشْغُولَ شَوَّدَ وَأَكْرَ خَطَراتَ
بَازَ مَشْوَشَ سَازَنَدَ فِي اسْحَالِ وَضَنُوكَرَدَهَ بازَ دَوْرَ رَكَعَتْ بَهَانَ اسْلَوبَ بَخْوانَدَوْ بَهَانَ ذَكَرَ
مَشْغُولَ شَوَّدَ وَأَكْرَ خَطَراتَ بازَ تَشْوَيشَ دَهْنَدَ بازَ چَنَينَ كَنْدَشَكَ غَبَتَ كَهْ چَوَنَ دَوْسَهَ نُوبَتَ
چَنَينَ كَرَدَ الْبَتَهَ يَكَ گُونَرَجَ وَبَرَدَوْ سَکُونَيِّ درَ قَلْبَ بِيَا بِدَ حَضَرَتَ قَدوَةُ الْعَارِفِينَ شَاهَ پَيرَ مُحَمَّدَ
سَلَوَنَيِّ آفَاضَ اللَّهُ بَوْ كَاتِهَ عَلَيْكَنَا مِيفَرَمُودَ كَهْ چَوَنَ فَقِيرَ درَنَمَازَ حَضُورَيِّ نَمَنِي يَا بَدَهَمَنِي فَنَاطَ
مِيزَرَانَدَ كَهْ نَاظَرَ وَمَنْظُورَ وَخَوْدَرَ نَظَرَ وَتَقْرِيبَ اسْبَعَنَيِّ حَكَائِيَيِّ فَرَمُودَ كَهْ شَخَصَهَ درَ خَدَرَتَ حَضَرَتَ

الْعَزَّزَ بَرَزَزَ مَلَلَ بَغْرَبَنَ لَرَ بَلَلَلَرَنَ لَرَ بَلَلَلَرَنَ فَرَلَلَ لَرَ بَغْرَبَنَ بَلَلَلَرَنَ لَرَ بَلَلَلَرَنَ

شاه عبدالکریم مانگپوری قدس سلسله نبیت و الاقدامی آمده سرف و برد و حشتم بند منوده
تادیر ببراقبه پنجه است آنحضرت ارشاد فرمود که چرا مثل مرغ گردن کج میکنی این نه مراقبه
است بلکه نموداریست از مراقبه مراقبه آنست که هر طرف که نظر کنی تماشای جمال جهانان است
و بهر جا بینی که دیده کشانی از گل روی دوست شنگفتة گلستان آقده اشد انجیپه کلام
عالیست فیض من فیض اگر بسی

در دیوار من آینه شد از گفت و عشق	هر کجا می نگردم روی ترا می بینم	ز در ات جهان آینه اساخ است
چون جمالت صد هزاران روی داشت	بود در هر فره دیداری دگر	چون جمالت صد هزاران روی داشت

از ازاری که سالگان را در خیال مشهود می شوند و چند نوع است یکی از اینها آن لوز
تو برو طاعحت و ذکر است دوم نور کبو و آن نور اطمینان نفس است سوم نور سرخ
و آن نور تجلیله قلب است چهارم نور زرد و آن نور خلیله هر سرت از غیر حق بیشم نور سپید
و آن نور روح است ششم نور سیاه و آن نور خفی است چون ذکر قلبی ماحصل گردید ازار
نمایه شدن گیرد گاه در خود گاه خارج از خود آماده خود در دل پادر سرمه دوست راست
یا در دست چپ و این تمام محمود است و گاه در تمام بدنه و این نادرست آماده خارج از خود
از همین گاه از جانب سرگاه از جانب پیش و این محمود است الحاصل سالگاهی درین
مرتبه ماندن با عاشق ازار گشتن چیزی نیست اگر در طی این منعج یعنی سلوک کسی را بیچ نوری
پیدا نشود سلوک او اسلام و امید و صحوں او اقرب حضرت مولانا نظام الدین نگرانی
ثمر الازار گ آبادی رحمت الله علیہ در نظام القطبیہ که اگر رکعت راست نور
سفید ظا هر مشود آن نور کرایم کا نمی نیست که ایشان اعمال حسنی نویشند و اگر
بے افعال کتف ظا هر مشود آن نور بر شد و ممکن که رفعی راه است که از قبیل نور افقی نیوں

له سبیا جست سمجھا

تباہت سے واگر نوری از پیش ظاہر شود یعنی ائمہ جانب قبلہ آن نور محمدی است صلی اللہ علیہ وسلم کے ہادی صراط مسخر ہیں و مسٹ و اگر از کتف چپ ہے نوری بیدار شود آن نور مالک کے کاتبین سیاست عدیا دست و اگر بے اقبال کتف چپ ظاہر شود آن نور ایمیں است و اگر از چپ پیش ہے کی تعمیر کی اتفاق بہتر ہے آیدو حمالہ عنہ مراقب یا در ذکر برادر کہ الہمیں جمع خباب غلط است آپ سید حضرت محمد رعیت ہمادح حمام اکتو ما نکپورہ ری رضی اللہ عنہ سیف رانہند کر سیکے از مریدان حضرت شیخ نور الحکیم قطب عالم بیگانی قدس اللہ عز و جل حضرت العزیز در حجرہ مشغول بود ناگاہ وید کہ خلند ران فروز آمدند ہمیشہ خود خور دو بہرول آمدہ پیش حضرت قطب عالم عرض کرد فرمائی شد کہ ہمین بصور تھا چون پیدا شوند قرآن مجید بلند باید خواند با اکان مریدا در حجرہ فرستہ از اگر در حالت ذکر و مراقبہ آزادی از طرف پیش آید بدانہ کہ رحمانی است و اگر از جانب پس آید بدانہ کہ شیطانی است و اگر از جانب آسمان آید رحمانی است و اگر از زمین آید شیطانی است و اگر از شکم آید بخواہ عزیز جل التوانیا بید و بہر ان طریقت خود متوجه شود اگر حافی بود پاڑ بیا پدو اگر شیطانی بود دفع گرد و بکرمه و لطفہ کذا فی نظام القلوب حضرت مولانا شیخ کمال الدین عرف مولانا کالو خلیفہ رشید حضرت مخدوم العالم جناب شاہ حسام الحکیم ما نکپورہ ری رضی اللہ عنہ در جامع الفوائد می نویسند کہ از حضرت بندگی مخدوم العالم سماع است کہ در حالت مشغولی اگر شخصی میب ہوں شود و پائزے و ظلمتی نہ روانہ شو را ایک بھروسہ شیخ در طلبہ در و حانیت شیخ را با خود اند و بدان حیثیز با ملتفت شفیع و نظر کلام کے الشیر دیگ پیش کر راجحہ نیز مولانا موصوف ہدران رسالہ میفہر پا کہ آثار و اسرار و نیز نروانہ و فتوح میاث و ثمارت ذکر و سیر باطن کہ در حضرت مخدوم عالم معاينہ شدہ است و موقکد پیشہ اوت البنی صلعم و مسخرانہ به تعین اسم سلسلہ اینے اطہر و کام سے اسی طرح کتاب نظام القلوبین مرقم ۱۲۱

بندگی مخدوم و پر بندگی مخدوم گشته است بسیارست بگفتگو تعلق ندارد اینجا باید و بگیر

پہ بہائے تماشا قد مے ز خود بردن نہ اسوباغ بخودی شوچہ نوشست این تماشا

فقیر مؤلف عقی عنہ گوید کہ فی الواقع ہمچین سنت ملکہ زیادہ از آنست با وجود یکہ مدت
وفات شریف آنحضرت قریب پانصد سال گذشتہ ہنوز پرکاشت و انوار از درود اوار و رضہ
مقدسه جناب مخدوم عالم می بارہ مردی باید تا فیض را باید

عاشق شود آنکس کہ بکویت گزرو	آخری ز در و بام تو مے بارہ عشق س
ہنوز از مسرآن بوے عشق نے آید	

حضرت خواجہ گڑک مجدد ب رحمۃ اللہ علیہ کہ در قصبه کڑھ آسودہ انداز سادات کیا رسیزو اراند
قلند ر مشرب بودند صد سال قبل از ولادت شریف حضرت مخدوم العالم از قصبه کڑھ جائی کہ امر فرد
مزار پر انوار حضرت مخدوم سنت شریف می آورد و می غلطید و بذوق وجود می آمد و می فرمود
کہ این جائی سنت عالی فرشتگان ہر روز این زمین را از نور معمور می کنند اینجا مکی از
مردان خدا آسودہ خواہ شد کہ عالمی از انوار ہدایت او منور خواہ شد سماج انہد زہی
مرتبہ حضرت مخدوم العالم کہ این چین بزرگ صد سال پیشتر خبر آنحضرت دادہ وا فضائل
و کمالات آنحضرت اشارت و پیش ارت فرمودہ خلاصہ آنکہ طالب را الزم سنت کہ نسبت جبیه
وعشقیہ کسب ناید کہ نعمت غیر مترقبہ است جناب شاہ پیر محمد سلوانی می فرمائید کہ آنچہ کہا ہے
المتابعةُ متابعت آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قولًا و فعلًا و حاملًا باید کرد ما مرتبہ فنا فی الرسول
حاصل شو و غایہ تسلیف لِ السالکین معرفۃ الحقيقة و الحمد للہ تبارکہ صاحبہ کرام کہ آنحضرت صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم راشنا ختنہ در محبت و متابعت آنحضرت علیہ وآلہ الصلوٰۃ و التحیٰۃ از جانہ بنا زیر ماد قیقه
فر و نگذاشتند و آنها کہ از بد و فطرت اعمی بودند آنحضرت رانہ شناختند و برآہ عداوت

۱۷ مجتب کیا شے ہے متابع ہے ۱۷

۱۸ ائمہ اسلوک سالکین کی جاننا حقیقت محمدیہ کا ہے ۱۸

وانکار خود را تباہ کر دند و از دولت ایمان محروم ماند نہ حضرت شاہ نیاز احمد صاحب
بریلوی رحمۃ اللہ علیہ سیفرا پندت

گر شان پیغمبر کی ابو جبل پر تخلص ایمان کے لانے میں اُسے نگ نوتا

و بعد صحابہ کرام اولیا می عنظام و ارشاد این نعمت شدند و پیدا نچہ دیدند و مستند انچہ دلتن
حضرت والدی و مرشدی و قصیدہ نقیہ سیفرا پندت

جو عاشقِ اللہ ہیں اور آپ سے آگاہ ہیں قدموں کے وہ ہمراہ ہیں اک دم نہیں ہوتے جدا

از ہزار ان بھی باشد کہ دیدہ باشد کہ طناب تیجہ محمدی تا کیا است چرخوش ست کلام والد
و مرشد من تخلص بہ اشرفی کہ در ہندی فرمودہ اندت

احد سے احمد روپ پناہ چل کن محمد نام و صرايو اشرفی کا کاہے بھٹکایو جان لیا پہچان لیا

اس حاصل بی ریاضت این مرحلہ طلی نبی ستو و از صحت اعمال حال صحیح پیدا خواہ شد حضرت شیخ
نصیر الدین محمود چراغ دہلی قدس اللہ تعالیٰ سره العزیز فرمودہ اند کہ حال تیجہ صحت اعمال است

و عمل بہر دنوں عست عمل جو روح و آن معلوم است و عمل قلب و آن را مراقبہ خواشند

وَالْمُرَاقِبَةُ أَنْ تُكَلِّمَ قَلْبَكَ لِلْعِلْمِ بِأَنَّ اللَّهَ نَاظِرٌ إِلَيْكَ اول انوار از عالم علوی

نازل می شوند بار وار جو روح بعدہ اثر آن ظاہر می شود بہ قلوب بعدہ برجوارح و جوارح متاج

طلب نہ چون قلب متک شود جو روح نیز در حرکت آپند مخفی میباو کہ حقیقت عشق اہنت

کہ چون مومن اتفاقاً و اتصاف حق سبحانہ و تعالیٰ باوصاف کمال واردو کمال خود منحصر ریا و اومی ہند

تام اور اہمیتہ یاد می کند و آلا رو نیما می اد تعالیٰ شانہ را یاد و ملاحظہ می نمایم این مداومت

اہستہ اہستہ در دل و بیقراری و احتظرابی و قلق پیدا می سازد و روز بروز این معنی ترقی

سیکنڈ تا آنکہ نام مبارک حق تعالیٰ بربازیان را ندان نبی تو اند کہ نزدیک است کہ چون نام

مبارک بربازیان را نداز غایبت شورش و قلق و احتظراب روح و می مفارقت کند

لطف اور مراقبہ کے معنے یہ ہیں کہ اپنے دل میں ہمیشہ یہی سمجھے رہے کہ خدا اُسکی طرف دیکھتا ہے۔

با کمله چون در نفس این گفتگی متمكن شد و در جو هر دل فروخت و نفس بدان زنگین شد آن را
نسبت عشق گویند که افی المعنیات حضرت مخدوم الملک شاه حسام الحجت مانکپوری رضی الله
تعالیٰ عنہ فرموده اند که چون نام مبارک آللہ می گفتم بیاب می گشتم بعد یکه بعضی مردم افسوس
می کردند که این شخص دیوانه شده است که افی در فیق العکار فیون چانم فدا کی این دیوانگی باشد
که از هزاران فرزانگی پرورد و بجزت سه

دیوانه کنی ہر دو جهان س سخنی بیمار آمد دگر دیوانے نگے را	دیوانه کنی ہر دو جهان س سخنی بیمار آمد دگر دیوانے نگے را
آرایش نہ شد چاک را چه داشت نہ شد دیوانے نگے را	آرایش نہ شد چاک را چه داشت نہ شد دیوانے نگے را

بعض مستان با وہ وحدت و دیوانگان محبت از خورش و قطب باز ناندہ در عالم سکوت
و حیرت افتاده اند چنانچہ کلام امیر خسرو علیہ الرحمہ ازین مقام خیر میدهد

ما بکم و تجیس و خموش
آرایش نہ شد جلعتکوتیت

حضرت مخدوم شاه حسام الحجت مانکپوری رضی افشه عنہ در رسالت انسان اعانتیقیں ہی فرمائید
که عشق بر سه نوع است یکی عشق کبیر و آن عشق امداد است و دوسری عشق حضرت سالناب
صلی اللہ علیہ و آله وسلم مخصوص است مع ذکرها پر طالی نہالی یو و چون بیقراری عشق غلبہ کردی
پر اہنزوں با ام المؤمنین حضرت عائشہ رضی اللہ عنہا فرمودی کلکمینی یا حمیراء تاکہ یہ چار گھنی
امت کے سو خیگان آتش محبت باشد را یا بیند کر چون غلبه عشق شود اگر نزوں کنند ازان حالت
و با اہل و عیال متوجه شوند ایشان را را باشد و ہرگز کاہ عشق بجوش آمدی با ام المؤمنین
حضرت عائشہ صدریقہ نہ فرمودی میں آئنت بفتحتی الیار او گفتی آئن عائشہ فرمودے
آن عائشہ گفتی بیٹت ای بکر فرمودی ہن لیکن آنکہ بکر گفتی ہن ای قحافہ فرمودی میں آئو قحافہ
عائشہ بیرون آمدی و گفتی اکنون محمد بن ناندہ است آن سرور عائشان خواستی کہ شبور شن
دو فرشتے ایشان لکھ کر فرماد کون دی ماں نہ ایشان لکھ کر لازم نہ کر کہ لکھ بکر نہ بکر کر

عشق خود را در بلاگت اند از د جبریل آمری و مکبر فتی و گفتی آنست سَمْوُلُ اللَّهِ أَنْتَ
حَمِيمُ اللَّهِ أَنْتَ حَفَظْتَ رَافِعَاهُمْ آو روی اهل عرب چون این حال دید نزی گفتی **بِقَدْرِ مُحَمَّدٍ**
قدْ تَعْشِقَ رَبَّكَهُ وَهُمْ سَخْنُ دُسْتَنِي عَشْقٍ بِهِرَوَانِ از شرع فرمودی آما خبرت که بارها از قایت
لذت عشق فرمودی آئی آن روز که محمد را با تو دید و عشق تازه حاصل نشود در برآمدن
آن تاب آن روز برگت مبارپس کمال عشق موقوف است با تاباع پیغمبر علیہ وآلہ الصلوۃ
والسلام و آن محفوظ بست که آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودی **إِذْ أَبْيَحَ رَبِّكَهُ**
تَابَ دِيْنِي وَلَطَفِيلًا وَحقَّ تَعَالَى عَشْقَ كَبِيرَ رَبِّصَوْبَاهُ وَتَابُوا إِنَّهُمْ
بِهِرَوَانِ نَيْزِ بَرَهَالِ عَالِمِ بَهْ آمِدَنَدَهُجَعَنِی در شان ایشان بست قیم آمر و مخالع که بار
داویما می نمادار شایسته اند گشتند و دم عشق متوسط را آن آنست که حق تعالی بغضی
بنده گهان را در از ل بمقام توقف راشت و علم را ایشان به کمال نداد چون ایشان اور عالم
آور دنده های ایشان را بسوی خود جذب کرد و ایشان را آشنا می راز ذات خود گردانید
واز ایشان گستاخی و بی ادبی که مرد از تجاوز عن الشریعت است در وجود آمد بسب آن
تمدار کرد و از خود باز را شست و ایشان را اویما می ستدلک خوانند و عشق ایشان را مخطوط
گویند و ایشان لائق اتباع نه شد ندر زیرا که در حالت شکر از شریعت بیرون افتادند چنانکه
خواجه منصور و عین الفضلات هدایت داشت ایشان اگرچه ایشان نیز شایان عالم و شاهزادان
عشق اند اما از جهت شرع محمدی که **وَلَا تُفْلِهُ مُؤْمِنَةً يَدَيِ اللَّهِ وَسَرْسَقْلَهُ بِهِرَوَانِ** برای اقتصاد این شاینه
شوم عشق صخیرت و آن عشق مخلوق است بی مخلیت جماع که **أَلَعْشُقُ بَنْزِيْدُهُ السَّمَاءُ وَ**
بَنْزِيْلَهُ الْجَمَلَهُ قول حکماست چون محبوون قابل عشق حقیقی نبود بعشق لیلی بدلگشت حضرت
امام محمد غزالی رحمۃ اللہ علیہ که حجۃ الاسلام و سر حلقة علامے کرام اند می فرمائند که

وَبِنْزِيْلَهُ الْجَمَلَهُ قَدْ يَنْهَى نَامَ قَدْرَالْزَكَرِيَّهُ لَهُمْ فَيَالْأَنْتَلَعْنَهُمْ بِهِرَوَانِ
وَبِنْزِيْلَهُ الْجَمَلَهُ كَمَيْهُ دَهْرَالْأَنْتَلَعْنَهُمْ بِهِرَوَانِ مُؤْمِنَهُمْ بِهِرَوَانِ
وَبِنْزِيْلَهُ الْجَمَلَهُ كَمَيْهُ دَهْرَالْأَنْتَلَعْنَهُمْ بِهِرَوَانِ مُؤْمِنَهُمْ بِهِرَوَانِ

مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْ هَذَا الْعِلْمِ يُعَنِّي التَّصُوفُ أَخَافُ عَلَيْهِ وَسَوْءَ الْخَاتِمَةِ وَأَدْفَعُ
النَّصِيبَ مِنْهُ التَّصْدِيقَ وَالتَّسْلِيمَ يُعَنِّي هُرَكَرَا از علم تصوف بره نبو و برومی خوف سور خاتمه
است و اوئی درجه ازان این است که تصدیق و تسیلم حالات صوفیه ناید و حضرت شیخ عبدالحق

محمدث دهلوی رحمة اللہ علیہ میفرمايند

آن شنیده ز کسان جنر خبری یاخود از کوشش آن سیں دوری لیکن اندر پیش از کار مرد کوشش و سوزش عشق ایشان را زین طلب گردند خدا یافته اند مال و اسباب فراسازی حبیت باری از نیست قیاس تو کجات	آیستت حالت ارباب کمال قابل کار نه معذ و رسم هر کسی قابل کاری و گرست بنگر حالت در ویشان را زین طلبها چه تعیها دارند و طلب اینهمه جان بازمی حبیت عقل کو ذکر حواس تو کی باست	ای که از شکش قابل و مقال میج نایا فته در خود اثر سے باش کاین راه گزاری و گرست از جهان منکر این کار مرد که درین ره چه طلبها دارند این ہمہ بھر چہ پشتا فته اند کشف اگر نیست قیاس تو کجات
---	---	--

از انجا که بیان عشق و سیر و طی رعنای قضا می لامهوت اند کاره چو مانا اهلان
نیست لہذا سکوت مناسب وقت اقتاد لقول بزرگی مصوع

ای ننگ زنان حدیث مردان چنی

وَإِذَا يَرَكُمْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أَمْنَوْا لِمَوْقُولِوْنَ مَا لَا تَفْعَلُوْنَ خُوفٌ وَهُرَاسٌ پیدا شد و نیز در خبر صحیح است هر که دیگران را تذکیر حق کند و خود غافل باشد محل لعنت گرد و مستحق بعد شود پس ترسیدم و سخن را تمام کردم آستغفار الله و نفع دی بالله من شر و نیز آفسنا و من ستیات الحماینا اللهم اغفر لی ولدی و اجعل خاتمتی بالحیراءین یادت العالمین و حکمی الله تعالیٰ علی خیر خلقیه محمد وآلہ واصحای په و اولیاء امته آجمعین ۴

تاریخ

ازستان بح افکار نو با وہ گلستان کریمی نہال چنستان اشرفتی وادھی
حافظ کلام ربانی تاہر علوم حقانی حافظ مولوی شاہ محمد نعیم عط
صاحب سلیمان الدلواہب خلف اکبر مؤلف کتاب سلیمان الدلواہب

برآمد ماه نواز بر ج تاییخت	کہ تابان سنت از انوار حکمت
برای مصروع تاریخ ساشر	چوراند اختم درجیب فکرت
صر و ش غیب گفتہ با ول شاہ	جهان را گو ہر درج حقیقت

ولم

ہوا تاییخت ایسا یہ رسالہ	کہ ہر اک فقرہ اسکا ولستان ہو
نگھٹے تاییخت کی تحریف کرنے لگا ہ	ند اپتفت نے دی مرغوبی جان ہو

تاریخ

نعتیہ طبع و قاد وزادہ فکر نقاو و سلاکہ الاجباب و خلاصہ
اولی العلوم والاباب عمدۃ الصائمین مقبول و محبوب
بارگاہ احمد مولوی سرفراز احمد صاحب سلوانی مدرس

درستہ کریمیہ

چور ہدیہ حامدیہ گشت تیار	بیان شد مظہر انوار با وے
تصوف راجناب شاہ محمدی	خودہ رونق بازار با وے
سلسل فخرہ اش اسفت آسان	کہ کم ارز دُر شوار با وے
سندر اغم بتارخیش گبوید	تاریخ جان پیک گفتار با وے

هذا ما فرط به العالم لا يحتج الفاضل إلا كمال فخر بح

التحقيق شمس سماء التدقيق صاحب القلم النفيسي

المولوي الحافظ محمد ادريس البجرامي داعم الفيض

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لله اللذ ائله حمد خالق الطائقين من كل الصحايف مكثهم الا في سعاد و الفاظ طائف
وسروح المراوح ووراد الصلوة والسلام على النبي القرشى ذى المشاهدات
والمعارف سيد السادات والغطائق الذى بعث لحق الملائكة والمعاذف
سيدنا محمد صلى الله عليه وسلم وعليه الله وصحبه وسائلى طريقه من الأسفار
والمسارف وبعد فبشرى لكم يا ايها الطلاب وخلص الاصحاب ان راس
الصوفية الصبغية تبراس الملة المضطربة يصحح بمحرى الشريعة والطريقة منيع عين

الحقيقة الانية كأشف الشر والغطائبي وسيدى المولوى الحافظ الشاعر

محمدى عطلاه بن مغيث طاب الخير والسماء قد صنعته تصنيفاته

وتصفت توصيفاته باجماع فيه الا ساد و الا شحال الذى حكى انت مكتسبته

في زرب الرجال ولقد افادوا جاد فدله درس و على الله اجزه فانى قد استفدت

بطالعته على التمام وصرت بروبيته فائز المرام فوجدها حقينا باز يكتب

من ماء التنسم على قرطاس السنديس بقلوب النور جعله الله متبوعاً كلامه حسن وكتابه

يوم النشور قاله بلسانه ورقمه بين انه العبد المسكين

محمد ادريس البجرامي رزقه الله حلاوة اتباع سنن النبي الى اعي حربه

في الثاني من ربى سنة سبع عشرة وثلاث عشرة هائمة من سنن الحجة المنوية



قال الشیخ الاجل حافظ حمد الشریعه سالک مسالک
 الطریقہ شارب کاسات العرفان ولایقان ذ ولحد و
 العلی الحافظ المولوی الشاہ محمد حسام عطاءہ راز الحفظ
بفضل رب البرايا الخ المؤلف مقرظ الرسالۃ

الحمد لله القديم والوجود العميم من والجود والصلوة والسلام على صاحب
 المقام المعمود سیدنا ونبینا محمد اشرف الموجود وعلیه الله واصحابه الى اليوم
 الموعود وبعد فان احسن الاعمال واطیب الخصال للعبيد والاحرار الایمان
 بملائكة النبي المختار عليه وعلیه الله واصحابه الوف التسلیمات وصنوف التحقیقات انما الی
 واطراف النهار وسکون طریقہ التي هي العروة الوثقی للاخیار والابرار واجتمعت علیها
 في الشخص من اجل نعماء الله العزیز الغفار يعطیه من يشاء من عباده وهو الواحد
 القهار فاصطف بذلک اصحاب حبیبه الکریم واهل بيته ذوى الفضل العظیم
 ففائز وافوز اعظم ما ونالى اقسطاف خیماً وتبعهم من خیار الامم المرحومۃ العلماء
 الکبار والمشائخ او لو العز والوقتار وجاهدوا في الله حق جهاده فهو فارس سو
 هذ المضمار وحاملا وارما حخفیات الاسرار فطوبی بمن جمع وحفظ کلاماتهم
 الطیبات والفت النبر والكتب لطالعی تفاصیل المواجهات ليقتلوا سبیله لهم
 فیهندوا بآفاق الریاضات والكتب والرسائل في هذا الباب كثیرة
 جمعها شرذمة غفیرة لكن في هذه الزمان وفق الله سبحانه لتألیف الرسالة
 الجامعۃ لا قوال العارفین والکاشفة عن احوال العاشقین اخي المکرم
 المعظم المفخم السالک مسالک الصوفیۃ الصافیۃ والطریقۃ الحمدیۃ

أَتَرْبَنِ الْمُجَادِلَةَ كَرِيمَةٌ وَالْوَسَادَةَ الْأَشْرَفَةَ الْمَوْلَى الْحَافِظَ الشَّاهَ
كَتَلَ مَهْدَى عَطَا وَصَلَهُ اللَّهُ إِلَى أَقْصى الْمَوَابِعِ بِعَمَّا يَحْمِلُ اللَّهُ
عَلَى حِبِّ مَا يَقْنَى أَعْنَى بِهِ الرِّسَالَةُ الْمُسَمَّةُ بِالْهُدَى لِلْمُدِيَّةِ
الَّتِي هِيَ مُقْبِسَةٌ مِنْ أَنْفُسِ امْرَأَاتِهِ وَمُلْقَطَةٌ مِنْ نُفَاسَائِهِ كُلُّهَا تَهُمُ
أَوْرَدَ فِيهَا تَحْقِيقَاتٍ شَرِيفَةً وَتَدْقِيقَاتٍ لطِيفَةً فَاجَادَ فِي بِيَانِ الْأَذْكَارِ
وَالْأَذْعَفَ لَا سِيَّماً فِي ذِكْرِ الْأَطْلَافِ نُفُعُ اللَّهُ بِهَا الْمُسْلِمِينَ الطَّالِبِينَ
وَيَجْعَلُونَ عَرْوَةَ الْيَضَاءِ وَيَحْفَظُونَهَا أَنْ تَكُونَ عَرْضَةً لِلْيَدِ الشَّلَاءِ وَهُوَ
الْجَيْبُ لِدُعَوةِ الدَّاعِينَ وَصَلَهُ اللَّهُ عَلَى عَلَى خَيْرِ حَنْقَلَةِ مُحَمَّدٍ وَاللهُ
وَاصْحَابِهِ أَجْمَعِينَ نَسْقَهُ الْعَبْدُ الْمَذْنُوبُ الْكَثِيرُ الْخَطَاطُ مُحَمَّدُ الشَّهِيدُ بِحَسَامٍ

وَتَلَوْعَخَالَ

لأنه لا ينطلي - سانت

صورة ماقرظة العالم الناشر الأديب الراحل محمد الزمن

اللهم إلهم اغفر لعنة الشهرو الغنائم
صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَى مَوْلَاهُ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَى مَوْلَاهُ

مدرسية إسلامية الواقعية فالداعية إلى الله

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وهو فرع كل الماء ينبع من الأودية والغابات الجبلية وأكمل التسلق في

صـ ٢٠٣
ـ مـ اـ رـ ظـ يـ بـ اـ دـ يـ بـ زـ يـ زـ وـ لـ فـ ضـ اـ لـ اـ خـ يـ نـ تـ لـ اـ لـ

ـ اـ خـ يـ نـ تـ لـ اـ لـ كـ لـ بـ اـ صـ اـ حـ يـ ثـ قـ فـ عـ اـ دـ مـ شـ اـ حـ يـ تـ لـ اـ لـ كـ رـ مـ يـ ةـ

ـ قـ لـ اـ زـ اـ كـ دـ كـ بـ اـ طـ رـ يـ قـ دـ اـ لـ اـ شـ بـ غـ يـ حـ وـ اـ دـ هـ نـ يـ هـ اـ لـ اـ سـ

ـ اـ كـ بـ رـ خـ يـ نـ تـ لـ اـ سـ لـ اـ فـ لـ اـ فـ اـ لـ اـ مـ وـ لـ اـ عـ اـ لـ اـ فـ

ـ مـ حـ تـ اـ لـ اـ نـ عـ دـ يـ عـ اـ طـ اـ سـ لـ اـ مـ اـ دـ اـ دـ اـ لـ اـ مـ اـ مـ اـ

جَهَنَّمُ لَا ذِكْرٌ وَّلَا يَقْبَلُهُ لَا نَدَارٌ حَمَّسٌ زَيْنٌ قَلْوَبٌ بَعْلَى دُونَكَلَى

ونور صدقه ربنا ينبع الایقان بـَحْمَدَه عَلَى إِنْجَعَلَنَا مِنْ أَشْفَافِ
خَلِيقَتِه وَهَدَانَا إِلَى شَرِيعَتِه وَطَرِيقَتِه وَنَصَّلَ عَلَى أَفْصَحِهِ الْعَرَبِ
وَالْجَمِيعِ سَيِّدُنَا وَمَوْلَانَا نَعْمَلُ كَرَمَ عَظَّامَ بْنِ آدَمَ الَّذِي مِنْ افْتَدَاهُ
صَعْدَالِي اعْلَمُ عَلَيْنَا وَمَنْ لَوْيَحْتَدَاهُ حَسِيْفَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ السَّاجِينِ
ثُوْنَسْلُ عَدَهُ اللَّهُ وَاصْحَابُهُ وَعَنْقَتُهُ وَازْوَاجَهُ وَاحْبَابَهُ إِجْعَانِ افْأَبْعَدُ
فَلَا يَخْفَى إِنْ اجْلَ الْعِلُومِ وَابْجَلَ الْمَفْهُومِ وَالْعِلُومُ عِلُومُ النَّصِيفِ وَالْحَقَائِقِ
الَّذِي هُوَ ذِرْيَعَةُ تَعْرِفُنَ الدِّقَائِقَ اذْبَهُ يَعْرَفُنَ كُلَّ مَا هِيَةَ احْاطَ بِهَا الْوِجُوهُ فَقَ
جَسِيعُ مَا هُوَ مَصْدَاقٌ لِفَظِ الْمَوْجُودِ وَبَهُ يَحْصُلُ الصَّفَاءُ وَتَدْرِكُ الْأَذْلَى الْفَنَاءُ
وَالْبَقَاءُ فَيَا حَبْذَ الْمَنْ عَرَجَ عَلَى مَعَارِجَهُ وَفَرَغَ مِنْ طَهِ مِنَاهِجَهُ وَلَلَّهُ دَرَسَ
مِنْ صُنْفِ فِيهِ رِسَالَةُ أَنْيَةَ وَبِحَالَةِ رِيشِيَّةَ لَعْنَ الْفَاضِلِ الْمُحَقِّقِ الْكَامِلِ الْمَدْفَقِ
صَدَرَ الشَّرِيعَةُ الْمُصْطَفِيَّةُ رَأْسُ الْطَّرِيقَةِ الْمُحَمَّدِيَّةُ ذَآرَأَيِ السَّدِيدُ وَزَبْدَةُ
أَرْبَابِ النُّهُى مَوْلَانَا وَمَرِشدُنَا الْحَافِظُ الشَّاهُ مُحَمَّدُ مُهَدِّى عَطَى
الْمُهْرُوبُنَاسِقَائِهِ وَأَحْبَابُهُ وَرَلْقَائِهِ فَقَدِيلُ الْفُكَارَبَامِنْ اقْوَالِ مُشَائِخِ
سَلْسَلَةِ الْعَلِيَّاءِ الَّتِي هِيَ كَثِيرَةٌ طَيِّبَةٌ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرِعُهَا فِي السَّمَاءِ فَجَاءَ
بِحَمْدِ اللَّهِ كَالْدَرْ المَكْنُونِ بِحَدِيثِ لَهُ تَوْمِثَةً أَحَدَاقُ الْعَيْنِ لَوْيَذِكُرُ مَسَأَلَةُ الْأَوْا شَهَدَ
عَلَيْهَا بِالسَّنْدِ وَاحْكَمَهُ كَاحْكَامِ الْعِيْمَةِ بِالْقُوْنِدِ وَلَوْيَدِعُ شَيْئًا مِنْ غَيْرِ ضَبْطِهِ وَلَوْيَتِرِكِ
بِدُونِ التَّوْصِيلِ إِلَى غَايَةِ بُسْطَهِ شَحْنَتِهِ بِالْمَقَالَاتِ الرَّهْبَيَّةِ وَالْمَقَامَاتِ الْمَرْضِيَّةِ
وَكُلِّ مِبَاحَثِ الْعَالِيَّةِ رَوْحَ كَرْوَحِ الْغَالِيَّةِ نَفَعَنَا اللَّهُ بِهِ وَهُوَ الْمَسْؤُلُ وَمِنْهُ الْمَأْمُولُ
إِنْ يَجْعَلْهُ كَالشَّمْسِ فِي أَفْقِ الْقَبُولِ اللَّهُمَّ أَمِينَ ثَوَّامِينَ بِحَمْتُكِ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَالصَّلَاةُ
عَلَيْهِنَ هُوَ عَلَيْهِ لِحَدِودَهِ إِلَى أَكَانَ مَأْنَصُورَ التَّضَادِ بَيْنَ الْوِجُوبِ وَلَا مَكَانَ
كَتَبَهُ الْعَبْدُ الْمُسْكِنُ مُحَمَّدُ يُسَيْنُ الْمَدْعُونُ بِنِعِيمٍ عَطَا عَفَا اللَّهُ عَنْهُ وَعَنْ أَسْلَافِهِ يَوْمَ الْجَزَاءِ

صورة مأكولة مقرظ الرسالة العالم العامل الحبر الكامل
 الصالح العادل سالك فسالك الأحسان والعرفان المؤود
 محمد محفوظ الرحمن بن المحروم المولوي محمد بن يحيى ابن عمدة
 الحقين أسوة الكامليين وحيد العصر في زمانه الكتاب
 الحافظ المولوي عبد العيّن البغراوى قدس سره الشامي

جزء السادس

للله

الكتاب

بسخان من جلت الألقا وعلت نعماؤه هو الذي ارسللينا مبشر (ونذير) دادعياً إلى
 الله بأذنه وسراجاً منير اسيدنا وشفييناً محمد الصطفى عليه وعله الده واصحابه الصلوة
 والثنا اما بعد في امعشر الطلاب ان ابشركم بهذا الكتاب المستطاب المشتمل على
 اوراد المشائخ العظام المأثورة عن النبي صل الله عليه وسلم وتابعه البررة الكرام
 والمحققى من درر الفوائد وغر الفرائد على ما لا عين رأت ولا اذن سمعت كيف
 لا موقع لفه الفناضل لا اجل الاكميل وحيد رمانه وفريداً وانه صاحب العبادة
 والا باده وللذين احسنوا الحسنة وزياده مولانا الحافظ الشاه محمد عهد عطا
 رقاه الله الى اقصى مراتب الصفا وجعله ملحوظاً وسعيه همنى وامشكوراً اللهم اقع بهم
 الرسالة الشريفة وتلهميهم العزيمة المديدة كل من يطلب الرشاد ويسلك مسلك الصدق
 والسداد وعليكم التكالب وانت خير من يستعان وانشدتم ما حملتم وهو هذله

شرع الله بل ركن دكين

كتب اذا اعمد ربك دكين

من يستأمنه حسن حصين

ويعصمه الله من التفوس

حرارة العبد للمذنب الكثين العصيآن محمد بن المدعوي بمحفوظ الرحمن البغراوى

عامله الله بلطفة هر الشامي

صوّر قمّاكبته مقرضاً للرسالة معدن العلوم الشرفية فخزن
الفنون الطيفية الْحاوِي لِصنفِ الفضل الموروث والمكتسب
الصالح الفاجر المتقَّة الزاهد مجتمع العلو ولا دُرُب الشين
المولوي سرفراز احمد حسناك الله الى احل الاحوال

الحمد لله العظيم والصلوة والسلام على سيدنا وآله ولساننا محمد النبي الکریم
 وعلى الله واصحابه ذوى الفضل الجسمیم والعطاء العظیم اما بعل فبشری شکر
 يامعشر الطلاب قد فاج عرف النسیمی السکر وکجح من مشرف ذکاء الطبع الواقاد
 بکفر يفوق علی افوار الشمس والقمر اینی به نسخة سقاها نوع لفواز الایل الکیانی
 لرسیبی احد اعلى منو الهاوا لا سمعت قریحة بمناثنها وفق الله تعالیٰ بتالیفها فخزن البر
 والحسنان معدن الفیض والبرکات صاحب الجو و والسخا مولانا الحافظ
الشاه محمد هدای عطلازال مصنونا في حفظ الرب الارض والسماء
 فذله دره وعله الله اجره لعمري لقد اظهر المکتف نات الغیبیة وبث العلو هم
 الشرفیة الالهیة من راها فقال هذه کنز من کنز الجواهر الزواهر وشمع
 بالکشعة کلمات اهل الباطن ينور فوانیس قلوب اصحاب انظوا هر الکلام جعل مئ لفها
 من الفائزین بروضات المرام واذقه حلاوة کمال المعرف فان عله الدوام -

کتبه العبد الضعیف سرفراز احمد عفی عنہ

فأ قال أيضًا

سبحان الذي صنف رسالة الكونين مبدعاً بما يعاد الامكان والفت مكتوب

الذين نزينا بهم الكمال ولا يقان والصلوة والسلام على رسوله الذي
 أفل عليه القرآن وبعث بشراب الجنان وعلى الله واصحابه الذين هو وصوالي
 الله بل اعلى مراتب اليقين ولا يمكن الى يوم الميزان وبعد فبشرى لكم يا سالك
 مسلك السداد والاتقان لقدر شاع الجدول من يحيى العرفان وظهر الينبوع من
 ينبع فضل الرحمن اعني الرسالة **الحمد لله الحمد لله** الحمد لله التي هي نادرة
 في هذا الزمان نظمها كنظم اللؤلؤ والمرجان ومعانيها عرائش لو يطمسهن انفس
 قبلهم ولا جان سواد سطورها مستعاره من محلات الاحداق وبيانها
 مستفادة من بوارق خدوبي موشحات الاعناق وما يحيىها من ج البحرین
 يلتقيان ولما انفق القمرین اذ يجتمعان الفها صاحب الجود والحسان
الحمد لله الكامل في يد الاوان مولانا الحافظ المولوي الشاه محمد مهدی عط
 لا زال في فضل المثنان اسأل الله ان ينفع بها وعليه الوفيق والتکان
 وفضل على محمد المصطفى الذي ذاته العلیاً بن نرخة بين الوجوب
 والامكان وعلی الله واصحابه الذين هوا هلاك الوجدان
 حرثه الراجي رحمة رب الاحسان فراز احمد غفرله اذله العتمد

ولهم بالفارسية

کلک گوهر سلاکه محمد کاتبی سرنگون با دکتر بقشی بدیع صفحه عالم را بیمار است و در غرب ای کوئین با مرکز
 که بیش از دو هر خون نباشد سبزه وجود روپایند و لوازمی وحدت برآورده است قدری قلندر مشرب را
 با آنیمه از ادمی مقید طوق صدای کوکو ساخته و سپاه حسن گلو سوزش بر تماع ہوش ملیل تاخته
 صراغ یافتنگان کوی فطنست را در مضمون شناختی سخنده عقل نگ است و با دیر نور و آن در راست
 در میان صفاتیش عرضه فرم نگ آهومی و هم فلاتون از نوشتن تیه کمالش خود را بی دست و پا
 نخواهد و فکار فکر فرسامی جالینوس در قضاوی جلالش بازگم کردان راه حیران ناندہ پس بمحب

منکر ما شم عقل کل را نا وک اند از ادب	مرغ او صاف تو از او بیج بیان اند ا خسته
---------------------------------------	---

ما پست آهنگان را در صحرا می توصیف شد گام زدن از سلک بخردی بغایت دور بلکه سراسر قصور
المذاعنان شبدیز قلم ازین شاهرا منعطف گردانیده دست عروس سخن را از بح سرای آن
صاحب گفت نبیا و آدم بین الماء والطیون که کوئین معهود است از برق نور او و هفت
گلند خضراء جباری است از بخر طبو راوی در حشتم زدن بلا سکان شد از جان جهان جان شد

از نگی زنگین که نیچه بجهیں و غلت غالی ستوده ترین کلام ایل اسلام تو اندر بودی و هر وه چه ناد
نمیتوت از مطلع عرب سر برآورده عروس خاور پیش چال با کمال شجاعه شدیدن خوبیت گردید و
ماه غلک با شاره ابری می طال مثال شش در صحنه چیخ می چمید سلوش سیاهی کفر از جبریده علم
محوساخت و مسیت دیوان عالم را از سهراب عماشروع پرداخته

اسپلی با وح عرب تا خسته	اویح یمن رنگ ازویا فسته
-------------------------	-------------------------

ایدون که فی قلم از حلاوت این مضمون رشک قند مصیری گشته اگر در عرصات توصیف
این شنجه بیدوه کشامی اسرار حقیقت و مرأت نامی پکیزه طلاقیت که صیر فیان دار العیار
معرفت الی را محکی است کامل و عجیب و کندگان یکم غناخت نا تناهی راز ورقی است که بر لیب
ساحل که قلم پلاخت رقم طی کند، منازل خدادانی خوشید جهان تا به فیوض سیاهی تاج تارک
ارجمندی لیب و ساده پایه بلندی ملخامی غریبان و کس بیکسان پر از خاندان اشرفیه
و سراج دو ران کرمیه حسامیه فاروقیه صاحب جود و سخا جناب شاه محمد مهدی عطا
لازالت شموس اقباله لامعه به ترقیم آن پرداخته بجهد پیغمحمدی موسوم ساخت گام
زندگی نیز بد بسیان اشدا این چوگانی است از گلزار جاودانی که از رشک فائمه بحدوف غاییه
سالیش که سوادش به سیاهی مردیک چاد و نظران بدان غاییت نان است که گوئی محرمش
از سیاهی دوات عین حور عین به تسطیرش پرداخته خون در دل مشک تاتاری گره بست
و غبار ملال بر حیر که غیر سار انشست بیاض میان السطوریش که بفتح بارع پیضیا برآقنا علی المتاب

فوق بروه بنور لطائف صافی و لان خلوت نشین مساوات خواست از پیغمبر می گردان بعد از
چیزی در نگین او آیا نموده با حمیکیه و نقطه ایش بر جمیں صفات چون زنگی سنجگان در گهره ریا
حال شکیم کیمیو اوان در عذر اند مسلسل فقراتش را اگر سلک منظوم گوییم رداست و اگر
در مشور خواهم بجا تناوب شان با یک دیگر چون احضا می سرو قدان هر یک بجا می خویش
و لا کن بلکه در مناسبت ازوی فائق از نضرارت چمن ذکر داشتین و نزدیکی گل خیابان معاشرین
او کسیکه بپاری چشم تفریج کنان میگذرد و بیبل و ارفا شق زار میگرد و همانا که مؤلفش از رشته خاصه
فیض شامه امش که آب حیات از شرمش و رطبات پنهان گشته در قلب هر لفظ جانی دمیده
پاد امی دلفریبی مرتبتم ساخته که هر نظرگی از ویدن طلعت حور فریبیش و مثال طالوس زدهش

نقد بول باخت بی شایر بربی

سر اپا همچو روی حور عین است	چو خور شید و مهش نور جمین است
مجا هد را برای حفظ ایمان	ز شهر دشمنان حصن جمین است
پی سرگشتگان ظلمت کفنه	چرا غی بر رود علم اليقین است
برای عاشقان مشرب چشت	نمی دانم چه گونه نازنین است
چه سیم از گران شنگیش اے غم	که نقد جان در ارزش کمین است

پس بجیا اینکه اگر برای صفحه شماری دفتر خوبیها بیش آب بجز از پی تر کردن سرانگشت
گرفته به ورق گردانی پردازم پنوز عشر عشیره تمام کرده باشم که مضمون لندن دادگاه
درست آید درست از تحریر باز کشیدم و علی ارشد التوکل و به الاعتصام بالرقم الاسم سرافراز احمد ععنی

وله

تاریخ بصنعتی که از اول و آخر حرف هر مصروع سنه پیسوی واژه مصروع
آخر بجزی بصوری و تعمیه تاج جا و معنوی وصلی برسی آید

طبع ہر یہ حامد یہ بیسگان	حضر از بہ تصوف کیش شد
--------------------------	-----------------------

سال فصلی بی کم و بی بیش شد	غم چو در معنی گرفت از جا هاتا ج
صورتی از عیسیوی در پیش شد	اول و آخر زهر مصہد اعین
هفت وده از سیزده صد بیش شد	بجزی از صوری بیایی ای فی

تقریظ نقیس و دلپذیر و عمارت و لکش و بی نظری از مجتمع علوم و فنون
مستجتمع فضائل و مکالات گوناگون حاج اکبرین الشرفیین ساک
ساک شهریعت غرائیج معاصر طریقت بیضا مولوی حاجی
شیخ محمد حسن صاحب نگرامی اعلیٰ اللہ مجددہ السامی سبط جناب
حافظ مولوی عبید العلی صاحب نگرامی رحمۃ اللہ علیہ

ستایش بی نهایت مرکبی را که اسم شریفیش تسلیم نجاش قلوب عارفان است و ذکر جلیلش
که بیانی سعادت طالبان نیزگی عالم حرفی از هاک چاد و فگار اوست و نگارخانه آسمان
وزمین حرکتی از صریح خامه و می خرابات مجبت از سحرکاری نرگس مستش معور است و شیشه
و پیچانه از باوده ناب الفت او نخور مرعبا خدا ای که کوئین را از لفظ گن موجود ساخته و دل
مشتاق را فرمود تا جان خود را باودی پرداخته کر شما ای قدر ترش چهه جا پیدا است و محسن
از لی و امانت او لینش هر سو چو پرآخود ساقی و پیچانه است و خود خم و خیانه خواص عقل را
در محیط ناپیدا کنار تجدید من استغراق و تحریست و تحقیق ای خیال را در ساحت معرفت
او باه پجو بلند پر وازی از بال بهمت کشادن ترد و تفکر تعالیٰ شانه و جل جلاله فی
ناز آفرینی معشوق حقیقی که شبستان نبوت را از شمع جمال محمد یا نوگر علی نور ساخت
و سراپرده معرفت را از وجود با جود آن شیرین عذر قتلگاه صد سرده و منصور حصلی
الله علیہ و علی الده و صحبه وسلم اما بعد مخفی مبادکه غواص بحر حقیقت قردریایی طریقت

سالک مسالک ارشاد یادی مرا حل فیض و رشاد تحریر نورسته چهشتان کریمی محمد و مناف
مکر منا حضرت مولانا حافظ شاه محمد مهدی عطا صاحب کریمی اشرفی اذعنی سلوانی آنالت
شمس فیوضه ساطعه همتی صرف فرمود که نسخه کمیا اثر المسماة به مهدیه حاقد میر تصنیف
نموده در یا بکوزه کرد و طالبان را زور یا می شا ہوا معرفت مالامال نمود و ازین گشتان
معرفت زاگلهای مراد چیدن راصلامی عام فرمود و متزمی که پهندان سماں و ہفت دین
نگفی درین چند اوراق زیر نقاب سویدایی قلم بیچو عروس ہم آغوش صفحات قرطاس کرد
و در ظلمات روشنای خضر و ارسکندر طلب را ذقفاً و خفا په میدان صفا آورد که بجز دستماع
غلغله آمد او جو بہان فن پیشان در بامی مضا مین تقریظ و تاریخ دو پیدا نہ ولائی آبدار
په سلک تجید در کشید نہ حقیر سرا تقصیر عبد الرحمن رکن الدین الشمیری محمد حسن نگرامی کان سلیمان

قطعات تاریخ استخلاص بروجشی

بفضل خداي رحيم و كرم بيار و شيمش صباي نسيم تجريک طوطی طبع سليم ز مهدی عطا اين عطا اي عظيم	عجب نسخه کمیا شد رقم که در حلقة صوفیان ہر صباح پي سال تاریخ تصنیف او نو اسخ شد و حشی خوش بیان
--	--

ویژگی

سر نظر سرت پی عارفون و طالب الاریب طبع اصحاب خرا بات شنیدم از غیب	اين رساله که بود یادی و مهدی و صفقش فکر تاریخ همی کردم و حشی ناگاه
--	---

قطعه تاریخ عیسوی از موكی باول خان تلمیز رشید جناب مولوی داود خان صاحب مدرس مدرس کریمیه سلوان	
---	--

وصفت اين كتاب په مدت سرا شوم	طرز بیان عیان هست ز بر فقره سلیمان
------------------------------	------------------------------------

باوں خنیدم از لب پا تفت برای سال
شد طبع سنن که جمیل است و هم نفیس

قطعه تاریخ طبع سابق از طبع نا بلد جاده سخن شناسی محمد عبده العلی آسمی

مدراسی تجاوز عن اعمال رب الامانی

هر یه حامد یه منظر فیض
ی دیدار طور مبصر فیض
مستوی هست راه محور فیض
نظرے کن بیویے نظر فیض
هست این بحر فیض و میر فیض
خطبارا همینست منبر فیض
جو هری باش بھر گو هر فیض
ای طلبگار هست وادر فیض
 بشنو این نکته از سخن فیض
هر رادان تو ذره پر در فیض
که بکفت نقد دارد از ر فیض
نمچو شہرباز پر زشهی فیض
آئندہ سازی از سکنی فیض
پیش اینک کشاده دفتر فیض
پر یه حامد یه مصید فیض

چه خوش امدرون ز قالب طبع
حرف حرفش بود جلوه نور
هر خطش خط استو ۲۱ مد
گرت خواهی فیوض ذکر حدا
سر فیضان اگر بسرا داری
علام را همینست مر جع عسل
قطره زن شو چو قطره سوی محیط
وصل مطلوب را طلب شرط است
صر پرست صر و ما ه صرید
ماه راخوان تو مستفیض از صر
پیر و مرشد حقیقت آن است
گر کنی سیر عالم ملکوت
هین بیاموز بھرویت حق
وست بکشا باستقاضه علم
مالش آسمی چه حسب حال آمد

وله ایضا

نور باغ جان ز نور ماہ جان جان تکلفت

نانطباع لغة الانوار گوئی درجهان

شند طلوع از مطلع پر زدن
هم قلوب از لوث حب جاه و نیا کنگره
انجیه اذکار نهای بود ذکرش و اخنواد
ذات اقدس کاشتیت حال آمد از کیفت و صریح
منزل آور او را ایم محمد اذکار نهای
داشت مرعی تفرق کاشتیانه بالاضد کارهای
راه ایصال خدام کرد و راهیان را اخنواد
جاده سطه مسلسل نیست رفتار فتل
سالش از روی حساب آسمی چو رسید از صریح

۲

۳

خاتمه الطبع از جانب کاربر دازان مطبع



بعد حد و نعمت ارباب صدق و صفات از پدر سرت افز او اصوات زده و آن قاتا مخره کافریت ایشان
انجام گردسته از پارگلستان معرفت و ایقان و مستحبوی ریاضین عجیباتان حقیقت و ایمان
خضر طرق پر ایت مشهور و پار و امصار پنهان پر یعنی حادیه معروف پیغمبر الائمه ایوانهایان
که نخن او را در وظایف خاندان چشتی کی کشتم الشد فی البر و مشتمل بر کم معمولات خالی کلم و پیران
که مولی اللہ تعالی الست از تصنیفات صاحب حالات سنتی و اکتفیات علیه السلام کی کشتم
ما پر علوم ربایی و مطرح فیوض نیز دانی پیر طرق پر احضرت شاه محمد بن عکاش شریف الائمه
قدروت العارفین حضرت مولانا شاه پیر محمد حسین عطا صاحب تخلص پیغمبر
در مطبع نامی فشنی نوکلشور واقع که نشوی جانی هریقی آقا سی نامدار جناب
عاصم اقبال ملاک مطبع موصوف پلک خانه ایشان